

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

قذیپار

میرسول

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجلد

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلہ راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دہلی نو

شماره (۱) پائیز ۱۳۶۹ (۱۹۹۰)

مشاوران :
پرنسور نذیر احمد
پرنسور سید امیر حسن عابدی
پرنسور عبدالودود انظر دہلوی

قندپا کر
خطاط : سید میر ساند و محمد ششم عمرزادہ
ناشر : رانیو نر تو ہنگر سفارت جمہوریہ ایران
۱۸ - ملک مارگن ، دہلی نو . ۱۱۰۰۰۱
تفصیل : ۲ - ۲۸۳۶۲۲

فہرست مطالب

● سنی باخواندگان :

۱۔ معرفتی قدیمی ترین نسخہ خطی میناڈ

عبدالبنی محمد الزمانی

۲۔ ابیات ناشناختہ امیر معزی

۳۔ معرفتی متنوی در صفت بنگالہ از

میر لاہوری

۴۔ ادبیات انقلابی و متحد

۵۔ نگاہی گذرا پر سیاسی کودک

در ادب عصر مشروطیت

۶۔ فرہنگ فرہنگ نویسی فارسی

و فرہنگ دکتر معین

۷۔ شرح تباہ عارفانہ و آخرین نثر

حضرت امام خمینی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ

۸۔ شہرت حافظ در پاکستان و

ہندوستان

۹۔ روائط ہند و ایران از دہ گاہ نبرو

۱۰۔ نقل اشعار حافظ توسط عرفی شیرازی

۱۱۔ نفوذ حافظ در شعر پنجابی

۱۲۔ بہا ہنگی افکار بشر و ستانہ حافظ با محیط

امروز

استاد نذیر احمد، علیگر ۱-۱۲

پرفسور سید امیر حسن عابدی، دہلی ۱۷-۳۹

پرفسور اظہر دہلوی ۴-۴۶

استاد اسماعیل حاکمی، ایرا ۲۷-۵۶

علیرضا باوندیان، ایران ۵۷-۷۸

دکتر رضا مصطفوی، ایران ۷۹-۹۱

محمود شاہ رخ، دہلی ۹۲-۱۰۷

استاد عبداللہ جان غفارو ۱۰۸-۱۱۷

تاجیکستان (دشوروی)

دکتر شریف حسین قاسمی، دہلی ۱۱۸-۱۲۶

پرفسور محمد ولی الحق انصاری، لکھنؤ ۱۲۷-۱۳۴

دکتر ستیانہ جاوا، دہلی نو ۱۳۴-۱۵۱

دکتر محمد اسلم خان، دہلی ۱۵۲-۱۶۹

۱۸۰-۱۷۰ دکتر ادریس حمده، دہلی

۱۹۲-۱۸۱ دکتر شریف حسین قاسمی، دہلی

۱۹۲ مائتف اصغیانی

۱۹۳ میرزا محمد قلی سیلی پروی

۱۹۲ میرزا عبدالقادر بیدل

۱۹۵-۲۰۰ ملک اشعرا بہار

۲۲۲-۲۰۱

۲۲۵-۲۳۵ آقائی منصور شروت

۲۳۶-۲۴۱

۲۴۸-۲۴۶ دکتر شریف حسین قاسمی، دہلی

۲۴۸ سید محمود حسن قیصر امر دہلی

۱۳- قدردانی حافظ درہند

۱۴- نسو خطی حمده دیوان حافظ

۱۵- غزل

۱۶- غزل

۱۷- غزل

۱۸- سلام بہند بزرگ

۱۹- ریاحت نامہ ساعی و عکس متن

۲۰- گنایات در ادب فارسی

۲۱- اخبار فرہنگی و ادبی

۲۲- سہ فیک کتاب

گنجی بخوانای مسند قرون وسطی

۲۳- قطعہ نازک از کمال آیۃ اللہ عریضی

بسر قیال

سخنی با خوانندگان :

سرنام بنام آن خداوند که دلمهارا به خوبان داد پیوند

روابط دولت و دو کشور کهنال ایران و هند نیاز به مقدمه ندارد و بقول
ماندیت جواهر لعل نهرو ۱، در بین ملل و اقوام و نژادهای بسیاری که با زندگی
و فرهنگ هند رابطه داشته اند و در آن نفوذ کرده اند قدیمترین و دیرینه ترین
آنان ایرانیاان بوده اند و برهاسی هم این ارتباط برپایه ای استوار است
که ریشه در عمق تاریخ و فرهنگ دولت دارد و تارینه در آب است امید
شمی بست .

اشتراکات فراوان و یگانگی های فرهنگی دولت استیخناست ایرانیا
درین سرزمین یگانگی می بیند و به یقین یکی از اصلی ترین این عوامل زبان و ادبیات
فارسی است .

اگر به حضور زبان فارسی در شبه قاره هند ۱۰۰۱ سال میگذرانیم
ناشاز از درک عمیقترین خوشاوندی های زبانی در طول تاریخ فرهنگی دو
کشور غفلت ورزیده ایم . بی شک سر مطلع گسترش این زبان را در هند و سنا
نباید در فتوحات غازیان غزنه و یاصوفیان و بازرگانان ایرانی دانست گرچه
هر یک از اینان به سهم خود تا شری شگرف بر این بهمنوایی فرهنگی داشته و
از کتاب کشف هند تا نیت جواهر لعل نهرو

و طوطیان بهند را شکر شکن کرده اند. همین همنوایی و همنوایی و همنوایی
ما را بر آن داشت تا ما نیز بسهم خود درین وادی به انجام وظیفه ای خطیر دست
زنیم و در حد امکانات و بهمت خویش با عاشقان شیفته این زبان شیرین
و فرنگ استوار درین سرزمین همنوا شویم و فریاد رسای آسمان را که در تلاطم
اسواج اقلانوس توطه دشندان فرنگ برای پاسداری از میراث
تاریخی و فرنگیان بلند است بگوشتن جانیان برسانیم و سکانداران
حرکت و حیات این کشتی را به پاسداران این جرم در سراسر جهان پیش
از پیش بشناسانیم. تشخیص جنس نیازی از چند سال پیش داده شده بود و
دلائل عده ای نیز برای آن داشتیم که در رأس آنها جلوگیری از خطر
یک انقطاع فرنگی و معنوی مردم شبه قاره هند با تاریخ گذشته شان
است. بعقیده ما نیز داختن باین مهم غلطی است که میتواند ملتی را که قریب به
هزار سال از زنده ترین استوار ترستی اسلامی و اخلاقی خویش را به فارسی بدو
کرده است با آئینه مجبور از دشمنی بیگانه سازد و نسل حاضر را در مقابل سرش
نسلهای آینده بی جواب گذارد و فاجعه ای رخ دهد که وجدان بشریت
آگاه هرگز از آن نخواهد گذشت.

گرچه بهمت مردانه عاشقان زبان و ادبیات و فرنگ فارسی در شبه
قاره ستودنیست لیکن ما را ازین تلاش و تمهیدی بی نیازی نمی کند و حال
حاضر مجله بیاض و ایند ایرانیکا تنها مجله ماهیست که به فارسی در هندوستان
مشترب میگردد تا دران مقالات و تحقیقات دانشمندان و نویسندگان هند
محرفی شود و بریقین این اقدام ارزشمند به تنهایی برای بر آوردن نیاز

کافی نیست و همی بیشتر را میطلبد. امید داریم که این فصل نامه در حد خود موثر افتد تا فاصله جغرافیایی ما را با همزبانان و حتی قواصل تاریخی را بگذراند و گویا بهتر کند.

در نظر است بخواست خداوند درین فصل نامه به گردآوری تحقیقات و تجربیات و یافته ها و اطلاعات گوناگون پاسداران زبان و ادبیات فارسی پرداخته و مقالاتی ارزشمند از دانشمندان هندی و ایرانی بچاپ رسانیم. مطالبی که به نوعی در ربط با زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ ایرانی، تأثیر فرهنگی ایران و ایرانیان بر همنده، تأثیر زبان فارسی بر زبان ما و گویش های مختلف هندی، روابط هندی و ایران و نظایر آن باشد. بعلاوه در نظر است که بخشی از فصل نامه به چاپ رسائل و آثاری تحقیقی کوتاه و قدیمی اختصاص داده شود تا امکان دست یابی شیفتگان باینگونه رسائل که عمدتاً چاپ نشده اند، فراهم گردد و باین ترتیب شاید قدمی مفید در راه شناساندن تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در هند برداشته باشیم. متعقدیم که این فصل نامه میتواند مشوق بسیاری از استادان و دانشجویان دوره های عالی زبان و ادبیات فارسی در هند باشد تا در نهایت تلاش و دقت، مطالب مفید تحقیقی خویش را باین طریق به نظر خوانندگان محترم در سراسر جهان فارسی زبانان برسانند. معرفی کتب چاپ شده در هند در ربط با موضوعات فوق الذکر و معرفی چاپهای تازه در ایران نیز برای دوستان دران مد نظر است.

اختصاص بخشی از مجلد به اخبار فرهنگ مربوطه در دو کشور ایران و هند و ارائه اشعاری از شاعران این دو سرزمین نیز بر تنوع و شیرینی مطالب

خواهد افروزد.

در هر حال قدم اولیست که نیتواند خالی از خطا باشد. ضمن دعوت از کلیه
عزیزان جهت ارسال مطالب و مقالات و تحقیقات چاپ نشده آسمان
جهت بررسی و چاپ در فصل نامه، امید ما به راهنمایی ها و همکاری استادان
و دانشندان از سرسری گیتی است تا ما را درین راه یاری دهند و قدمهای
لرزان اولیه را به گامهای استواری در اراسته این خدمت مبدل نمایند
و صد البته که توفیق الهی را نیز شب و روز طلب میکنیم که:

فیض روح القدس بارزد و فریاد دیگران هم بکنند آنچه میسازد

والسلام

راینز فریاد خاست جهادی اسلامی ایران

استاد میر احمد، دانشمند اسلامی علی

محر فی قدیم ترین نسخه خطی مختصر عبدنی فخر الزمانی

تذکره میخانه یکی از بهترین تذکره های فارسی است که در ۱۰۶۸ هـ اتمام یافته چنانکه از قلمو تاریخ زیر واضح میشود:

در جهان از صبح ساقی نامه	ساختم میخانه و زندانه
کز سواد خط آن آید کشم	بی تکلف سخن مستانه
بس که جوش باده سخن در دست	بست بیل بود میخانه
شیر گیری گرانده آید بر دهن	بشکند تپهای بر میخانه

عقل در دزدانی تاریخ آن
باده در میخانه و زندانه

نویسنده میخانه عبدنی فخر الزمانی از قزوین بود و در زمان حکومت جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۴۷) به بند وستان وارد شد و اکثر نقاط هند را سیاحت نمود چنانچه تذکره میخانه را در ۱۰۶۸ هـ در پرتو بنام نواب سردار خان به اتمام رسانید و ساقی نامه خود را که شامل میخانه است نیز به نام نایبی این نواب مسنون ساخت .
تذکره میخانه شامل سه قسمت است و بهر قسمت را بنام مرتبه موسوم کرده است .
مرتبه اول شامل احوال و سخنورانی که داعی اجل را لبیک اجابت

گفته و سر در نقاب خاک تیره گشته اند،
 مرتبه دوم در ذکر شاعرانی که درین ایام خجسته فوجام درجیاتند و شاعر
 سه شادی دارند،
 مرتبه سوم در ذکر فضیلتی که مؤلف کتاب با ایشان برخورد کرده و با ایشان

صحبت داشته،
 اگرچه این تذکره در سال ۱۰۲۸ تمام یافته بود اما مؤلف بعد ازین ترمیم
 و تفسیح و حکمت و اصلاح نموده و ازین جهت در نسخه های این تذکره اختلافات
 زیاد از کلمات تعدا و حسابان ترجمه دیده میشود.

این تذکره هم دو بار چاپ شده و احوال به ترتیب تصحیح پرغفور محمد شفیع و
 سال ۱۹۲۶ در لاهور از چاپ درآمده، پرغفور نیز در وی دو نسخه بومی
 نسخه ذاتی که بسیار معتبر و مهم بود اما ناقص است و نسخه کتابخانه خواراسم که در ۱۰۳۹
 انتشار شده بود، چاپ نموده بود بعد از محقق ایرانی آقای گلچین معانی از کنگ
 دو نسخه دیگر با حواشی مفصل در سال ۱۳۴۰ شمسی ۱۹۶۲ میلادی انتشار داده
 چهار نسخه باقی که در هر دو چاپ بکار برده شده تکرار زیر است:

۱- نسخه شخصی پرغفور محمد شفیع
 تعداد اوراق ۲۹۷، تقطیع ۸۵ x ۴۲، تقطیع متن نوشته ۸۵ x ۲۲
 این، بطور ۱۵، خط نستعلیق، تاریخ کتابت ندارد و ناقص لاول است چندین
 در ابتدا افتادگی دارد، و بسا چه ترجمه احوال نظامی کاظم ازین رفته چند ورق
 از نوینس اند، در کتاب زیر عنوان ساقی ناز طالب است تقریباً چهار صفحه
 بیاض است بعضی جایها پیوند کاری شده و بعضی جایها عبارت حاشیه ناقص است

من پیش کجور معن این نسخه امیر محمد است.

۲- نسخه را سپرد.

در اوق ۳۳۱ نسخ ۷۶ × ۴ بر قطع من نوشته ۸۵ پ ۲ اوق
سطر ۱۵ خط نستعلیق حروف باز جدا جدا کرده و در استدا اقله کلمات
افزادگی دارد و ساقی نامه طالب معنی چند صفت بیاض دارد و غیاث مندر نسخه اول است
کتابت ۵۱۰۳۹. بر این نسخه یادداشت زیر نوشته شده:

در ۱۰۲۲ تصنیف شده در ۱۰۲۹ بصحت مصنف برای نذیر جلیله
طه رتب گشته بدو گذرانید.

درین عبارت سنه تصنیف ۱۰۲۲ یعنی خط است البته تاریخ کتابت
۱۰۲۹ که در آخر نسخه آمده درست است و باین ر افصح است که این نسخه
بر نذیر کانی مؤلف تیسر شده و بود اما چون جلیله در ۱۰۳۷ فوت شده و باین تاریخ
نسخه در ۱۰۳۹ ممکن نیست.

۳- نسخه آقای عبدالمکین بیاید.

این نسخه که اساس طبع همین معانی است سابقا متعلق بر محمود میرزا
حقانی بود و خانوادۀ خطه المضای در حاشیه بعضی صفحۀ ثانویه است اما در حقیقت
این نسخه صرفاً ناقص است. قطع ۱۹ × ۳۰.۵۰ ۴۴.۰۰ صفحہ ۱۷ سطر
خط نستعلیق چند صفحہ خنکی دارد که بعد از وصله شده و باین نسخه آمده:

در کتابت گفتا به چون الکف لولایا به تاریخ از جمعه نوزدهم شهر ذی القعدة
سنه ۱۰۷۱ احدی در بعضی و الف... الخ.

۴- نسخه کتابخانه ملی کتب شماره ۲۱۵۷.

این نسخه نیز از اول بخش صفو از اسطرخاوند گس دارد و بعد از صفو
 دیگر که از واسطه آن افتاده است دیگر نقصی ندارد و از حیث خط از نسخه بسیار است.
 چنانکه فوق آمده این دو نسخه اخیراً آقای احمد گلچین معانی در تصحیح بنیاد
 سال ۱۹۶۳ بجا برده اند. ناگفته نماند که رقم اسطرخاوند نسخه ملی ۱۹۵۵
 که در دوره اقامت خود در تهران تحت مطالعه قرار داده بودیم و مندرجات اضافی ضبط
 نموده چنانچه یک مقدار مفصل در او زینت کلام میکردیم لاجرم اشتباه را در این مقدار
 شماره این مجلد چاپ شده و توبه ازیرا

نوامبر ۱۹۵۶ معرفی بنیاد نسخه ملک ۵ تا ۵ صفو

مندرجات اضافی ۷ تا ۴۸ صفو

فروردین ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۹۹ تا ۸۰ صفو

اردت ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۸۴ تا ۱۱۷۱ صفو

ناگفته نگذاریم که در همین مقدار که اصطلاحاً معنی است بر حرفی نسخه ملک مندرجاتی
 که این نسخه از نسخه عالی اضافه دارد و در این مقدار ضمناً به نسخه سید عبدالحسین خلیلی اشاره
 شده که سید فرزند این نسخه در ترتیب دیوان حافظ استفاوه نموده اند به این چهار شماره
 این نسخه دیگر در ایران پیش سید عبدالحسین خلیلی است که در سال ۱۰۶۱ هجری قمری
 شده و رنگ دیوان حافظ در ترتیب خلیلی و بیاض ص ۵۱۰ و در حاشیه ص ۸۴
 نسخه دیگر هم که قدیمترین نسخه بنیاد است. اجماع معرفی شده در تصحیح متن صفو ۸۲ تا
 ۱۱۷ بجا برده شده.

آقای احمد گلچین معانی در تصحیح بنیاد شماره ای مختلف مورد ادریش کلام
 لاجرم استفاوه نموده اند حتی از استفاوه بنده به عنوان فرونی استرآبادی شال مجلد

مربوط به شماره خواهر ۱۹۵۸ تذکر داده اند. اما از شماره های مسکانه که شامل همه مقادیر
اضافی که بعد از کیفیت سال در میان چاپ آقای معانی شامل شد هیچ ذکری نیست و
بنامها و غیر آقای مربوط هیچ توضیحی به سببی بنده نداده. اگر با سببی اینجانب در فقط نامشکوه باشد
بلکه بهر دقت اگر آقای مربوط این شماره را امید به بد بطرح میشد که آقای معانی از غرض
دارد تصحیح و باین بکار بسته و بعد از آن یک نسخه مهم در کتابخانه دانشگاه عینک
دارد و آن نسخه از هر نسخه ای که شرف بهر است.

آقای معانی به نسخه نور عثمانیه استانبول اشاره نموده و از روی آن قسمت فاقه
نسخه های چهار گانه را جبران نموده اما معلوم نشد که چرا این دانشمند محترم در تالیف متن کتاب
از این نسخه خود روی نموده. آقای پروردگار شفیق در کتابش مل مجد اور قیاس که بنده فریب
۱۹۵۹ باین خوان این غلطی استانبول تذکر داده که در استانبول یک نسخه کامل
وجود دارد چون تفصیل این نسخه یافت نشد معلوم نیست که این به نسخه نور عثمانیه استانبول
است که آقای معانی تفصیلاتی نسخ را درج نموده و این نسخه بنابر گفته آقای مذکور
به هزاره و دویست یا کمی قبل از بعد از آن تاریخ است.

پس این توضیحات به خواهم تفصیلات نسخه که زیر مطالعه این بنده از ایراد
است. آقای گلچین معانی از این اطلاع ندارند و این جانب در م
این تفسیر شاه صدق ۳ ذخیره میر عالم در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی
عینک نگاهداری میشود. اوراق ۴۴ قطع ۱۰۸۱/۵ سانتی متر تقطیع متن نوشته
۷۸۱۸۱۸ سانتی متر، هر صفحه ۱۵ سطر دارد و خط تعلیق روشن و خوانا و خوب
در ابتدا و اقله دو ورق ناقص است زیرا که ۲۲ سطر که از ابتدا تا ترانامش
از آن آذربای (مصره اول) [چاپ گلچین صفحه ۲۰] افتادگی دارد و این

افتادگی از هر نسخه چهارگان که هر دو مرتب یکجا بسته اند، کمتر است، آنها و نظایر آن
چاپی پرسود اضافه دارد.

ابتداء نسخه، با جدولی زند و جان آفرینش.
این مصراع دوم است: «مصراع اول توبه زیر است»
تزانامشش زبان آفرینش
خاتمه نسخه ایست.

تحت نام شده کتاب بخانه بخت سرآید مثل گلشن شمعانی
مؤلف نسخه معانی عبدالحی فخرالزمانی هاشم شهرکی مجسمه ۱۰۲۶
از این حیات واضح است که کتاب این نسخه را برای نویسنده مذکور
یعنی عبدالحی فخرالزمانی نوشته و پیچ نسخه دیگر برای مؤلف، نویسنده بود
و چون مؤلف در سال ۱۰۲۶ بقید حیات بود، قول کتاب درست بنظری آید
اهمیت این نسخه به وجه زیر است:

اولاً اینکه در حیات مؤلف، نویسنده
ثانیاً برای مؤلف استنساخ یافته.

ثالثاً که به قید زیر است: نسخه ایچور در سال ۱۰۳۹ یعنی رسال بعد نسخه
اصلی ۲۴ سال بعد، نویسنده شده.

و به پیچ افتادگی در میان نسخه در
خاصه: بخانه چهار ورق ابتدا، که سوزگاری شده، پیچ نقشی در نسخه دیده
شده و گفت که در تحت نظر مؤلف در آمده باشد زیرا که این کتاب
تصحیح دقیق بنظری آید.

صاحب بخیر و رون را بآید این نسخه صور احتیاج پیوند گاهی نشده و روشن است
 ثانیاً خط نستعلیق، صاف و خوانا و روشن است.
 مندرجات این نسخه چنین قرار است.
 و بیاض مع فهرست مندرجات: ۱۷ ورق ۸

بر طبقه اول، مسخره رانی که فوت شده و یورند			
۱	نظمی گنجوی	۸ ورق	۱۵ قدسی شکی ورق ۱۲۶
۲	سزاتی	۳۵	۱۶ فیضی شادانی
۳	امیر خسرو	۴۰	۱۷ نوحی خورشانی
۴	خواججوی کرمانی	۴۹	۱۸ خیاشانی اصفهانی
۵	خواججه حافظ	۵۴	۱۹ میرزا غازی تهرانی
۶	چامی	۶۴	۲۰ شکیبایی اصفهانی
۷	کاشانی	۷۵	۲۱ صحنی
۸	پرتوی	۷۶	۲۲ میرسنجری کاشانی
۹	امیدی رازی	۸۶	۲۳ ملک قلی
۱۰	شرف جهان قزوینی	۹۰	۲۴ ظهیری
۱۱	قاسم خجندی	۹۱	۲۵ ابتراب رشتی
۱۲	وحشی یزدی	۱۰۴	۲۶ آقا صحنی اصفهانی
۱۳	حسین خجندی	۱۱۱	۲۷ فقیر گیلانی
۱۴	عرفی شیرازی	۱۱۹	۲۸ فضل خان کندی

رتبه دوم

۳۴۱	رقی	۷۰	دوچی	۱۱۰	۱	محمود بنی بزرگوار
۳۴۶		۲۱	محبوب علی	۱۴۶	۲	حکیم رست
۳۴۶		۲۲	میرزا علی	۲۵۶	۳	حکیم شفا
				۲۶۲	۴	میرزا شاد
				۲۶۵	۵	طالب علی
				۲۷۰	۶	فصیح
				۲۷۴	۷	زکی
				۲۷۸	۸	میرزا ملک
				۲۸۱	۹	رشید
				۲۸۸	۱۰	میرزا خرد
				۲۹۲	۱۱	حکیم غارب
				۳۰۰	۱۱	میرزا نظام رسته غیب
				۳۰۴	۱۳	دوستی
				۳۰۹	۱۴	وصلی
				۳۱۲	۱۵	فرزانی
				۳۱۵	۱۶	علی
				۳۲۴	۱۷	غوردی
				۳۲۷	۱۸	کامل
				۳۳۲	۱۹	عزت گری

۲۸۷	۲. صاحب تبریزی	۲۹۳	۱. نظری
۲۸۸	۲۱. محمود بیگ	۲۹۴	۲. ابوالحسن فرامانی
۳۹۱	۱۲. شمس	۳۹۵	۳. شری
۳۹۲	۲۳. شری	۳۹۶	۴. حیاتی
۲۹۱	۲۴. مظفر کاشی	۳۹۷	۵. موزون اسکک
۳۹۳	۲۵. برایسم نازی	۳۹۸	۶. عباسی
۳۹۳	۲۶. صفائی	۳۹۹	۷. ق. دی
۳۹۴	۲۷. حریفی	۴۰۰	۸. رونقی
۳۹۵	۲۸. عبدالرزق	۴۰۱	۹. شاه نظری
۳۹۵	۲۹. زبانی	۴۰۲	۱۰. نام
۳۹۵	۳۰. عارف موسوی	۴۰۳	۱۱. رشکی
۳۹۶	۳۱. احوالی سستانی	۴۰۴	۱۲. خضار
۳۹۸	۳۲. عصری	۴۰۵	۱۳. عطائی
۳۹۸	۳۳. طنبور	۴۰۶	۱۴. امیدی
۴۰۰	۳۴. ضیائی موشی	۴۰۷	۱۵. محوی
۴۰۰	۳۵. رابی	۴۰۸	۱۶. آقا مصطفی
۴۰۱	۳۶. درویش جاوید	۴۰۹	۱۷. کیفی
		۴۱۰	۱۸. انور
		۴۱۱	۱۹. درخوردی

نخستین کتاب ۴۰۲ تا تاریخ اتمام ۴۰۴

خصائص اسلامی نسخ علیگری
در کتابخانه مدرسه کتبت و مرک

۱- ک به جای گ بدون استثنا با بی فارسی و حیم فارسی دارای
نقطه و پ و چ است.

۲- همزه وی بطور علامت اضافه شده است ایشان ۲۲۹
میان این ۲۲۹، نادره زمان و ایضا، نشود و نامیده خود است
همزه و ، بطور یای تنگیر مانند جریمه زمان از قلم بدین ۳۸۱،

میخانه رندانه

همزه اول علامت اضافه دوم بطور اسم تنگیر

معنی مستانه

همزه در ستان بطور اسم تنگیر آمده

بود میخانه

در میخانه همزه بطور اسم تنگیر بکار برده شده

بر تخته

در تخته همزه اسم نکرده است

با و در میخانه رندانه

در میخانه همزه علامت اضافه و در رندانه یای تنگیر و ق ۴۰۴،

اما شمار این همزه در حروف جلی نیست، اگر بردش امر و زنی رندانه ای نبینند

۱۰۰ و حرف : ا + ی و ا ، ا نماند میشود و در صورت قطعه تارخ بجای
۱۰۲۸ - ۱۰۳۹ میشود و این نقطه است .

۳ - و در آن مانده برزه گوئی ، برزه درائی ، خود سائی (۳۸۰) کجائی
نگوئی (۲۱۶) بدینطور آمده :

برزه گوئی ، برزه درائی ، خود سائی ، کجائی ، نگوئی ، برزه درین شما
حذف شده و فقط شوشه است که بر وجه ایشان اولت می کنند ، و در نقطه
و در این باشد

زیر حرف ی اکثر آن نقطه گذاشته شده

۴ - در صورت جمع بستن اسما غیر ذوی العقول علامت جمع واء پس از
گذشتن های مختفی افزوده میشود و همین صورت در مخطوطات قدیم فارسی دیده میشود
مانند آرمی زاده های (۲۷۹) ب ، بجای آرمی زاده های (سابقی نامها (۴۰۳) و
بجای سابقی نامها - اما وقتی که بجای علامت جمع با جز دیگر شامل شود های مختفی
باقی مانده مانده با ده برست (۳۸۰)

۵ - در صورت آتقی نقطه گذاری و اعراب نویسی بیسج جا دیده نمی شود ، حتی از علامت
انضافت و زیر آن که در مضمون تاثیر فوق العاده دارد ، و نیز خود دارای نموده شده بیسج جا
تشدید حرف بی شده آ یافته میشود و همین عمل در فقرات عربی نیز بکار آمده ، مانند -
فدس سر (۲۱۶) ب ، بجای قدش سره ، معزز بجای معزز ، مقرب بجای مقرب
مغرض بجای مغرض ، تردد بجای تردد (۲۲۶)

۶ - بهر سو که در کلمه نیز در خود توجه است ،

۱۰ - ی اکثر آن بیست کلمه با جز دیگری آید ، مانند میوئیه ، میدانه و میخایه میکنند

در این ملامت
و در این ملامت

بر سه ۳۰۰، اما گاهی می نمود، دیده می شود، ۳۷۹، پیوست آمده.

۱۱. در جزو کلمات مانند نمود (۳۰۰)، شاهنواز، خاخرگر (۳۹۷)، و در کلمات مانند می کشی (۳۷۹)، فرمان روانی (۳۸۱)، دل نشین (۳۸۰) هر دو جز جدا آمده.
 ۱۲. بای نفی از کلمه اکثر جدا دیده می شود.

مانند بی پروایی، ۳۷۹.

۱۳. در ریحان پیوست نویسی بر جدا نویسی زیاده افت می شود، مانند

مباختگان و زنیختان، ۳۸۱، انجمن، ۳۰۰، آسزبان، ۳۷۹.

آینه، ۲۲۶، بهران، ۳۸۳، عایقه دار، ۳۹۸، عایجه، عایجه، ۳۸۳.

میخانه، ۳۰۴، چهارا، ۳۰۰.

۱۴. بای اضاف براده کلمه نوشته شده مانند

چارالیش، ۲۲۶، بر سه، ۳۰۰، بندهستان، ۳۰۰، بسی، ۳۷۹.

۱۵. (پ + سی) بدو (۳۸۲)، انصرام (۳۸۳)، با کرده، ۳۲۸، به آنگه

تحقیق، ۲۱۶، از پی گاهی جدا نیز آمده، مانند براردی (۳۷۹).

۱۶. بیست، ۲۱۶، به بگش (۳۸۳)، بای زینت، بای نفی پیوست

افعال دیده می شود.

مانند گفت، ۳۰۰.

۱۷. کلمات مانند براده باری (= بر دباری)، ۳۸۱، بی پروایی و دوانا

۳۷۹، ۳۸۰، بجای بی پروائی، آمده است. معلوم نیست که این تفسیر بجای

است یا زمان

۸ - امدهای بعضی از نوادگان با سوره توبه است. مانند خوشبخت (۱۳۲۹) که در
مخطوطات قدیم بصورت خرتیه می آید. همچنین میرزای ۳۸۱
۹ - در بعضی کلمات توجه به عدد زیاد آید و میشود مانند در آن و سر آن

(۲۱۹)

۱۰ - در تالیفات اخلاقی تا بطاهر خود از طرف نویسنده و کتاب است. ۴۰۴
بعضی امور که از استیلا مذهب جات نسخ عیگر به نسخ دیگر مود توجه قرار میگیرد به قرار

نیز است

۱ - اگر چه حق اینست که نسخهای بنیادهای قدیمتر باشد. مذهب جات آن از نسخ
های جدیدتر میباشد. مثلاً نسخ شخصی پرستور شیخ از نسخ دایمور که در ۱۳۹۹ و نویسن
شده قدیمتر بنظر می آید. در آن تراجم گمراه در مؤخر الذکر بعضی تراجم بعداً اضافه شده
اما این قاعده کلی نیست زیرا که نسخ عیگر که از نسخ دایمور سه سال پیش متنازع شده
اقتلاً یا زنده ترجمه زیاد دارد و علقش بنظر اینست که نسخ مکتوب ۱۰۳۹ از نسخ قدیمتر
و نویسنده باشد و خود کاتب در پی تحقیق نشد که بعضی مذهب جات که تا آن دوره
بمنصره شهود آمده در نسخ خود اضافه نماید. و الا از اوضح واضحات است که مذهب جات
نسخ قدیم تر باید از نسخ جدیدتر باشد.

۲ - ترجمه صفی الصغیانی در چاپی لاهور در مرتبه سوم است و در ۱۵۴۸ و ۱۵۴۹

اما در نسخ عیگر و چاپ تهران در مرتبه اول در اثباتی آمده است در چاپی لاهور در مرتبه
دو نسخ و دستنویس این اطلاع در ج شده

۳ - ابتدا پیش از آن وقت از قصیده گزیده بدو هزار بیت بیش

ساتی نامه تا می قریب به چهل بیت داشته این ضعیف واد آن اشعار و جمله پخته
با خانه مؤلف سوخت و این روایت از ان اعیان است .

ششبی که بمشیت گیتی خراج بساتی گشاید گفت احتیاج

مرامان اولی به از صید جل و رانی بمنزل برده قافله ص ۵۴، ۵۵.

اما در نسخه ملک تهران و نسخه علیگر این مطلع درجست .

ساتی نامه خود را به گام ملاقات باین ضعیف واد از ان سرزمین رفته
صاحب خویش بکمال رفت و به تحقیق پیوست که در سینه شان و عشرین واقف
در شهر مذکور از سانه مرگ بی شعور گردید

صاحب میخانه در ۱۰۶۷ در قندهار رسید در ۱۰۶۸ آن موقع ساتی نامه صفی
نا تمام بود و در همین اوان صفی پخته را گذاشته باشد و بنا برین معلوم هست که چطور او
دو باره و بمؤلف ملاقات نموده و ساتی نامه کامل را بدو سپرده چنانکه در نسخه های تهران
و علی گریافته چشم و من نمیدانم این اختلاف را بر چه اصل کنیم .

۴- ترجمه حبایی در نسخه ایران در مرتبه اول است و در نسخه علیگر در مرتبه سوم و نسخه
چالی لاهور اصل ندارد . عبدلی خیلی پیش از این پنج اتمام میخانه در ۱۰۶۸ فوت شده بود
و بنا برین باید که ترجمه او در مرتبه اول باشد ام چون ساتی نامه کاملش در دست
نیامده در نسخه علیگر با وصف اینکه ششش بیت از ساتی نامه اش درجست و در
مرتبه سوم مانده و نمیدانم بچه علت در نسخه ایرانی در مرتبه اول در آمده حالانکه در اصل
ساتی نامه او هیچ اطلاعی تا آن موقع به دست نمانده باید انست و در گذر پیش
با وجود ملاقات او با مؤلف میخانه چون او ساتی نامه نوشته در نسخه چاپی لاهور
در مرتبه سوم است .

۶- بعضی اشعار اضافی که در نسخه علی گرام است و بیچ نسخه دیگر یافته نشود

بقدر زیر است :

از ساقی نامه عیالی :

بد ساقی آن نار افشوده را	که گلشن گنم خار زمرده را
از آن می که ازین و معنوی	نهم خشت ز بر خم خسروی
بد می که رخساره گلگون گنم	چو بی ناله از سینه بران گنم
چو ساقی کند صاف و شراب	عرق زرد از پنجه آفتاب
در آینه گر برودش خاک کند	در و یکس که نیساکند
ساقی نامه صفی :	
کون حاجت خلق از گردگان	بهین است پیوسته لیل و نهار

شش بیت زیر از بند دوم و بیست و هفتمی در بند سوم ترجیع بند احوالی

سیستانی تنها در نسخه خطی علی گرام نقل شده است :

آن برق از خنده که کج کوف می	بر آب ده خافه جود است
آن ناز طافت که شود پنجه بدوش	گردید بدگر که یوسف است
آن چشم که خضر است در سینه ز آب	این روح خضر است که جام بود است
آن شو که بر آوده آتش گبر است	آن آتش که بر زمین نهاد و عود است
از خوش می بود زنی و خوش خندان	بزم شب با گرم تر از صبح شود است
ساقی بگلشن جام که داد است پرستم	از جام می مهر علی و الله و مستم
ساقی به آن جام می صد تن صفا را	آن می که کند آب آینه زهر فارا

۵- اشعار ترکی از عتباتی که در نسخۀ ملک آمده از چای تهرانی که در آن نسخۀ
استفاده شده، خارج است این اشعار در ادوار تخیل کالج یگزین این کتاب
حواشی:

۱- سردار خان خواجہ یا دگلر بیگ برادر عبداللہ فیروز جنگ، رک ۱۰۰ لایح

۲ ص ۴۱۱

۲- در چای لایحه ۲۶ و چای تهرانی ۲۹ صاحب ترجمہ بستہ در اولی ترجمہ
ترجمہ صفی و افضل خان دکنی درین مرتبہ نیست، ترجمہ صفی در مرتبہ ثانی است و افضل
خان دکنی اصلاً نیست اما در چای تهرانی ترجمہ عتباتی اضافه است و این در این
نسخہ در مرتبہ سوم ورق ۳۷۲ آمده

۳- درین مرتبہ در نسخہ چاپ لایحه بستہ صاحب ترجمہ، ترجمہ باقر خرد و
نظام است عتب در نسخہ لاہور شامل نیست اما در نسخہ چاپ تهرانی بستہ و
صاحب ترجمہ بستہ یعنی یک انسانی بستہ و آن اسد بیگ است کہ در نسخہ
علیگہ در مرتبہ سوم آمده.

۴- در نسخہ لاہور ۶۵ صاحب ترجمہ است و ترجمہ ای ابو الحسن شہادۃ (۲)
عتباتی تلمذ شہادہ ۶، و شکی بزمہ ۱۱، و جودی بزمہ ۱۹، و صالح تبریزی ۲۰، و شکی ۲۲،
و منظوم کاشی بزمہ ۲۴، و ابراریم فاسی ۶۵، و عارفی ۳۰، و احوالی سیتانی ۳۱، و صحرایی ۳۲،
و لجنہ ۳۳، در نسخہ لاہور نیامده و ترجمہ صفی اصفہانی کہ در نسخہ علیگہ در مرتبہ اول آمده
در چای لاہور ذیل این مرتبہ است و در چای ایران شکی و بستہ صاحب ترجمہ در مرتبہ سوم
شامل است از آن نحو ترجمہ ای طبعی و سبک و علی میرمن ویری اضافی است و ترجمہ
بریکہ مرتبہ دوم و عتب تلمذ مرتبہ اول آمده است و ایکہ در چای لاہور ۷۰، در نسخہ علیگہ ۷۰، و چای ۹۰، صاحب ترجمہ

ایات ناشناخته امیر معزی

پرفسور سید حسن عابدی
دانشگاه دهلی

امیر شجاع ابو عبد الله محمد بن عبد الملک غیشپوری یکی از بزرگترین
شعرای دوره سلجوقی به شمار می رود. پدرش عبد الملک برائت
که شاعر دربار ابی ارسلان بوده در آغاز سلطنت ملکشاه دفات
یافت. در جای وی پسرش معزی وابسته به دربار شد چون ابو عبد
الله نسبت به معزی الدین والد نیا ملکشاه داشت. تخلص وی «معزی»
گزیده. جلاد و ملکشاه بوی لقب امیر اعطا کرده بود.

پس از مرگ ملکشاه امیر معزی در هرات و نیشاپور و اصفهان به
سربرد و بعداً به دربار سجستان پیوست و تا آخر عمر وابسته بهمان دربار
بود. تقریباً در سال ۵۲۰ هجری ۱۱۲۶ میلادی جهان را بدو گفت
دیوان امیر معزی را اولین مرتبه مرحوم عباس اقبال

و انجمن بزرگ استاد دانشگاه تهران تصحیح نمود و به سال ۱۳۱۸
هجری هجری انتشار داد و آن دیوان شامل تقریباً ۱۸۵۰ بیت می باشد.

۱- ۴۹۵-۴۹۶ در ۱۰۱۸-۱۰۷۲ [۲] - قطب الدین ابوشجاع ابی ارسلان محمد بن معزی یک ۴۹۵-۴۹۶

۲- ۴۹۵-۴۹۶ در ۱۰۷۲-۱۱۲۲ [۳] - معزی الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه ۵۱۱

۳- ۵۵۲/۱۱۱۲-۱۱۶۶ م [۴] - کن برزخی اسلایر

بعد از سال ۱۳۶۳ هجری بطور اغلب همان نسخه طبع یافته به نام دیوان کامل امیر معزی "تألیفات دیوان امیر معزی" با مقدمه ناصر معزی تجدید چاپ یافت^۱.

این جانب چند پیش بخانه صوتی از نذرانی را مورد مطالعه قرار دادم و با کلام از بزرگترین شعرای فارسی، که تا به حال چاپ نشده است، برخورددم. در این مقاله تنها اشعاری از امیر معزی عرضه می شود که در دیوان طبع شده یافت نمی شود. اینجاست باید تذکره داده شود که برخی از این اشعار در یک بیاض ضخیم دیگری، که در کتابخانه انجمن آسیائی نگهداری می شود، وجود دارد و به اثبات می رسد که این کلام منقول از "امیر معزی" می باشد. ابیاتیکه در "بخانه" صوتی از نذرانی و در بیاض هم وجود دارد و در یادداشتی نشان داده شده است، و این اسم لازم به یاد آوری است که اشتباهات در بیاضها رخ داده و اشعار یک نسخه به دیگری منسوب گردیده است.

امیر معزی

در کشت از نخت سیکه را بس طلب کن حریف میگرد

هم می کن علاج می زندگان ز آنکه می بهتر است می زده

۱- نشر زین - ۱ - نسخه ای خطی شماره ۲۱، ۲۲

۲- ۱۳۵۹ (انتخاب و درآوردن شعری تقدیم) مولانا آزاد

۳- دولت : ۱۳۵۰، جلد ۲۶ - ۱۳۵۵، مصادی - ۴ - محمود اشرف (مشتببات اشعار و نسخه های خطی شماره ۹۲۲، در شبکه سراسری، تکرار)

بر لب آه غم دل و جانم تا نهادم در گوش سپهر
همی ناب زود تر در باب این دل و جان بر لب آه

داستان ز عمر خویش که چرخ
نهد باز عسر بسته را

شب بگریزید دست کن سپهر خواب

جام شگری بر گیسو در آنگن می ناب
نور خورشید پدیدار شدست از سر کوه
آفرین باد به آنگس که ندارد سر خواب
نکن گریه خرابست و دل آبا دانست

دل ز شادی شده آباد تن از راه حراب
خودون باد در این وقت مباحست مباح

دادن پرده در این وقت هوا صواب
امروز روز باد و حرکت آتش است

سرد است این سپهر بر باد و خوش است
گر آتش و تنور نباشد روا بود

در جام و جانم از می و از عشق آتش است
در کوه ز شادی می بگستریم

گر برف گسترده بکند از مغرب است
خوابیم با دایمی چو آفتاب

از دست آنکه عارض او شتری دشت است

آن بت که مرا صحبت او را جان است ^{حت} نیست
 شیرین سخن و خوش لب ^{شیرین} نیست
 نادیدن و دیدنش مرا بیم دارد ^{است}
 نزدیکی و دوریش مرا سود و زیان ^{است}
 تا گشت ز من غایب و آمد بر من باز
 هر چند همی بگرم او را نه جهان است
 اندر شدن او را هوس آینه کی بود
 در آمدن او را همه آینه گشت به جهان ^{است}
 بوسی ندید تا ز یکی دل ^{نست}
 یک بوسم آخر بزم هر چه گران است
 روز در شادی و شراب است
 آباد بر آنکه او خراب است
 شادی ز شراب حاصل آید
 شادم که بدست من نرسد است
 از خواب سخن گوی با من
 می باید که جای خواب است ؟
 زان می که برنگ و بوی گوی
 چون سرخ گل است و چون گل است

هر که در راه عشق صادق نیست
 جز مرائی و جز منافق نیست
 و آنکه در راه عشق خاموشست
 نکته گویت اگر چه ناطق نیست
 باد سرد و سرشک [و] گونه زرد
 بر سر در عشق بی حقایق نیست
 هر که مست از شراب عشق بود
 اقتباسش مکن که فاسق نیست
 توبه از عاشقان امید مدار
 عشق و توبه بهم موافق نیست
 دل به عشق است زنده در تن مرد
 زنده دل نیست هر که عاشق نیست

اشب بر آن غم شوم است ***
 در دامن زلف او ز غم دست
 گویم که ترا زهر من نیست
 آن غم که مرا زهر تو هست
 خواسم که مراد هی بیگانه
 از دلب خویش بر برای هفت

باینچه آرایش و باینچه خوبی
شد نیز سوز افک شگفتیش به پیر است
امروزه دهنی و جان و دل من
این آن شدت را که از ما که بر است

نگار بر دلم نامت نگار است
دلم بی تو چو زلفت بقرار است
در آغوش و کنارم گیر یک شب
که مقصود من آغوش و کنار است

ز بفرمان من است این دل معشوق پرست
چو فریاد مرازین دل بی فرمان است
که هر چه در این باز بچشم دل
بورای زان لب شیرین بدار زان است
هم به انسان که بود جان من اندر دل
باخت آن بت و پرست ز من پنهان است

ای شاه زمی تیز شود خالش
چون می نبود شعر بر دهن تو آن گفت

می هست چو الماس و نخی هست چو یاقوت
یا قوت گران باید با الماس توان گفت

در مرتبه و جاه از عیون گذشت است ***
در قفسه زانیزه مخلوق گذشت است
منبر نبود سرور اچو قفسه توقف ***

صنوبر نبود ماه را چو خسته قوف
نه من ز جلا دیوانگان دستا نم

که پسند و حد تو در حد من گذشت ز حد
اگر مراد تو آنست تا مرا بگفتی

ز کوی خویش بجهه اکبری مرا مشغول
سزای شبهه کوی ستمگران نبود

کسی که بارگاه داوران کند مقصد
در آفرین تو بیستی ز کفنه بجهت

بیادرم که سزاوار آن بوی مفرد
بر صفات خداوند بر تو زیبا گشت

برون ازین دو سخن لم یلد ولم یولد
چرا حکایت آن حادثه کنم شب روز

که روز ابیض من کرد چون شب اسود
ای مجموعه اشعار نسخه خطی P ۹۲۷، ای شایسته سواشی کلکته.

در بیداران رخت سوی بوستان باید کشید
 یاده سور می بیا و بوستان باید کشید
 در کسی را تیرگی در دیدگان آید پدید
 سر مرا قلاش اندر دیدگان باید کشید
 عاشقان گز بود خواهی در صف سوارگان
 ترک من بر لاله نسیرین خواه کشید
 خواستم گز مهربانی بوسه بر روی چشم
 چشم او با من خصومت کرد و از من گشید
 داشتم زلف او گرفت و درازم نرم
 از میان مجلس اندر بستر و بالین کشید
 من غلام دست خویشم که به مشکینسد
 از خلعت در بستر و بالین [و] پروین کشید

پسند جای بنده جزائی که هر زمان
 دیوار را کوع کند سقیا سجود
 می چو آب بر دست داشتم شب روز
 اگر چه در طلب او دو پایم آید کرد

رخ دشمن آن ترک نمبر
 چو خورشید است بسیمین صوبه
 رخ او هست همچون آتش خشک
 لب او هست همچون شکر تر
 دلم باز گیر است از عشق آن
 که زلفش است از مشک و عنبر
 دل اندر عشق آن بسیر چه بندم
 که شاخ وصل از خشک است و بنی
 دلی در خدمت او چون نهید پای
 عدد از طاعت او چون کشد سر
 محاسن آن دلی را آب انکور
 حرام است آن عدد را شیر مادر
 چه پرگار است توفیق تو نقطه
 چه تصریف است تشریف تو مصدر
 کفایت از فضل تست ترکیب
 سعاد را از لطف تست پیکر
 بفضل اندر کمر عقل مرکب
 به لطف اندر کمر جانی مصور
 خداوند امر را بانیست در حق
 معانی گسترده الفاظ پرور

بتو پاینده مسرد مال جا دید

همی دارو همی بخش و همی خور

ای مبارک رای استوره مبارک پی وزیر ***

ملک خسر و را عمید و دولت لورا

چون سلمانی مریزی چون خرد بایستی

چون جوانی در خور و چون زندگانی ناکزیر

فرغ آن ملکی که باشد چون تویی اورا حمید

خرم آن شاهی که باشد چون تویی اورا ذیر

رضن ملک تو جان رفت باز آرد همی

کلك تو دارد مکر باد مسج اندر صریر

از تو باید یک نفس تا شغل من گیرد قرار

و از تو باید یک سخن تا چشم گیرد ی

مکن ای دوست مراست مگیر

چون شوم ست مرا چست مگیر

جنگ اگر جوانی همواره مجوی

خشم اگر گسیری پیوست مگیر

نیز خویش مکن بیست یکی

جرم من بنده یکی هست مگیر

بد میسند مرا چون دگران
 آسمان را چو زمین پست گیر
 ست گوید همه بیجوده سخن
 سخن بیجود برست بگیر
 هر که ادب کرد در دست شراب
 هر چه او گوید بردت بگیر

 آن بت که ز رخسارش نقص است بماء اندر
 آید ز قضا چشم سر مست به راه اندر
 با عارض چون نسرين با جهت چمن چو گدا
 نسرين بگنجد اندر پر دین به کلاه اندر
 دیدم ز رخ و زلفش در صومعه آوده
 عابد بفساد اندر زاهد به گناه اندر
 نفسم که نت کا هست از لاغری مژده
 و اندیشه تیبارت کو هست به گاه اندر
 از حد عشاق در می کده من دارم
 حد قطره بچشم اندر حد شعله به آه اندر

 نگاشت قلم طرذ نگاری چو تو بر گز
 نمود جهان تازه بهر چو تو بر گز

ای آیهی سپین در افشاده بدامم که افتاد شکاری چو تو هرگز
 و آن بر شکار تو که در مجلس خلوت
 کس را نبود بر شکاری چو تو هرگز

پیر زحی و اردش از صحبت باز
 در تیره شب از بیم رقیبان بداندیش
 نور و درخ و شداد جنبش ازید
 و آن بولی که از مشک بود خوشبویش
 گرم که پر شد رخ و زیور بکشد
 چاره چه کند تا نبود بوی خوش خویش

باد آمد و کشاد نقاب از رخان گل
 ابر آمد و خفا و گهر در دمان گل
 آمد که شگفتن گل در میان باغ نشستن
 و آمد که نشستن ما در میان گل
 سوگند آخوند بگلزار با کنون
 مستان به جام باد و مرغان بجا گل
 بستیم مدح خوان من و قمری بوزن
 من مدح خوان شایم و او مدح خوان

می چو داری در صراحی ای غلام
 جام پر کن تا بکف گیریم جام
 تا که می شادی فتنه ای جان است
 جان نامی را غلام است ای غلام
 از شرابی و ز طعنه ها و فتنه
 تا که ما را هست در گیتی مقام
 جان لطیف است و نخواهد جز شرب
 تن کثیف است و نخواهد جز طعام
 گرمی بخت است قومی را حلال
 در می خاست خلقی را حرام
 خام ده مارا که در غم بخت ایم
 بخت آنرا ده که در عشق است خام
 ما دام اندر مدام آردیم
 کز ما است این همه شادی مدام
 تازه گردد جان ما چون بشنوم
 اینها است آتی اورا کاسا اندام
 هر که بهر تو خویش
 فسخ دارد چون صلا و چون صیام
 از بدی هرگز نیست در حلال
 و از ضیاء هرگز نیست در ظلام

دولت اندر خازن تو نور خویش
گستریده بر در و دیوار و بام^{۱۱}

بخت نعت جهان و سرخه اندم
که من بخد مت و دیدارش آرزو مندم
جوابش جمع داشتم در شمع
هر ز دیده بنا دیدش پراندم
ز بیم چهره اسید و حال اشک زد
چو ابر و برق همی دریم و خندم
سرم خفید شد اندر فراق خدمت او
نگان برم که بر سر چون که دماوندم
اگر چه بر تن من هیچ بند خاطر نیست
ز قهر و صبر تو گوئی که بسته بندم
بر نصیحت و پندم از این کرده مرا
چه کرده ام که سزا می نصیحت دادم
پرنیک شوی مانند من تواند من
پرنیک عهده ناممکن آماندم
ز گهستان و حالش پرنیک خوشنودم
ز بوستان مجالش بوی غرسندم

که من از سر پیش آن دلبسته قدم سازم رواست
کو بهی خوبی و زیبا نیست از سر تا قدم

گر بگری اندر شش لب بر لب جانان نهم ***
خضر دیگر گردم و جاوید دل بر جان نهم
در زیارت باشم آن ساعت که بزم روی او
باز چون رویش بزم روی در نقصان نهم
که کف پایش بر سرم دست در گردن زدم
در سر زلفش ببسیرم پای بر کیوان نهم

ای خوش آن روزی که معشوق را مهربان کنیم ***
خاندان روی نگارینش نگارستان کنیم
گر دماشش روز ما خرم کند چون روز عید
ما بشادی خویشتن در پیش او قربان کنیم
او با زار دل ما هر چه خواهد آن کند
ما نیاز داریم دل او هر چه گوید آن کنیم

می ده پیرا که در خمارم ***
افکنده ز جور روزگارم
هر چند ز بخت بد در دم
هر چند بکشم خلق خوارم

بارود و سرود و باد و تاب ایام جهان همی گذارم

جانا بیدار پاوه و ختم بلند کن
 در حلقه های زلف دلم را اند کن
 اندیشه کم کن از دل اندیشه دور
 دل را بخوشی و خوشی بهره مند کن
 اندوه را بدست فدا ده که باز دار
 و اندیشه را بدست عدم ده که بید کن
 دست زده بلبس با گرم بهشت
 جام شراب در ده و آتش بلند کن
 بلبس خوش و ماوند یا خورشید شسیم
 آتش ببار و چاره شست سپید کن

بدان خوشی و بدان نیکوئی لب و دندان
 اگر بجان بتوانی خریه نیست گران
 لب درخشان را عاری بسیم و زربهر دخت
 عجب تر از دل عاری ولی بود بجهان
 لطافت در آن لب چنانکه نماند
 اگر دگم دهدی خلق را نمائی آن

اگر ز از قبل شدم آن نگارستی
 ز بوسه نهی او بر هیچ وقت
 در هزاره لستی مرا چنانکه یکی
 ببرد کنی پیش آن لب دندان
 هزار سال صامت کشید از پی او
 توان در دوزی از آن لب شدن

 و آن ملک الغر که شتاق توام من
 مداح تو و شکر اخلاص توام من

 ای شاه نگو عهد و قداوند نگو خواه
 شاه ملکان و پسر شاه ملک شاه
 پاینده تر از چرخ و تابنده تر از مهر
 بخشنده تر از ابروی رخشده تر از آه

 قد شعر من چنان آرا ده ای داند بشرط
 حق فضل من چنین آرا ده ای دارد نگاه
 از فرغ مدح آن روز سپیدم شد بغیر
 و ز بخار سحر این موی سپیدم شد سیاه

سر زده آن نیکم تا به چرخ دارد دور
دل ز شکر این شایم تا بتابد محسوس

ایا زمانه ترا بنده دستاره رهی

توئی سپهر بزرگی و آفتاب می

خجسته تر تو بر جویبار عز و شرف

به پستان معانی ز دست سرده می

دلم چونار بدان به مهرت آگذه است

مدار بی گز روی من بر گشت بهی

اگر رضا بود این بس سخط چگونه بود

ازین چگونه رود شکر بر زبان دهی

بچاره سازم دوا بنابر ایدست آم

تقطعی نکنی یاز دست من بهی

حوالتی و عطائی که واجب است ترا

چرا همی ندی تا زرنج من بر می

در آبی با من یارا اگر مرا یاری

و گرنه رو بسلامت که بر سر کاری

نه بهر می تو مراداه خویش گیرد برو

ترا سلامت باد و مرا نگو ساری

مرا بخانا خمار برید و بسیار
 نگر مرا بغم روزگار سپار
 به پند چند بمن بر شمارستی
 که سر کشیم ازین زیر کی و هشیار
 مرا درویش و عبد آغی
 ز بهشتی ساختند از دار دنیا
 یکی کرد اندر ثمرات حوض کوثر
 یکی کرد از شجره شادخ طوبی
 یکی گل کاشت اندر باغ عشرت
 یکی خون ریخت اندر راه تعوی

 ای دوده تو بخشد و ندان
 تو بار خدای دوده خرویشی
 با فضل ندیم دبا هنر یاری
 با خود رفیق و با خدای خویشی
 از روی شاد یک تنی بسیکن
 از روی هنر هزار تن بهیشتی

اند در عراق شاعر مطلق بروزگار
 پندار بود و در ری و منصور منطقی
 و از جمیع شاعران خراسان بوقت من
 در بقعه هری درقی بود از رقی
 نزدیک من شریف از طبع هر چهار
 یک قطعه لطیف از طبع هر منفی

رباعیات

گر فصل صند تو بر آهین سایید زو چشم خضر در زمان کشاید
 و در خصم تو رو به آئینه بنماید دست اجل از آئینه بیرون آید

روز نیست خوش هوا که روز سرد است ***
 چهل زبان پهلوی از گل زرد زیرا رخ گلزار همی شود کرد
 آواز همی دهد که می باید خورد

باز اینجو شرم چیست که از کیش ***
 کرد دست خرقا تو دلم خسته و دیش پیش آی [و] حجاب شرم بردار ز پیش
 آن تا نگویم لب ترا چون دل خویش

از بهر جوای دل فدا دم در دام در دست بسی که دارم خسته ام
بر گردیدم بدر دنیا یافت کام باز غم عشق مالشی داد به ام

از بسکه ز دیدگان بیاریدم خون از دیده من کنار من شد چون
در دیده نشسته ای و از دیده برون چون صورت مر و آب در گردن

از نور و عارض آفتابی گوئی از بوی و وزلف شکابی گوئی
جان تازه پلطف تستابی گوئی مجلس ز تو گریست شرابی گوئی

از بخل [بی] خلق بیخ چیری ندی در جان بشود بکس شینری ندی
شکی که بدو در آسیا آتش گزند گر بر شکست نهند تیزی ندی

در نسخا چاپی «دیوان کامل امیر معزی» یا «کلیات امیر معزی»
قطعه ای در ردیف قطعات چاپ یافته که مطلع ندارد، در صورتی
که این غزل است و مطلع آن در «تخانه» اینطور داده شده است:

شک پیش من و لاله سپر خواهد شد
غالیه برده یاقوت و شکر خواهد شد

نقطه دیگر هم داده شده است که اولین بیت آن وجود ندارد
در صورتی که در «تخانه» موجود می باشد:

ز کف پدر ای تست دو بیت
کز آن دو بیت شود طبع شاد و دل خرم

در دیوان چاپی امیر معزی بعضی ابیات ناقص نقل شده اند، که به کمک
«تخانه» دو بیت زیر کامل گردیده و داده ای که از «تخانه» گرفته در پرانتز
جا داده شده است:

۱. دیوان کامل امیر معزی (کلیات دیوان امیر معزی) با مقدمه ناصر-
عیری، نشر زبان، تهران، ۱۳۲۱ هجری شمسی.

چاره دارا، پیرایه ساز از بهر من که شقی
 زین و پالان (چند سازی) بازی است
 (باز که از من که ما را با سلامت نماز دیر
 چرخ گردان شد اگر داند ز فضل دیگر

قصیده ذیل در «تختان» با میر معین‌زهی منسوب گردیده است
 که اصلاً با «تختان» ندارد :

بره گوی دولت از شایان گیتی سربلر

زیرا که در بیت زرش عرکینیت داسم خودش را «ابو بکر»
 «مگر» می آورد. در صورتیکه امیر معین‌زهی هیچوقت این کنیت داسم ندارد
 نبرده است.

پرفورم، و ناظر دولتی دانشکده جغرافیا و جغرافیای طبیعی

مقدمه فی مثنوی در صفت جنگاله از منیر لاهیجی

از حیث منبع مهم برای مطالعه محیط‌شناسی

محیط‌شناسی (Ecology) یک شاخه تازه از علوم است که در هند و غیره به آن توجه نموده اند. هدف ازین علم آنست که تغییرات محیط را به وقت مورد مطالعه قرار دهند. تغییراتی که در اثر ازدیاد جمعیت و تراکم آن در شهرهای بزرگ بهره‌گیری از صنعت، وسایل و تکنولوژی مدرن در محیط موجود میسر می‌شود و منجر به افزایش دود، صدا و آلودگی گردان شده است محیط زیست برای انسانها و پتخین گیاهان و درندگان میسر گردد. درین شاخه از علم مورد مطالعه و مذاکره قرار میگیرند، نیاکاها باور قدیم نیز درین زمینه اطلاعات مهمی را جمع آوری کرده و در کتب و آثار قدیمی آورده اند تا با سنجش و نیاز متخصصین محیط‌شناسی در هند از آن منطقه قدیم تاکنون باشد. منیر لاهیجی از متقیدین است که درین زمینه اثری گرانجا از خود باقی گذاشته است.

مثنوی در صفت جنگاله یکی از آثار ابو البرکات منیر لاهیجی، زشتا علان و نویسنده گان برجسته دوره مغلان است. می باشد. وی که در سال ۱۶۰۹ میلادی متولد شده در سن ۳۶ سالگی بسال ۱۶۴۵ جهان فانی را بدرود

گفت. ایشان می از خود گفته اند که شصت بر شرح قصاید عرفی و رقعات
و کارستان و تکریم ای از شرای بنده .

میرزا بکرایی برادر نوشیش ابو الفتح ضمیر حقی در دربار سیف خان
که صوبه دار و استاندار آذربایجان بود بسر برد وی نتیجه مطالعاتش در باره
سرزمین جنگاور را بصورت مثنوی در آورده است او درین مثنوی جلوه ای
آب و هوا، وضع باد و باران، کیفیت رودخانه ها و تنه و زارها، نوعیت
جانوران و پرندگان این سرزمین را بیان نموده و این مجموعه از طرف
دولت پاکستان بحباب رسیده است و آغاز مثنوی باین ابیات میباشد:

بنام فیض بخشش آتش آموز که دلها گشته از وی فیض اندوز
به دیگهایش خرد بسته نوس ز فیض گشته انسان مظهر گل

و اتمام مثنوی باین ابیات می شود:

میری جنبه افروز معانی	دولت ماه سپهر کت دانی
چو گردی از سخانی مبرکن	چراغ دو دمان خاروشن
گشودستی در معنی فروشی	برای در نه قفل ضمیمی
سخن دانست پای پیش باش	غمش باش و خوش باش خوش باش

سیف خان که در سواد به تیره الله پسر تربیت خان بهجت شجاعت و جوانمردی که
در جنگهای مختلف نشان داده بود در دوره اولنگ نسیب به استاندار آذربایجان در سال ۱۶۵۸ م
انتصاب یافت و حدود و توجیه خصوصی او به موسیقی که یکی بنده ای او را داشت که مان که حاصل از زبان
فارسی بنام راک، این ترجمه کند، این کتاب مرحوم پرنسودر آکس انصار و دکتر شریکین شولگا از دانشگاه
پایتخت بلاروس ۱۹۸۱ چاپ نموده اند سیف خان در سال ۱۶۸۳ - ۸۴ م جهان فانی را بعد و گفت .

در نیای که رفت حضرت که صلح سروده است فقط رویت اینجا نقل می شود :

سوی که روی پاکان ملک نفسین موجد روی سحر
جزایه خاتم میان اعیانیت در آن خاتم بجز نام خدایت

پس از آن دور ج سیف خان میگویی :
بهم رساند ج سیف خان که درش جوهر رخ زبان است

زین بر لشکر آیدان شده چیر که می نازد به نام نیش کشیر
نواب سیف خان جنگل میکند اگر آباد بیرون آمده و خانم سوی جنگل شده

چرا چو بی هم همراه می بوده و به عجز چو مرکز آستان بیمار مرده رسیدند
دریای گلک با آن عظمت و پهنای دریای جلب توجه غیر دانموده است و تفصیلی
که در آن رود خانه بزرگ باین میکند خالی از لطف نیست :

چو نواب نهند آن خردور بر حکم باد شاه هفت کشور

به قال فرخ و فرخه ادا برون آید شهر اکبر آباد

به دولت سوی جنگل روان شد رفیق و هم نشین تخت جوان شد

شدم القصه اصد شاد گامی به قطع ده لاک نرگامی

سوی جنگل طبع کرد استنگ رساند آید غم نرگ از جنگ

نامی ده نور و دم به بخیل چشم خورشید دم میل در میل

به چینه چون بدم اول سواد سواهی کشم اندر صرافاد

مرا بنمود آب گلف چون در نکرست که گرم کند و آ

در تعریف دریای گلک ۴ بیت سروده است و معلوم می شود که دریای

گلک در آن دوره هیچ پلی نداشت . میگوید :

چو گنگ آب تن جگر قزم فلک چون قطره آبی در دگم
 کسی را حاصل از دست معلوم کنارش چون میان دست معلوم
 کسی نام آن بجایم کشیده که آبش جز من با منی پیچیده
 مرا مشکل بود جنبیدن از جا بر کشتی نتخته بندهم کرده دریا
 میرا بوری در کشتی سوار شده به سپهر دریا می پردازد و کشتی وی بطرف
 اگر آب می افتد، ریش نامی بنگار میرا از دست میکند و می درزند مت آنها میگردد
 به دریا جهر اندیشه کشیدم که کشتی کشتی آن بجایم دیدم
 بشیخون آورد از غنچه سازی کند بر دم بخون خویش بازی
 ز بس با خون ریش آتش شده نصیب دست من نگه خاشده
 در تحریف و توصیف بنگار ۶۶ بیت سروده که چند تا بطور نمونه اینجا
 نقل می شود :

رسیدم چون ز فضل انزالی به بنگار پی عسرت لگالی
 بهشتی دیدم از گله نگارین گلشن چون صحرای بهارین
 زمین او سر سر سوزار است ملی اغاز این ملک از بهار است
 سمواره سرزمین بنگار همه علم و دانش و شعر و ادب شناخته میشود
 در باره بنگار گفته میشود که آنچه امروز بنگار فکر میکند فردا سر اسرین بهمان فکر
 خواهد کرد ۱۰ او می نویسد :
 ز خاکش بیه بیش کرده تحصیل بود سر در غبار شش در میل
 غبارش بیکند بیش فرازی که خاک است کحل و شلای
 به بر جایی که منی بزره دار است بهار است و بهار است و بهار است

برمال اندر طوبت بهره یاب است لکن بر راه این جامه آب است
 ز تاثیر مجرای او قسطن نیار و جز گل ریحان خوشن
 سرزمین سنگال از سیراب و شاداب بودن سرشار بوده و از نظر
 تیزبین خیراین صفت دور نمانده است :

چو گویم زان زمین فیض گستر که آب از شرم خاک فرشته تر
 زمین او به جدی صحت سیراب که گردد و اندر دست قطره آب
 ز سیرابی زمین را نگویند آباد که گردد و موج زن از چشم باد
 در ابیات زیر ترند که می از فراوانی چشمه ها و گل نیلوفر زفته است :

ترا و چشمه چشمه از زمین آب ندیده و هیچ کس خاکی این آب
 زمین او کی نیست و لعل از آن درو چشمه است اعتدال
 ز نیلوفر شده آبش قرح باب تو گویی شربت نیلوفر آب
 مباد ای صبح و تاب بوجه اش کنم ندارد و تلف خجانی این غم چرم
 در باره سبزه میگوید :

چنان بر آب سبزه استگار است که دریا در حقیقت سبزه زار است
 بر نظر سبزه و دریاقت دم سخن را سبزه کردم آب و دم
 پس از آن ابیات زیاد در تعریف گلپایه که در آن منطقه دیده شود
 می سراید :

سخن از وصف گلپایه کم سر شوم گلدسته بند از تار مسطر
 چو اوصاف گل ترخش نگارم شود خامه رنگه بر سارم
 ز بس انداز که اندامی زنند دم لباس خوشن سازد ز شبنم

سواد گلشن حسرتی آرد ازین معنی که لاله نقطه دارد
زداغش تابیای گشته بدم چون دانه تن پند ششم
در ابیات بعدی به وصف گلپای زیر می پردازد که در آن ناحیه
ویده است :

گل صبر برگ ، قلمو ، عشق بجان چینی ، گل رامی میل ، سیوی ، دینا
کوره ، جایی جوی ، فرنگی ، ججایت ، ججایت ، گل قدم ، شک دانه جندی
نیک ، کیلین ، بندلی ، فرنگی نزه ، دوبری ، یلی و مجنون ، ناکسیرش ، کور
کرده ، کسده راج ، گل کند ، پیاری ، سهاگن
بعضی از گلپای مذکور اسامی پسندی دارد ولی بعضی از آنها معادلش
به فارسی بیان شده است .

در تعریف دختانی که آشناییده است از ناریل شروع نموده ، گلشن
مانند شکریانه ، کیلا ، دوزخ ، آناشس ، کوند ، برنصل ، کصل ، فاله کرکه
و کرج ، بریار لودی ، سرزمین بنگار بخاطر میوه های خوب ترش پیرین
و آبدارشان معروفست و تعداد انواع و اقسام میوه های بنگالی بجز آن
می رسد .

بزرگان میوه دیگر درین جا است که هر یک گام بخش هر دریا است
هوای بنگار و فصل های اینجا مخصوصاً بر شگال گشتش ماه ابر
آسمان آن می بارد :

هوای ابر اینجا ماه و سال است ولی شش ماه خالی شگال است
هر آنچه از نیل و آبش می شنیدم حیات ابی چشم خویش دیدم

برای بنگار همیشه در حال عوض شدن است و یک حال قرار نمیگیرد
دی میگوید:

درین کشور که خاکش خواب است هوا بر ساهنی در تنه است
برایش که خاکش خواب است گهی برست و گاهی آفتاب است
در مورد چادر پادشاهان و خندان و خندان هم صحبت می کند و در
بار و صحبت و مشورت کشور سرود و است:

درین کشور که آفتاب است کشور خرابی از سوار او بود و در
در بنگار سوار و اوان دیده میشود. او سبب آن را شیرین سخنی و شکر فانی
خود میداند:

بر بنگار و قوم سواران است که گفتارم در شکر فانی است
بفایده موفقی مختصری از ادبیات فارسی هندوستان برای نشان دادن
این هم است که شعر و نوشته های شری و سید ضابط و هم برای مطالعه
تاریخ فکری و فرهنگی و اجتماعی باشد بلکه از برای منفی برای بررسی و
مطالعه علمی هم بشمار میرود و لذا از زبان و ادبیات فارسی هندوستان باید
در حیث ادبی بررسی کرد بلکه برای مطالعه زندگی اجتماعی و علوم و تاریخ
زبان شناسی و تاریخ مردم هم می تواند و باید مورد بررسی و بر داری
قرار گیرد.

استاد اسماعیل حاکمی، ایران

ادبیات انقلابی و متعهد

ادبیات انقلابی و متعهد یک جامعۀ از اصیبت خاصی برخوردار است
زبان و قلم گوینده و نویسنده متعهد از هر مدحی برنده تر و کوبنده تر است
اسلام برای شاعران مؤمن و متعهد و منزهتی خاص قائل است. خدا متعال
در قرآن کریم شاعران مؤمن و متعهد را از گروه شاعران غیر متعهد جدا نموده
و در حق آنان فرموده است: **الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ... إِلَّا الَّذِينَ**
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. از همین رو خاقانی شاعر نامدار قرن ششم هجری
از خداوند آرزو میکند تا او را در زمره شاعران مؤمن قرار دهد:

مرا بپسندل الا لادی فرؤ آءه فردگشای ز من طعطاق الاشعار
پیغمبر گرامی اسلام زبان شاعران را به منزله کلید خزانه عرش الهی
دانسته و فرموده است:

وَأَن لَّيْلَهُ كُنُوزًا مِّتَحَتِ الْعَرْشُ، مَفَاتِيحُهَا لِسِنَةُ الشُّعْرَاءِ.

حسان بن ثابت انصاری بجهت اشعاری که در حمایت از اسلام و حقانیت
پیغمبر اکرم (ص) سرود از سوی آن حضرت به شرف لقب (شاعر رسول الله)
منفرد و مبای گشت. کعب بن زهیر چون اسلام آورد و از حضرت
رسول اکرم (ص) حمایت نمود ردای نبی اکرم آن حضرت را بر او
جایزه دریافت نمود.

شاعران انقلابی و متعهد شیخ و ربیبان گویندگان عرب و ایرانی.
مقام و منتهای پس از چند دارند:

و عسل، بگیت اسدی، فرزدق، سید رضی، سید حمیدی، کسایی،
قوامی رازی، و حتی دیگر از شاعران مؤمن در راه اعتلای کلمه حق و پیکار
با کافران و زودگوینان از مای غششد و برگز در برابر آسمان سرسبز فرو دنیا و رنده.
او بیست شیخ از جهت آنکه بلندگوی انقلاب و آتشی بخش تاریخ
بود از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده است. بیان صریح این شاعران
پس مصلحت را مراعات نیک کرده و در دفاع از حق، هر سکوت بر لب نیندازد.
در جریان پیدایش و گسترش انقلاب میل به افراد و طبقات
اجتماع در رابطه با انقلاب و مسائل آن قرار می گیرند. این ویژگی
انقلابی است که افراد را میزاد و در جهت تحریک انقلابی
قرار میدهد.

در بیست انقلابی نیز از این نقطه شروع به شکل گرفتن و گسترش یافتن
میکنند. زمانیکه وجدان انقلابی پدید آمد و احساس انقلابی آتشین
گشت، شعارها، شوای مردمی و تعبیرهای پس از دیگری بار تبلیغ شعری
انقلاب را بردوش میکشند.

انقلاب اسلامی ایران در همین مدت کوتاه پستوانه ای غنی از شعر
و ادب متحد و مردمی یافته است. آنچه مسلم است اینست که این
انقلاب در هر شئون کشور، اثر گذاشته است. از جمله میتوان گفت
ادبیات ما را متحول کرده و اندیشه اجتماعی و شیوه نویسندگی ما را زیر نفوذ

گرفته است. بی گمان انقلاب اسلامی در ادبیات جهانی و مخصوصاً در ادبیات
کشورهای اسلامی اثر خواهد گذاشت.

پاره ای از زمینه ها و مضامین ادبی پس از پیروزی انقلاب اسلامی عبارتند از:
ایشاد و غذاکاری، روحیه شهادت و شهادت طلبی، جنگ تحلیلی،
آزادی قدس، وحدت مسلمانان، ضحایت از دست دادن و محرومان جهان
و غیره.

شاعرانی چون مرحوم استاد امیری فردزکوبی، استاد شهباز
عبوداوستا، محمود شایرخی، حمید سبزواری و علی سلم و دیگران به شعر
جهان انقلاب اسلامی مایه و مایه بخشیده اند باشد که شعر انقلاب به نزدی مقام
دانشی خود در پهنه ادبیات جهانی باز یابد.

سرودهای انقلابی نیز از همین سرچشمه زلال و فیاض انقلاب اسلامی مایه میگردد.
در شرف انواع ادبیات انقلاب به شرف چشمگیری داشته است.
در قصه داستان، در ادبیات کودکان، نمایشنامه نویسی، مقاله نویسی،
نقد و بررسی، معارف اسلامی و دیگر رشته ها آثار ارزنده ای بوجود
آمده است.

گذشته از محققان و نویسندگان و مؤلفان با تجربه ای همچون
آقایان حسن زاده آملی، جوادی آملی، استاد محمد تقی جعفری مغر
نهیج ابلاغه و شایر مشغولی مولوی و آثار دیگر، دکتر سید جعفر شبیدی
نویسنده آثار ارزنده ای همچون: تاریخ تحلیلی اسلام، شرح دیوان ائمه
قیام امام حسین (ع)، ابوذر غفاری، فاطمه زهرا علیها السلام و کتابهای

دیگر که ترجمه همین زبان کوب مؤلف کتابهای از قبیل لغت ادبی، باباداد اسلام، کارزار اسلام، دانش میراث، صوفیه، از کوچه تهران، سترگی و غیره نویسنده گان جوهرتر نیز سرگرم تألیف و تصنیف آثار انقلابی و با ارزش هستند و در این جا بر زمینهای مختلف نویسنده کی و در کرتی چست از نویسندگان جوان است را بگوئیم:

۱- قصه داستان نویسی: داستان نویسی در ایران سابقه طولانی دارد و در دوره داستان بنایی مانند اسکندر نامه، داراب نامه، ابو مسلم نامه، قصه حسره و داستان های شاهنامه، هفت پیکر نظامی و غیره ولیکن برای این است که در دوره قاجار و مشروطیت برخی از داستانها از زبان اردو بای به فارسی ترجمه شده، مانند سرخسنگداز، جمال زاده و برخی دیگر از داستان نویسان پیشین در زمان ما و داستان های فرنگی در این زمینه به گوشه ششایی آثار واهی دست زدند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نویسندگان جوان ایران در انتخاب و دست زدن به آموح الهام گرفتند و با محوای اسلامی دست به نوشتن داستان و زمان زدند که آثار نامبروه در ذیل به عنوان نمونه قابل توجه باشد:

آشنایی میان اثر محسن سلیمانی، حوض سلطان اثر محسن مخدوم، سایدان و دو نوشته محسن سلیمانی بشهر کینه نوشته فریدون محمود، خلی، روزهای انتظار اثر فریدون محمود، خلی، حدیث چشم و کوه اثر نفی سلیمانی، مجموعه داستان های سوره نوشته نوجوانان.

۲- لغت ادبی:

در باب اصطلح نویسنده کی و لغت ادبی پس از پیروزی انقلاب

مختلفی در مجلات نشریات به چاپ رسیده است، مانند آنچه در نشر دانش
فصل در نشر جنگ های ادبی و غنیمت و افتخار یافته است. کتاب نقد
ادبی از دکتر شرفی ضیف ترجمه خانم لیلخیمیری و تالیفی دیگر در باب ادبیات
اثر کورنوس پرین ترجمه محسن سیدمانی از جمله این آثار است.

۳- ادبیات کودکان و نوجوانان، کانون پرورش فکری
کودکان، پیش از این نشریات موسسه دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی
اقدام به تالیف و نشر کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نموده است.
بجای خود به تدریج سازمان تبلیغات اسلامی در سطح وسیعی در زمینه ادبیات
کودکان و نوجوانان فعالیت نموده، برخی از این آثار عبارتند از:

کتابخانه آشنایی نوشته جعفر ابراهیمی، سه ماه تعطیلی نوشته عماد علی خلیلی، مجموعه
دفترهای سوره نوشته سید ای سجد، قصه های جواد عالمی و غیره.

۴- فیلم ها و نمایشنامه نویسی:
از جمله کارهایی که در یکی دو سال اخیر در این زمینه نوشته شده است:

یکی مشروطه مشروعه و دیگری فیلم مرگ نوشته محسن مخملباف است.

۵- مقاله نویسی، مقالات علمی، ادبی، مذهبی و اجتماعی پس از پیروزی

انقلاب اسلامی در نشریات و مجلات مختلف بطور مرتب به چاپ رسیده
است. مانند مقالات آقایان جواد آملی، حسن زاده آملی، محمد تقی جعفری،
مکرم شیرازی، دکتر شهیدی و دیگران.

۶- پاره ای از نشریات و مجلات علمی ادبی که بطور مرتب نشر

میشوند عبارت اند از: نشر دانش، کیهان فرهنگی، آینده، مشکوه، دانشگاه

انقلاب، مجله دانشکده ادبیات، گنج دانش، ادبیات، فصلنامه
هنر و غیره.

۷- کار صحیح متون کهن فارسی باطوق آبیاری و در تیراژه خوب و بنال
میشود چنانکه بعد از پیروزی انقلاب تاکنون بارها آثاری چون:

دیوان حافظ، کلیات سعدی، غنوی مولوی، آثار عطار و مانند

این با چاپ رسیده است. ضمناً آثار شاعران بزرگ دوره مکتب

و محاصر از حبیل، است. همچنین بهار، فرخی یزدی، بنیم شمال، پیر و عظام

و دیگر آثار ادبی جدیدین با ترجمه چاپ شده است.

۸- وصیت نامه‌های شهیدان که در اخلاص و قد است این عزیزان

خلیقت میکنند و نمونه‌های فراوان از آنها به چاپ رسیده است.

۹- شورای انقلاب اسلامی:

شورا انقلاب با وجود جوانی، یکشنبه ده صفر ۱۳۵۷ و آذر ۱۳۵۷ ای

از طبع شاعران انقلابی تراوشش کرده است. از میان گویندگان محاصر

نام مرحوم است و امیری فیروزکوهی، استاد شهریار، مهداد و دوستا،

علی حکیم گلشن کردستانی، محمد علی فردانی، نصرالله فردانی، محمد قسمان،

سید کاشانی، محمود شاهرخی، حمید سزوار و دیگر شاعران انقلابی در خور

ذکر است. برخی از مضامین شورا انقلاب اسلامی عبارت است از: جنگ تحلیلی

روحیه شهادت طلبی، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهادت، گوش از بندگان

حمایت از مستضعفان جهان، حمایه حسینی، آزادی قدس، عزت اسلام و مسلمانان

جهان و غیره.

شعر انقباضی شامل پنج بیت مختلف از قصید
 شمس بهی شعر انقباضی، شعر اقباضی، شعر حماسی و مانند این ها
 میباشد. در شعر انقباض اسطوری ایران از بهر پیوستن مضامین بهی و حماسی
 مضامین تازه ای بوجود آمده است مانند: دفاع مقدس، جهاد، ایثار،
 شهادت، آزادی قدس خیره.

چنانکه می بینیم ادبیات آئینه زمان است، که باید خوب به جا بود
 و قیام زمان در آن بختی کند. شاعری که از ادغام زمان خویش به
 دور باشد یا از جاسم به بر عنوان کند، بهر گیرد و در عالم تصورات پندارنا
 و ادغام و خیالات خویش غوطه ور باشد و به قول معروف در برج عاج
 نشسته باشد این شاعر اقل، فرزند زمان خویش نیست و شعرا و شاعران
 شری اجتماعی و مردمی نیست که بر ضد آن مردم است. زاری اعتنا
 و گفتار مصائب و گرفتاریهای جاسم گذشته در حقیقت پشت کردن به مردم
 است.

شعر انقباضی در راستای حرکت سریع خود چون دریایی جوشان
 و خروشان میسرود و موج برمی انگیزد. در این میان مذبح و حصار
 و عرفان و خشنودگی خامی دارد که در آئینه شاعران زمان ما کاملاً متجلی
 است. امید است که این فریاد خروشان جود و کلام با همگی گرد آوری
 شود و در کنار دیگران، انقباض نام شود. آورترین منظر طلوع خون خورشید
 قرار گیرد. کوهها و جودایی که بهر آه در فاصل میان آتش و خون فریاد
 شده است. کوهها یکبار با خون حتی، در صفی اثری آسمان با با خار جانهای

بر کف نهاده به صورت پیامی برای خورشید ، در سنگهای آتش و خون و فرافانی
 شهادت و گمایت شده است .
 اینک نمونه ایی از اشعار انقلاب اسلامی :

(بهار خون) از موسوی گرمارودی :

ستاب ای بلند خراسانی	میخرو زای خیمه تابان
فروردین زای بر سده آسمان	همان بازگون بخت جهان
زین خاندی چنین دلم در بر	و آن بازگون طغیان خود بشکیر
بیای بسپوشش آتشین نشین	میدای پیسوده به جبر زمین

تو ای تخته دلی دای واد کوه	چه مانی چنین یاد و خون شکوه
فرمانان تو ای تخته سیم سر	بر آرد آنچه داری درون فکر
نیاید بگریمت از هیچ در	که مانده می چنین ویرانه سر
اگر سنگ این زمین ساربان	چنین مانده اند غلغلان جهان
چه جای فلک است و صرصر	بیای جگر تخته یاد سنگ
بسوزان خاکستر خاک کن	زمین راز نامرمانان کن
بجانبان بر رست ای عین	فرو بار بر خانه ابرین
یعنی کد آن شوم شورده شش	همان ناپیشوار آزاده کش
بزه خور کینه از موسوی پشت	چه بسیار از آهنگان در گشت

جوانان از مست ده سرخ روی
 ز بیداد او خفته ایست خاک
 بد گفت باید که ای خوش من
 بکن هر چه خواهی درین عشر
 رسد روز خون ترا بختین
 دروغ تو ای خاک ایران زمین
 ازین پیشه درگ بگزین
 بگر بر آینه شهنشاه
 که از نام تان زاید امید شود
 چمن باد تا روزگار ان دور

*

(پایه ایران امانید ... از حمید مستی : (حمید بنرواری)

ای شاه سر و چین است بالای شاه
 بر که امن جفت امروز بیدان شد
 شعله زخم حمله ییستیش شود
 این شجاعت ز چه دلیله که در می کند
 و جهان فتنه بسی بود و بسی خواهد بود
 پایه ایران امانید و گنبدان امید
 سرخ باد که سر سبزی عالم طبع
 کوهت سرخ به برنی سر و پا نفوذ کند
 جرد فوشان از دست جیسای شاه
 که قضا تو آید به تماشای شاه
 راز موسی است گردیده به تماشای شاه
 لاله بر کاخ ستم شاه آوای شاه
 فتنه زمین حکمت افتاد به تماشای شاه
 که امید است امانت فردای شاه
 آفرین بر نظر و بخت الهی شاه
 این تبار است بر زنده بالای شاه

گر شکر خاشاک از وصف شاهکده حمید، طبع طبعی نیست که این نیست شکر خاشاک

*

(شایه مقصود از غلام رضا قدسی)

میزند دل را جود از یکبارگی حساب	میشود و درسته از فضل شهادت حساب
از نفس افتد جوهر عین گل از رخ گریه حساب	رخ نماید شایه مقصود اما بر شکر حساب
زلف را که در بالی است بهت است هیچ حساب	گرچه در شمار است جانباری ولی جانور است حساب
بیشتر از کلاه می تابد چو آفتاب	دل چو در گریه نفس پاک شده روشن شود حساب
دولت بیدار از زده میرسد با به خواب	بعد مردان زنده گی (قدسی) که اهل حساب

علیرضا باوندیان

گروه ادبیات کودکان و نوجوانان، پیر و پسر، دهه ۱۳۵۰

نگاهی گذرا به سیمای کودک در ادب عصر طلعت

«ادبیات کودکان و نوجوانان، ویرگسای دارد که آنرا در پرف و
سازگی محتوا و زبان و بیان از ادبیات بزرگسالان جدا می‌کند ولی در
تعریف بر دو یک است، ادبیات کودکان، که بخشی از ادبیات کلی
است، به بحث بی‌عام و گسترده آن، مجموعه آشنای و نوشته
بسی ساده، روان و قابل فهم است که بدون آموزش مستقیم سطح
دانش فرهنگی و اجتماعی کودکان را بالا ببرد و ذوق و استعداد آنها را
پرورش میدهد» ۱

«و کودک در محقق وجود همه است و با چشمان دوست که جملگی
روزی به این عالم نگاه کرده ایم. با وجود این، چنان از آن دور افتاده‌ایم
که برای فهم ادبیات خاص کودکان، خواندن سخنان برایمان کافی نیست
و باید آنها را مورد مطالعه دقیق قرار دهیم» ۲

نیایان ادیب، ما هر چند نگاهی و بنیاد گوناگون از کودکان و عالم
خاص آسمان سخن گفته‌اند، در متقه که کلید و رمز، لطایف الطوائف، جهان
بوستان و یکسب سعادت، قابو نامه و... برخی کتب اخلاقی و عرفانی

اندر باب تربیت و مصاحبت با کودک بحث یابی شده است که البته
 جمله ارزشش تاریخی و فلسفی و نظری دارد. اما نکته نظری اینجاست که بنظر
 میرسد در ادب رنجی ایران یک جریان وسیع برای اعتبای بنحیثین
 به تحقیقات و تصورات آژاد و خود بخودی در دوران کودکی که همزمان با جنبش
 ایروانیایی بیان باشد وجود دارد.

سیاهی کودکان در دیوانها تذکره باد تواریخ ادب فارسی بسیار گرد
 گرفته و خواست. کودکان در ادب رنجی ایران، خصوصاً جانبی غیر مستقیم
 دارند و کمتر شاعر و سخنور نام آوری را میتوان یافت که از کودک و دنیای خاص
 او با خلاقیت و عمق سخن گفته باشد. و این شاید بدان خاطر باشد که در گذشته
 هیچکس هم به نامش از روزافزایش نیافته بود و توانایی آدمی در زمینه
 شش سالگی به دلیل عدم دسترسی به وسایل جدید بسیار محدود بود و قطعاً در ضمن
 وضعی که شیوه های دستیابی به واقعیت های علمی، اقتصادی و دقیق نیست و تحقیق در وقت
 و در عوم آسانی، تربیتی و روانی مستعجل نمی باشد، حضور حاشیه ای کودک در
 آفرینش های ادبی نباید چندان جای تعجب داشته باشد.

غالب آثاری که در آستانه کودکی عنایتی کرده اند، کوشیده اند تا با
 اندرزی و وضوحی راسته گشته باشند. زیرا اعتقاد بر این بوده است که چند و
 انداز یا توصیه های اخلاقی مستقیم برای ایجاد رفتار مطلوب در کودکان کافی است.
 و گاهی نیز سیاهی کودک را در بانگ بریده ای که از گلوی مرثیه ای
 بیامی خواست رویت میکنیم. از جمله «خاقانی شروانی»، شاعر نام آوران
 ششم ه. ق. در دیوان خود، از داغ کودک از دست رفته اش سخن میگوید.

همیشه شادمانه ای از فراق سه تگش را بیان دارد :

صبحگاهی سر خواب جگر کشاید ز آله صبح دم از زگر کشاید
نازنین منا بر دریاغ در تن همچو شمع از فراق جگر کشاید
خبر درگ جگر گوشه من گوش کشید شد جگر چشمه خون چشم جگر کشاید

... و گاهی نیز شاعری چون « سه اوج قمری » - در آفرینش نظم و نظم و تجید از فرزند « پسته دهن » « نبات یاره » اش قلم را بر لوح پر حوصله می‌اندازد :

... خاصه که ز دهر پیر خود رای
وز گروش چرخ حادثه زای
دارم پیری بکام و ناکام
چون زگر جمیل تو « حسن » نام
پسته دهن و نبات یاره
همچون نرگست شیر خواره
یکامت اگر خوش بینم
پیشانی تو خوش بینم
بیم است که جان من بر آید
عیش من دلپوسن سر آید ... ۳

نقطه ضعف که از دیدگاه روانشناسی و آموزشش و روشش در اکثر آثار ادبی کهن که کودک را در مرکز توجه خود قرار داده است تشابه بسیار کم نیست که در تمام آنها، کودک، کوچک شده و بزرگسالان پنداشته شده و دیده اند بسیار بیش از زبان حال او عنایت شده است.

«تقریباً میتوان گفت که مطالعه علمی انسان و توجه بر عقل و انگیزه های رفتار او در قرون پیچیده و پیچیده آغاز شد و اوج گرفت. ظهور دانشمندانی چون «بیکن»، «نیوتون»، «کیرکک»، «کپلر»، «گالیله»، «داروین»، «تجربیات زیادی در افکار و گرایشها و ارزشهای موجود بود آورد و روش های نوینی برای تحقیق در پدیده های گوناگون جهان بعمل گردید». مطالعه و پژوهش علمی در رفتار انسانی و شناختن و آغاز شد و روانشناسان اهمیت دوران طفولیت در طول زندگی انسان را مورد مطالعه قرار دادند و به شناخت ویژگیهای آن سمیت گمازند. «دیافانهای روانشناسان» دید مریبان را نسبت به کودک تا حد بسیار زیادی تغییر داد و این امر باعث شد تا به این واقعیت مهم توجه شود که: «در هر گونه تفلیت تربیتی باید بر مبنای استعدادها، نیازها، رغبتها و بطور کلی ویژگیهای جسمی کودکانه بنیانگذاری شود». «بهین ترتیب مطالعه پیرامون «تأثیر محیط های غیر رسمی در رفتار کودکان»، آغاز شد و ادبیات کودکان به عنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر در امر تعلیم و تربیت جلوه گری کرد.

با وقوع انقلاب شریعت و آغاز دوره بیداری و آشناسان جامعه علمی و فرهنگی ایران باره در رسم فرنگیان، انواع اشکال نوین

اولی تیزه نظر او با قرار گرفتن و سیاهی مزده کودکی در پنجه اذن جایگزین
شد به این ترتیب اولین سازندگان آثار ادبی مستقل برای کودکان
ایرانی چهره نمایانند: ایرج میرزا، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مهد علی
خان بایست (منجر السلطنه)، محمد تقی خان بهار... بنمایو هیچ (علی
اسفندیاری)، و کی بعد ترجمه باغچه بان در این راه گامهای بلندی
برداشتند.

ایرج میرزا د ولادت ۱۲۹۱ هـ. ق. - وفات ۱۳۴۲ هـ. ق.
او به غیر از قصه های مسجودی که غالباً ترجمه از منابع بیگانه است
و به دشواری میتوان آنها را از قسم مواد خواندنی کودکان به حساب آورد، آثاری
هم برای فرزندش (خسرو) و کودکان دیگر دارد.
از جمله قصه های او: «داستان دوشش»، «خسرو صیادان»،
«شیر و موش»، «گلارغ و روباه»، «طوطی»، «آرزوی خردم بریده»، و
«مهر بار»، «را میتوان نام برد». و آثار منظوم او عبارتند از: «نصیحت نوزاد»،
«برای کتاب آقای منجر السلطنه»، «شکوه شاگرد»، «شوق درس خواندن»،
«فردوز کودکان»، «پسر بی هنر»، «مار»، «دختر استادی»، «بامداد»،
و «وطن دوستی».
در اینجا نموده ای از یکی از آثار منظوم او تحت عنوان «بامداد» درج میشود:

صبحدم کاین مرغ کعبان آشیان
 بال کشاید فراز کو بساز
 پنج و منتظار نور آفتان او
 پرده شب را نهاده کار و بار
 در چمن پروانه عاشق منش
 آن گل جاندار خوش نقش نگار
 از خلف پیرین آید برون
 پیرین بر تن دزد از عشق یار
 بر پروانه گل به آن گل سازمان
 بوسه این را بغیب آن را اعدا
 بچنان آن خلک شیرین زبان
 در لطافت آید چون گل بر بار
 سالک در سرخ و سفید و چاق و گداز
 باد چشم چون تاره ، نور بار
 به جو گوهر گز حدف آید برون
 آید از شاید بچه برون ، شاد و خوار
 بهنگام در گلستان خانگی
 بال کشاید بهی پروانه دار ،
 دست مادر بوسه در وی پدر
 این در آغوشش کشد ، آن در کنار .

روشن است که شرف حق با عنایت به غنا و قدرت و استحکامی که دارد
فی تواند با کون را بطریق قرار کند. شعرا از جوهر موضوعات بسیار مهم در ادبیات
کو دکان است. کو دکان، شویایی که یادگیری و حفظ آن برای شان
ر شود و عبارتی تر از استعاره و کنایات پیچیده داشته باشد را نیز میگویند.
با این همه، ایرج میرزا، در برخی از اشعاری که برای کو دکان سروده
است، بسیار موفق است، گویی او بر این واقعیت دست یافته است
که اگر سروده اش از نظر ظاهری تحت امکان شبیه گفتگوی روزمره مردم
بود، عین حال دارای ویژگی و بافتی جز آن باشد که در زندگی عادی می شنویم
تأثیری فوق العاده بر مخاطب نرساند. خواهی که گذارد.
شعری پسری هنری در این مورد شاید خوبی است :

داشت عبا سقلی خان پسری	پسری ادب دلی هنری
اسم او بود عظیمه دان خان	کلفت خانه زوتش به امان
پشت کالنگه مردم می جست	دل کالنگه نشین رامی خست
بر سو که دم در بر لب جو	بود چون کرم بر گل رفته فرو
بس که بود آن پیر خسته بود	همه از او بدشان می آمد
هر چه می گفت لاله پچ می کرد	دانش را به لاله کج می کرد
بر کجا لاله گنجشکی بود	بچه گنجشک در آردی زود
هر چه میدادند می گفت کم است	مادرش مات کردین در گشت است
نه در راضی از او، نه مادر	نه معتمد، نه لاله، نه نوکر

ای پسر جان من این قصه بخوان
تو مشو مثل علیروان خان

در شهر بالا، اگر چه کله را، اغلب کلهائی هستند که در کوچ و بازار هم میرویم
اما به نظر میرسد که با دقتی زیاد انتخاب شده و با دقتی بیشتر مندلند در کنار
یکدیگر نشت اند. کلام در این شو مشخصاً و بیشتر گیسهای زیر راوار است:

- ۱- راستان را ببط میدید و وقایع را به جملومی برد.
- ۲- خصوصیات خود محرمی با جزا را روشن می کند.
- ۳- فکر و اندیشه اشخاص با جزا را بیان میدهد.
- ۴- روابط درونی و بیرونی و نسبت آنها با یکدیگر را مشخص میکند.
- ۵- تصویر سازی می کند: می گوشت تا تصویری از آنچه واقع شده است
دارد ذهن مخاطب خنده را سال ترسیم کند.
- ۶- طنز آمیز است.

می دانیم، محرک اصلی خنده، اغلب نیروی است که برای درک
و یا مقابله با مسائل ای در درون شخص ذخیره شده است ولی مورد استفاده قرار
نمی گیرد و به دنبال منفعتی سیگم را تا خود را آزاد کند. خنده یکی از بهترین راه ها
برای آزادای این نیرو است. با در کوکان، از آن جا که این نیروی درونی
بیشتر و قویتر است میل به خندیدن در آنها فراوانتر است. بنابراین چنین
است که طنز آمیزی اثر مطلوبی بر روان کودکان خواهد داشت و باعث
نش ط و تفویج خاطر آنان می شود خصوصاً که پیامی عمیق انگیز
هم درونی دارد.

از دیگر آنکه در شش ابرج میرزا قطره شعری است تحت عنوان «پاور»
 و درین شعر به یکی از ابعاد مهم ادبیات کودکان که همانا به تربیتی آن باشد
 نزدیک میشود.

سیدانیم که در غالب ادبیات کودکان را «تعلیم» تشکیل
 میدهد و این ادبیات - اگر چه نه به شیوه مستقیم - به نوعی یک ادبیات
 تعلیمی است - به سببی دیگر «اگر چه ادبیات کودکان» تعلیم تربیت
 صفت است، ولی در نقش خویش یک پدیده تربیتی است، زیرا در واقع
 راجع است که طفل را از «من»، [از «من»، موجود و واقعی] به «ما»
 [«من» متعالی] میرساند، «ما» مخاطبان این ادبیات درستی نیستند
 که آن مطالعه و قدرت تفکر و تجزیه و تحسین و استنباط و تجربه بزرگان را
 داشته باشد، از طرفی «ما» ادبیات کودکان و نوجوانان، به است
 کودک است به سببی رشد [به مفهوم قرآنی آن] باروشش و سببانی
 بهر منتهای دور نخواهیم او، «یعنی در این نوع ادبیات، ما علاوه بر این
 که با توجه به سینه آن رشد و فهم طفل، بر آورده شدن بسیاری از نیازهای
 مادی و معنوی زمان کودکی او را در نظر داریم، میخواهیم از طریق «درنگ داشتن
 احساسات و عواطف فطری او»، به اوسته کرات خاصی به هم که بکار بستن
 آن متضمن سعادت فرد و جامعه است، در قطره «ما» و ابرج میشه
 سیکو شد تا با بیانی روان و جاری از تکلف بهرست مقام ما در راتنه که
 به تابه ابد اف تعلیمی و تربیتی دست یابد.

در اینجا این قطره را بخواند و ج میکنیم:

مادر

گویند مرا حوزا و مادر	پستان بد من گرفتن آموخت
شیر بزرگوار و من	بدراشت و گفتن آموخت
و تنم گرفت و بپسار و	آتش و راه رفتن آموخت
کف آن حرف و حرفت بانم	الحاظ نهاد و گفتن آموخت
تخته نهاد بر لب من	بر غنچه گل نشاندن آموخت
پس بستی من بپستی	تا بستم دست و ارش دست

حاجی میرزا محی دولت آبادی ^{۱۴} (تولد ۱۲۷۹ هـ. ق. - وفات ۱۳۱۸ هـ. ق.)

آواز و سخنگران دوران مشروطه از جمله میثاقگذاران مدارس موسسات
و فرهنگی و از اولین نویسندگان کتابهای درسی در ایران است. به نظر میرسد حاجی میرزا محی
دولت آبادی تا حد بسیار پیش از اسلاف خود در سرودن شعر برای کودکان موفق بوده
است. و این شاید به این خاطر باشد که وی در کسر شش فقره زبانی و احساسی کودکان
که شش فقره ای انجام داده به این واقعیت مهم دست یافت که «در شعر آسان گفتن» یا
«آسان گرفتن» شعر بسیار متفاوت و از دو متوجه و مختلف است.
و این نمونه ای از بهترین شعرهای دولت آبادی است که روزگاری کتابهای
درسی چاپ شده است.

از افق صبحم صغیر دیده	آسمان همچو نقره گشت سپیده
با مشکوه و جلال و جاودر دیده	پادشاه هستار گلان خورشید

باز شد دیدگان من از خواب
 ببر از آفتاب عالم تاب !
 شب تاریک گشت و آمد روز به چهره روز می بیاور نجات من فرود
 پادشاه ستارگان امروز از افق سر برون کرده بنور
 باز شد دیدگان من از خواب
 ببر از آفتاب عالم تاب !
 یک طرف ناز خورشید بحر با نوبت الله اکبر از یکسر
 از صدای نواز شش مار و از نغمه های دلپذیر پر
 باز شد دیدگان من از خواب
 ببر از آفتاب عالم تاب !

مهدیقلی خان بدایت دمج السلطنه

ای یکی از نویسندگان همین دوره است که از سوی «دکتر کون
 سار ف» ناموریت می یابیم «خواندنی های کودکان» را
 فراهم آورد. جزوه ای جنگ مانند بدون تاریخ چاپ، یا
 حدود درشت اعداد و مصور در ۲۴ صفحه با نام «در صدق»
 خواندنی برای کودکان، فراهم آورده این نویسنده در دست
 است که حاوی قطعات کوتاه منظوم و منثور است.

در این جا نمونه ای از یکی از آثار منظم او که در طبعان جزوه
جنگ مانند (صفحه ۸) به چاپ رسیده است را عین نقل
میکنیم.

خسرو صبح گوید قوت قافای	هوار روشن شده بر خراز جای
بشوی تا تو دست و رتبت را تک	به دندان نازنی پاکیزه و پاک
زنی موی سرت را خوب شانه	بگری تا وضو بجه دو گانه
ناز است را بخوانی بی کم و بیش	کتنی شکر و شای خالق خویش
خودی چایی و نان چاشنی نگاه	به سومی در سب افنی تو در راه
به دست میر می در آیدین دست	نداری پیش به شاگردان دست

اکنون تا حد و حدی نویسنده گان ادبیات کودک
دین دوره به سادگی نویسی روی می آورند و به کارگیری
تکلمات دور از ذهن و کهنه نشانه فیضل فروشی و
پاشنه نهالی است و عامه هم اقبال می به آن ندارند
تقریباً کنار گذاشته می شود و گویی آننها
با قبول این باور و رفته رفته معتقد می
شوند که بهر اندازه نور شده سادگی و طبیعتی و
بی تکلف و همه کس فهم باشد و ارزشمند
تر است.

محمد تقی بحار (ولادت ۱۲۶۶ هـ شمس - وفات ۱۳۲۰ هـ شمس)

شاعر گرانمایه و محقق توانای این عصر است و محمد تقی خان بهیار هم در این زمین ادبیات کو دکان طبعی می آرناید که در دیوان وی ثبت است .
از جسد آثاری که وی برای کو دکان عیار دارد « سرود سپاسم دارد »

با همه کو دکان ایرانیم
با در خویش را کعبه انیم ۱۴

آنها دیگر می که استاد بهیار برای کو دکان سروده است عبارتند از :
« اندر زب جوانان » ، « بچه ترس » ، « تنبلی عاقبتش خفای است » ،
« رنج و کنج » ، « خدا و والدین » ، « مونس پدر » ، ۱۵ .
چنین به نظر میرسد که استاد بهیار به فراست دریافته است که باید تا حد امکان از بکار بردن کلمات مجبور و قفل و دور از فهم کو دکان خودداری کرد . ۱۶ و کو دکان غالباً از دو رکب تمییل و کنایه و استعاره عا جزند (اگر چه در سنین نوجوانی از کشف ابهام لذت و آفری میزند) ، اما هنوز از روح اندر گوئی و ابلاغ غبی و اسطری پیام در آثاری که برای کو دکان تولید میشود کجاست دارد . شعبه نوین گان هنوز به آن درک صحیح از کو دک و دیگر تنگنای می عقلی ، عاطفی و اجتماعی او نرسیده اند . از دیگر سوی این باور که در نهایت شکر یک اثر ادبی در کو دک ، غیر مستقیم بودن آن است ، صد اول نشد

و کوششگران این دایره، بهنگام آوردن اثر، با حفظ نزادگی و تعلو خاطر
نام و مقام خود، به قدر قدرت کلماتی در پس خود و توانایی ادراک مطلب
از مضمون حاصل نمی گیرند تا بتوانند به نحو موثرتری وجه محتوایی بدف ایشان
را انتقال دهند. آنان به ستیغ گوئی و غالباً حیرانانده و بیستنه ناصحی
ادیب به نظرمی آیند و بس.

میرزا علی اکبر خان صابر (۱۹۱۱-۱۸۶۲م)

سمن گفتن از شوای این دوره از تاریخ ایران، بدون نام بردن
از «میرزا علی اکبر خان صابر»، سخنی ناقص است. خالق کتاب «هوب
هوب نامه»، «بقیة گذار شو و افکار ای آذربایجان»، است، وی در
ریشه و مورد بحث ما آثار با ارزشی دارد.

این آثار از روی ترجمه فارسی کتاب «هوب هوب نامه ۱۷»، نقل میشود

اشعار به خط به کوک و کان ساخته شده در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱:

بیت: اطفال بیبا (۴۲۵)، گامش و سیل (۴۲۷)، شبان در لگو (۴۲۸)، دیر به شکران
ماری (۴۳۰)، پیر شکست بهار (۴۳۲)، باغبان سر (۴۳۳)، مور (۴۳۴)، رقص نظارین
(۴۳۶)، بگند و فقیر (۴۳۷)، دهنای بهار (۴۳۹)، قاصد حسن زرد (۴۴۱)، عجب تو کرم آید (۴۴۲)

اشعار به خط به کوک و کان که سال انتشارش معلوم نیست:
تاجیک در خردین زیاده میگزشت و در فروشن کم سیداد (۴۴۳)، تخمکار (۴۴۵)،
روزی بهار (۴۴۶)، توفیق بهادر (۴۴۷)، هوس (۴۴۹)، کورک و نخ (۴۵۰)،

کتابخانه و یادگار ۱۴۵۱، مجتبیٰ خاتون (۱۴۵۲)، کودک پهل (۱۴۵۵)، ویرجیت علم (۱۴۵۷)
 ترجمه و تفسیر از شریای صابر، از زمین کتاب میخوانیم

از روی نخ یک سر	در سر میرفت کعبه
سر خور یکد فک او	خود از من و فرو
بر خاست چو از زمین	گفت نخ این چنین:
«بدی تو ای نخ بدان»	زمین زنی مردمان
عمر تو بی اعتبار	بر روی آید بسیار
آب شوی بناچار	روی سوی جویبار
بیایای بسیار	خوشی، سادت بیار
آب سخن بر فک کوه	بر یا غیب ده شکوه
سپیل شود جویبار	خطباید بر بار

نخ و شمع و غلیظت های شاعر و پیر و دانا و توانای عصر، درین ریخته آثاری دارد. از جمله:
 آن شوزلی است که آرزو در مردار ماه ۱۳۰۵ سروده است:

من رنگ خوانده ام
 میخوانم ناله ام
 پروردگار و کلمه
 سخنم آن هنر بیسلم
 در عشقهای سیاه
 یک شب کمی تابید
 دستی بمن زد دوست من
 از آن زمان، دور بر من
 میخوانم آواز قفس

درین که شاعر توانسته است با بیان محسوس و هفتصدانه ای
و پهنیات خود را در قالب زبانی عاطفی و موزون عرضه دارد و سلیقه
و آه و جوهر مشترکی میان کودکان و شعربران نمی یابید.

بهر گوئی که واقع شویم این سه ویژگی را در او به صورتی بانه می بینیم
اول اینکه هنوز به حد تعقل نرسیده و با قیاس و پادحاکم است
و دیگر اینکه «قدرت تعقل» در او نهاده ای و از او نهاده ای نیال. زنده گی ساده
و در چرخش بیایدی از خفا و حسد کاست خود را با آهنگ خاصی به روز

این در کمالش و کم. در شعر هم. شعر نیز با احساس سرور کار
دارد. شعر اگر تاثیر میگذارد و حتی حرکت ایجاد میکند. از راه احساسی داخل
می شود و بر عقل چیده میگردد. و تمام دنیا شعر را خیال انگیز و جمده معرفی
کرده اند و شعرا را هم مختلف با تصور سازی و خیال انگیزی همراه است.
در مجلس شعری نیست که روان یا آهنگی نداشته باشد. و هر چند که از طبع
مختلف و آهنگ و وزن ای متفاوتی دارد و دست داشته باشند و از
شان های دیگر خوششان نیاید. ۱۸، ۱۷

اشته است این سه ویژگی در شعر از یک سو و در کودکان از سوی
دیگر باعث شده که کودکان شعر را بیشتر دوست داشته باشند، با شعر
زنده گی کنند. با شعر بیدار شوند و بخوابند و بازی کنند.

و نیای کودکان و دنیای شعر. دو جهان نزدیک به هم و شاید
پایسته به هم است که در حد لازم. توجه مستقل به ارتباط آن با ما هم

نشو است و با تمام این پوستگی شاعران معصومی توانسته اند علاوه بر
 تسلط بر دنیای شوی به دنیای کودکان هم راه یابند و با استفاده از
 شترکات آن دو، شورای مناسب کودکان بسازند.
 شریکری از نیب، که با سود جستن از شترکات دنیای شوی که کودکان
 توانسته است در زمره شورای مناسب کودکان قرار گیرد می خوانیم:

من جو به را گرفتم	او را بوسیده گفتم
جو به، جو به طلایی	نوکت سرخ و خیالی
تخم خود را شکستی	چگونه بیرون جتی
گفت جایم تنگ بود	دیوارش از تنگ بود
نه پنجه نه در داشت	نه کس ز من خبر داشت
دیدم چنین جای تنگ	نشن آورد تنگ
به خود دادم یک تکان	مثل رستم پهلوان
تخم خود را شکستم	زود به بیرون جستم

در حاشیه دستنوشته، این شعر که همراه دو شعر دیگر برای کو دکان، در
ورقه بندی پاکوئیس شده است. اینجا این یادداشت زانوشته است:
«د شویایی برای کو دکان، بسطل شویایی که محمود خان ملک الشعراء
برای فرزندان فایسل ساخته است.»

محمود خان ملک الشعراء صبا فرزند محمد حسین خان عنایب و نوه
فتحعلی خان صبا ملک الشعراء متولد سال ۱۲۴۸ هـ. ق. است. بطبع
سازنده دیوانش ۱۹ چنین می نویسد:

«ایوان محمود خان نزدیک به ۲۶ بیت می باشد که گویا شاعر
در اواخر عمر از زبان اشعار خود انتخاب و بقیه را از زمین برده است.»
در جستجوی شویایی که محمود خان ملک الشعراء برای فرزندان خود یا فایسل
ساخته بود و برایشان می خواند به دانشمندی بر میخوریم که نیماها خط خودش
استهبارا به وی منسوب کرده است:

با تن به چو فیلش	با تنم به باغ لاله دار
انگود توی ز فیلش	ویم: سربا، گله دار
گفتا: «شویه مهان من	کلی گل دوتا بهار
بیایید توی ایوان من	پوشیده خست زینهار
بخوید ازین بریان من	باغبون آید با بیلش
بکشید ازین قلیان من	بایش و با بیلش

تنباکوی شیراز دارم
 انار صفت گماز دارم
 پیس کزاز دارم
 پسته دمن واز دارم
 بنفشه آشت با صند شاب
 عیش درخت و جوی آب
 آش کش و شن کرده حساب
 آرد و پنجه شیش سنج گماز ۲۱
 قلعه کنیم خرما کنیم
 گوشت توی بر ۲۲ کنیم
 بافتنیهای تره کنیم
 پیسهای نو سره کنیم
 میوه باغ مال شما
 کنیم به دستمال شما
 بقدر یک سال شما
 آرم به دنبال شما
 بهما که شد آید به باغ
 صبح سحر پیش از کلاغ
 بالون بنید روی الیغ

منزل کهنه زیر چمن
 تا بدارم تفت خیار
 تفت در گریب و انار
 بالوهای آبدار
 بعدش بدارم کبوتر
 بعدش بدارم خرگوش
 کبوترهای خوششده
 تا بخورید مشیل بزه
 بعدش برویم بوی خوش
 مثل گنجشک توی لوز
 گندیم خوریم و شادوند
 با نقل بل و دودوند

۲

بستم به باغ رسته
 عطلی بک شسته
 سیلی زدم به گوشش
 گوشواره آید گوشش
 گر به دارم چه طوس
 میروند شهر عروس

می آرد و چون خردوس
 کرد به خواستگار من، میوه میوه!

به هر حال، این شعر، جدای از ضعفهایی که می توان - اکنون - بر آن
 مترتب داشت دارای ویژگی های ارزشمندی است که نمیتوان از آن
 صرف نظر کرد:

۱- انتخاب موضوع:

موضوع - به هر حال - قابل درک برای مخاطبان خردسال است
 مربوط به جهان آنهاست؛ و از دیگر سوی، با خصوصیات سنی آنها تناسب است.
 ۲- روانی عبارات:

شعر، روان خوانده میشود و عبارات و وزن آنها تناسب با مفهوم
 انتخاب شده است. از طرف دیگر، چون توصیفهای طولانی در آن نیست
 که درک از آن متعطل میشود.

۳- وزن و قافیه:

درای قالبی آهنگین است؛ مصرعهای آن کوتاه یابست؛ ریتم شعر
 خوب است و روان خوانده میشود.

۴- معناییم طوری انتخاب شده است که در پرورش ذوق و عواطف
 کودکان موثر است و بخصوص از پروراندن احساسات صغی شیده و توأم
 با بهیمنی احسته رازنده است.

حاشی:

- ۱- سخنی دربارهٔ ادبیات کودکان و نوجوانان، حکیمی، محمود.
- ۲- نشر فرهنگ اسلامی ص ۲۰.
- ۳- نقاشی کودکان و مفاهیم آن.
- ۴- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، چاپ دانشگاه، جلد دوم، صفحه ۶۸۹.
- ۵- ادبیات کودکان - شعاری نژاد، علی اکبر، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۳۳.
- ۶- همان کتاب، ص ۳۳.
- ۷- جبار باغچه بان را اولین شاعر کودکان ایرانی میدانند.
- ۸- مانده ششوی کوتاه «دختر و صیادان»، در قسمتی از این شنوی میخوانیم:
دو صیاد استاد و چالاک و حیث
یکی آلفه نام و دیگری استگت
- ۹- دیوان ایرج میرزا، به اهتمام دکتر محمدحسین محبوب سال ۱۳۴۹.
- ۱۰- شناخت عوامل نمایش، کمی، ابراهیم، انتشارات سروش.
- ۱۱- تیربرسی ادبیات کودکان در کشورهای در حال توسعه، ترجمه دکتر علی شکویی.
- ۱۲- ادبیات کودکان و نوجوانان، از انتشارات مرکز تربیت معلم آموزش و پرورش.
- ۱۳- فصلنامه کافون، دوره دوم، شماره ۳-۴، اسفند ۱۳۵۶.
- ۱۴- همان مانده.

۱۴ - دیوان بہار، چاپ اول، سال ۱۳۳۵، جلد اول، ص ۵۱۴.

۱۵ - دیوان بہار، چاپ دوم، سال ۱۳۴۵، جلد دوم.

۱۶ - مکرکھانی کہ بار فرسنگی خاصی را در برداشته و لازم است مکرکھانی گرانہ.

۱۷ - ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، چاپ دوم، باکو، ۱۹۷۷.

۱۸ - جامعہ شاعری ہنزہ، آریان پور، امیر حسین، انتشارات دانشگاہ تہران.

۱۹ - دیوان محسود خان ملک الشواصبا، ضمیمہ سال بیست و سوم.

مجلد افسان، آذرماہ ۱۳۲۹.

۲۰ - قصائد کانون، دورہ دوم شمارہ ۳-۴، نسخہ ۱۳۵۶، ص ۵۱.

۲۱ - منتول، نسخہ خانم والیا سوز، از اعتاب شاعر.

۲۲ - برہ: ویک سنگی.

دکتر رضا مصطفوی

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و هیأت مؤلفان لغت نامه فارسی

فرهنگ فرہنگی فارسی و فرہنگی کتبچین

از شگفتی‌هایی که توجیه آن خیلی آسان نیست این است که زبان
ادب فارسی در سی با سده عمیق و ژرف فائی و باروری و تنوع مضامین و نحائی
که در گذشته داشته چرا در تدوین کتابهای لغت فارسی تا بدین اندازه تأخیر
رخ داده است ؟

چنانکه میدانیم نخستین کتاب لغت فارسی مانده از قدیم لغت نامه اردی
شاهی مربوط به نیمه دوم قرن پنجم (۶۵۸ تا ۶۶۵ هـ. ق) است حدود
۶۶۵۸ لغت و البته از دوازه نامه های دیگری نیز یاد کرده اند که پیش از
این تاریخ تدوین یافته اما از آنها اطلاعی نداریم. مشکلاکتی از آنها
«فرهنگ ابو حفص نخدی» است که مؤلف در اواسط قرن پنجم
میلادی و کتابش تا اواسط سده یازدهم نیز موجود بود و مؤلفان
فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری از آن استفاده کرده اند ولی
بر دست مانده است و یا فرهنگ قطران تبریزی (۴۳۸-
۴۵۰) که اسدی طوسی در مقدمه لغت فرس از آن یاد کرده و البته
گفته که «آن لغت با بیشتر معارف بودند علی و محمد بن حسن و شاه در
تصحیح النوبس بر انتقاد آن پرداخته که «او بیش از سیصد

لغت ذکر نگار، سنگت تر این که پس از لغت نامر اسدی نیز تاریخ دوم
 قرن ششم یعنی دویست و هفتاد سال پس از او کتاب مستطی که در زمینه لغت -
 فارسی به فارسی در ایران تدوین نیافت تا و همین لغت نامر فارسی موجود از محمد
 بن همدان شاه غزنوی به نام صحاح الفریس به سال ۵۷۲۸ ق با دو هزار و سیصد
 واژه در تبریز نوشت. این نقطه ای کور در لغت نویسی فارسی بخصوص
 در میان سلسله ای که اوج و شکوفائی در نگارگری و تنوع صفاتین در کتب عربی
 زبان فارسی و فرسنگ ایرانی به شمار می رود و زبان فارسی زبان علمی و ادبی و
 دولتی حکومتی مقتدر ایران آن روز محسوب می گردد و از شرق تا غرب کشیده
 پیاده به این زبان تعلیم می کنند و باز عجیب و مبهم ترمی نماید و با توجه به بعد مکانی
 مؤلفان این دو قدسین فرسنگ ای موجود یا شده یعنی خراسان و ترمز که به
 اندازه گران تا گران کشوری پیاده فاصل دارد، بسید بعد نظری رسد که کسی در
 این فاصل مکانی و زمانی نسبتاً زیاد در اندیشه تدوین فرسنگی برای زبان فارسی
 نیفتاده باشد.

پس از صحاح الفریس بجز معیار جمالی که در ۵-۷۴۴ ق و سید سفسفی
 اصفهانی تألیف گردید تا قرن دهم کتاب لغت مستقل دیگری تدوین نیافت
 و از قرن دهم به بعد فرسنگهای مختلفه الاحباب عاقله ادبی خراسانی (۹۳۳)
 و میرزا ابوالیم اصفهانی (۹۸۶ یا ۹۹۱) و سپس در قرن یازدهم مجمع الفریس سردری
 کاشانی (۱۰۰۸۱) را داریم که در حدود شش هزار لغت دارد و بالآخره انجمن آرای
 ناصری تألیف ضاعلی خان بهایت آخرین فرسنگ فارسی پیش از مشروطیت

در او آخر سه و نیز دهم ۱۷۸۸۱، پایان می پذیرد. در سده هشتم
تألیفات از مشروطه فرسنگهای کوچکتری نیز در ایران نوشته اند که هر کدام از چنان
خاصیت است توجه است و از آن میان میتوان خلاصه اللغات محمد مؤمن
کونابادی (۹۹۸)، عجایب اللغة اریبی (قرن دهم)، جامع اللغات نیازی
حمایری، سرسبیلانی از بیانی اوحده می (پس از ۱۰۱۵)، فرنگ عباسی
از محمد الدین محمد تبریزی (۱۷۲۵)، برهان جامع محمد کریم تبریزی (۱۲۰۶)، را
یاد کرد.

فرنگ نویسی فارسی در شبه قاره هند نیز که البته تا اواخرین سالها مجامع
بحث آن نیست. از قرن هشتم زودتر آغاز شد و ظاهر آن نخستین فرنگ
موجود هندی فرنگ قواسم تألیف مبارک شاه غزنوی معروف به
قواسم در اوایل قرن هشتم ه. ق است اما روز به روز رونق
گرفت و فضلا و ادبای هند و پاکستان پیش از همه مراکز زبان فارسی
دین دجینه کار کردند تا بدان اندازه که کشمیری که اینان در زمینه لغت و دیگر
نویسی در زبان فارسی مبتدول داشته اند چند برابر پیشانی است که
وسید خود ایرانیان در این مورد انجام گرفت. البته بدان جهت که مراکز
و اهل زبان بنوده اند حتی برترین این فرنگ با از سه و خط مصححان نماند که
با وجود این از جهت خدمات بسیار از ششمه و شایان توجهی که به زبان
و ادب فارسی مبتدول داشته اند، حتی بسیار بزرگی به گردن زبان و
ادب فارسی دارند که میخان شکور باد.

از بررسی فرنگهای یاد شده چنین برمی آید که فرنگ نویسی

در نظر که ششگان چیزی جز آن است که ما امروز انتظار داریم بقصی که بسیدی
 ازین فرنگ با دارد داشت که مؤلفان آنها زبان را هیچ زمان خود را
 ضبط نکرده اند نیت خیر آنها این بود که می خواستند الفاظ دشوار بعضی
 از اشعار می را که بهمان نمی فهمیدند برایشان معنی کنند و بهمین یکله این الفاظ دشوار
 گاه الفاظ را هیچ عصر شاعر هم نبود ، شاعران همواره ناگزیر بودند برای رعایت
 وزن و قافیه از واژه های متروک و مجهول زبان نیز سود جویند . نگاه کلمه ای
 را بدین مقصود دیگرگون کنند تا « در تنگنای قافیه خود شسته خرد شود » و
 زمانی مجبور می شدند الفاظی را که در نظر و زبانی منطقه سکونت آنان وجود
 نداشت به کار برند و همین واژه های بود که معمولاً برای افراد عامی و عادی
 غیر اهل زبان نیاز به شرح و توضیح داشت و مؤلفان کتب لغت برای
 پاسخ دادن به این اشکالات بود که به تألیف کتاب لغت دست میزدند
 و مقدم نخستین کتاب لغت فارسی موجود می خوانیم : « بدان که این کتاب
 فارسی که به روزگار ، ابو منصور علی بن احمد الاسدی رحمه الله علیه از دیوانهای
 شعرا ، ما تقدم جمع کرد تا ششوندگان و خوانندگان را افاضت باشد و لغتی
 را که ازین معنی بشوند ، برایشان روشن گردد ، »

بنابرین در فرنگ لغت نویسان شش و واژه های محمول و معانی
 گوناگون و کاربرد آنها مطرح نمود بی مراد و منظورشان از لغت واژه های
 دشوار و مجهول و ناآشنا نویسی بود که معنی آنها را بهمان نمی دانستند و در پی
 همین باور بود که در لغت نامه های که برای اهل فارس بهم می نوشتند توضیح
 واژه های دشوار عربی نیز می پرداختند و گاه در این مورد بیکدیگر افتاد میکردند

مختلف صحاح الفرس دو معنی لغتنامه موجود فارسی ایرانی در مقدمه می نویسد :
 « و چون در بعضی لغات اصطلاح اهل فرس موافق اصطلاح
 اهل عرب افتاده مانند « برعاس » و « حرون » و « نمره » و « شغره »
 و « مشواری » و امثال آن و حکیم اسدی آن را ذکر کرده بود اقتدا بر آن ذکر
 آن جاریه و هر لغتی را در موضع آن ایراد کرد و این مقدار متعرض شد که عرب
 نیز چنین گفته است مثلاً و این « دشوار جویها » به انجامی کشد که وقتی برای این
 واژه نامی مجهول و مخفی در میان اشعار فارسی شایه می نماید به سراغ اشعار عرب
 می رود . در نسب الراسطوب بالا میگوید : « و اگر در استنباط لغتی متنی فارسی
 نیافت و در اشعار عرب مثال آن موجود بود بنا بر توضیح آن لغت آن
 بیت را ذکر کرد »

بنا بر آنچه گذشت لغتنامه های فارسی گذشته گان اکثر کتابت لغت
 هیچ و معمول آن روز گار نیست که لغتنامه واژه های دشوار شوی است
 و متعارفان مردم کوچه و بازار در هیچ را در بر نمی گیرند که زمان کتابت و متون
 متشابه آن عصر را نیز عموماً شامل نمی شود و از آنجایی که واژه های اصطلاحی در
 دوره ای اعم از الفاظ ساده و مرکب و اصطلاح و کنایه و مجاز و غیره علاوه
 بر آن شش لغوی آن می تواند بیان نموده و فریبک مردم آن دوره
 خاص بهم باشد . از لغتنامه های کهن فارسی نمی توان چنین اعتبار زدند
 را مترجم بود و البته و صد البته که کار گذشته گان نسبت به زمان خود آنان
 در خود تمجید و ستایش است و عدم تطبیق تالیفات آنان با نیازمندیهای
 زمان ما به هیچ وجه از ارزش شش کارشان نمی کاهد که در دیگر رشته های علوم

خیز چنین است .
مسائل و مشکلات و شبهه‌های دیگری را که در فرنگ نویسی
گذشته معمول بود ضمن برشمردن اقتضایات فرنگ و کتر معین بنایت
باز خواهم گفت که « سر دلبران را باید در حدیث و غیران باجست »

شیوه فرنگ نویسی دکتر معین

نمی‌اندوختگیهای بازر در فرنگ نویسی دکتر معین که پیشک‌مهرین
اقتضای آن بردار گرفت نامرئی پیش از او محبوب میگردد، روش و شیوه
علمی است بسیار ازین ظرافت‌های گذشته معمول نبود و یا اگر هم
بعضی فرنگ نویسان گذشته پاره‌ای از آنها را در روشهای خود بکار
گرفته چنین بسایان نبود . بنا بر این روشش دکتر معین را باید از
وجهت نظریت نخست تکمیل روشهایی که پیش از او هم به نحوی نسبت نوی
است اول بود و او آنها را البته به گونه‌ای بهتر، کاملتر و علمی‌تر در روش خود بکار
گرفت و از جهت کیفیت و هم کمیت از اسلاف خود فراتر رفت .
دوم روش خاص او در فرنگ نویسی است که با اصلاً در زبان فارسی
سابقه نداشت و باید بگوئیم او را بشکری این سنت خود داشت و یا اگر هم مختصر
سابقه نداشت داشته باشد مگر گونی‌ای که دکتر معین در آن به وجود آورده
جلوه‌ای کاملاً نویافته که کمتر از یک ابتکار و ابداع نیست و ما این روش را
در زیر بار خواهم نمود

اینکه ای را که پیش ازین جزء معایب فرہنگ نویسی در گذشتہ
یا ذکر کردم ، در فرہنگ دکتر معین کاغذ مورد توجہ و مذاقہ و اسماں نظر
بودہ است . چنانکہ پیش ازین اشارت رفت معنی و مفهوم لغت نویسی
این نیست کہ واژہ های دشوار را معنی کنیم و بر آن رستہ از واژہ های سہل
کہ در حق مجبور و محالگونہ بکار رفته و نگاه بانسکف بسیار شاعر و زن و قافیه ای
هم بہ آن داده شدہ و حتی گاہی شاعر یا شاعر شہنا برای وجود شاعر شعری
بہ آن شکل خر داده است . مفہومی کہ ما از زبان دارکم و باید برای ان فرہنگ
نویسیم معنایی بسیار وسیعتر دارد و اگر لغت نویسان گذشتہ اما بہ نمک گونہ ای
آن توجہ می داشتند ، امروزہ گنجینہ های بسیار از زندہ ای از تمام الفاظ
متداول ہر عصر و زمانی را در اختیار می داشتیم کہ در بر دارندہ اوضاع اجتماعی
اقتصادی ، سیاسی ، تاریخی و جغرافیائی و زیستی و جامعہ شناسی روزگار
گذشتہ بود .

این نقیصہ در فرہنگ فارسی دکتر معین تقریباً بر طرف شدہ و آنچه
بست غور و دلی از واژہ های رایج عصر اوست ، و در ہمین راستا واژہ
های مجبوری را کہ در متون نشر و نظم فارسی نیامدہ یا بہندست استحال داشتہ
و در محاورہ نیز کاربرد می ندارد در این فرہنگ نیامدہ و حتی واژہ های غیر
مستعمل و یا کم استعمال نیز مشخص گردیدہ است . بہ عبارت دیگر میتوان
گفت فرہنگ دکتر معین فرہنگ زبان عصر او را در بر دارد کہ محققان
آیندہ می توانند بسیاری از اطلاعات یاد شدہ را البتہ در محدو و
زمانی ای کہ در آن تدوین یافتہ از ان دریابند و جزو ہمین مقولہ است

پرواضحی چه در باب اضافه زبان فارسی و کار برد آنها که فرنگی نامی قدیم
به آن پرداخته اند و آنچه که در خصوص یک فرنگی عمومی و درم دستی
است باز ذکر خواهد شد که به معانی آنها اعتبار بخشیده بیان گردیده و از میان
آغاز تالیف جدا نقل می توانست آغاز گری برای تحقیقات نو در زمینه خود
اضافه فارسی هم باشد.

۲- فرنگی معین متدی علمی و تحقیقی دارد و این روش مبتدا
خاصی به فرنگی بخشیده است. دکتر معین برخلاف دیگر لغت نویسانی
که داشته اند را بدون تحقیق نقل کرده اند و حتی گاهی برای معنای آنها اسم الفاظ
و عبارات لغت نویسان گذشته را با مختصر تغییری بیان داشته اند، روشی
عالمانه دارد و این روشش پژوهشگرانه او بارزترین ارزش فرنگی او
شمرده می شود. از نام گیان و حیوانات گرفته تا واژه ها و اصطلاحات
پزشکی، نجومی، ریاضی، حقوقی، هنری، ورزشی، نظامی، طبیعی و کسان و جایها
بر اساس از تطبیق با تحقیقات مربوط به آنها و دستاوردای نوین علمی در آن
رشته تا بیان می دارد و با استفاده از آخرین منابع و تازه ترین مآخذ
موجود ایرانی و اروپایی در هر یک از دانشهای یاد شده معانی لازم را البته
در حد یک فرنگی عمومی باز می نماید و به ضبط درست آنها می پردازد.

۳- الفبای زبان فارسی چنانکه میدانیم برای ضبط تلفظ کلمات توانا
نست و به همین دلیل هم نویسان گذشته برای نشان دادن تلفظ درست واژه ها
را بهیچای گوناگونی داشته اند که هر کدام اشکالات خاص خود را داشت
و مواردی که به ذکر حرکات تمام حروف کلمه می پرداختند به تفصیل می انجامید

و چندین برابر اصل واژه جای گرفت. در پاره ای موارد مانند نشان دادن تلفظ کلمه یا هموزنهای خود نیز وقتی از کار در نمی آید و گاه تلفظ درست کلمه دوم نیز خود روشن نبود. در بعضی موارد دیگر برای نشان دادن تلفظ صحیح کلمات، فقط به ضبط حروف متحرک کلمه بر روی حروف کلمه و یا خاج از کلمه پس از آن اکتفا می شد که این کار بهم علاوه بر غیر وقتی بودن در عمل در چنانچه ای موجود دشواریهایی را به همراه داشت.

در فریبک دکتر معین بهترین راه ممکن و لا اقل بهترین روش آن زمان برای نمایاندن تلفظ درست واژه ها مورد استفاده قرار گرفت و جزو لاتینی مخصوصی را که مرحوم دکتر معین موفق به تهیه آن گردید تا حد زیادی این دشواری را آسان کرد. یعنی از همان روشی که بعضی خاورشناسان معمول داشته اند و برای نمودن تلفظ کلمات در علوم همچون فونیک و زبان شناسی و لهجه شناسی و غیره از حروف لاتینی ترانسیلیراسیون (Transliteration) و یا سیدبسته اند بهره جست و این چاره جویی بسبب گردیده تا بسیاری از مشکلات مربوط به تلفظ کلمات فارسی را نسبت به گذشته حل کند.

۴- از فضیلت های مرحوم دکتر معین دستور دانی او بود و این تسلط او بر مباحث دستور زبان فارسی که خود طرحی نو برای آن افکنده بود، سبب گردید تا شخص او در بهیئت های دستور دانی چه اقل کمینواخت باشد و علاوه بر آن ریشه ها و وجوه اشتقاق را باز نموده و صیغه ها و مشتقات گوناگون افعال اینها را به دست داده است.

۵- در زبان فارسی مانند دیگر زبانها بسیاری واژه ها مکانی و مکانیسم

کودگانی دارد. در فرنگ کمتر معنی این معانی با ذکر شماره از یکدیگر تفکیک
گرمیده اما معانی و مضامین در هم نیامیزد و جوینده بتواند معنی مطلوب خود را به
آسانی بیابد و درین تفکیک معانی و نیز مواد ضمنی نشان دادن کثرت
استعمال هم تا حدی مطلوب بوده و معانی کثیر الاستعمال تر جلوتر و معانی ای که
در زبان رایج کاربرد کمتری دارد پس از آن آمده است که ازین بگذرد
کثرت و یا قلت معانی بر واژه را نیز میتوان دریافت.

۶- در عباراتی واژه ها و مضامینی وجود دارد که بحکم معانی آنها جزایری
بهم تضاد بر آنها امکان پذیر نیست و اگر هم باشند به آن قوت نیست. بیک
آفت داشتند و گلهای و حیوانات و رنگها و مضامینی ازین قبیل چنین
حالتی دارد. مثلاً برای تجسم ذهنی هر یک از رنگها بدون شک هیچ شرح
و توضیحی به اندازه نشان دادن تصویر رنگی خود آنها نیست. استفاده
از تصویر و نقشه با وجه دل با در موارد مختلف در فرنگ معنی که گاه
نیز رنگی و مخصوص فرنگ تهیه گردیده از اکتساب زات بارز آن نیست
به دیگر کتابهای لغت به شمار میرود.

دانشین سخن اینکه در فرنگ فرنگ نویسی زبان فارسی نام است
و کثر معنی سمواره خواهد درخشید و با لغت و لغت نویسی قسیرین خواهد بود
و پرت و دشوارهای لغوی او از جهت بهترین و معتبرترین مانده و منبع زبان
فارسی محسوب خواهد گردید.

روانشناسان

گزیده مآخذ

- ۱- انجمن آرای اصری: دارالطباعه خاصه بهمانی ۱۳۸۷ ختیاریت
- ۲- برهان قاطع: اهتمام دکتر صیبن (دوره کامل)
- ۳- نسخه الاحیاء تصحیح آقای تقی زاده طوسی از انتشارات احسان خضری ۱۳۶۵
- ۴- جوامع اللغات نیازی حمادی (فرهنگ منظوم) پایان نامه فوق لیسانس خانم افسانه شیفته فروردادشکاه دارالطباعه
- ۵- سررسلهانی به تصحیح آقای محمود میری
- ۶- صحاح الفرس: اهتمام دکتر عبدعلی طاعتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ ۱۳۵۵
- ۷- فرهنگ جمالی: تألیف ابوبکر مطهر جمالی یزدی - بکوشش ایرج افشار ۱۳۴۶، موسسه امیرکبیر
- ۸- فرهنگ جغتوی: زیر نظر دکتر رحیم غصینی از انتشارات دانشگاه مشهد
- ۹- فرهنگ فارسی دکتر صیبن (دوره کامل)
- ۱۰- فرهنگ قواس:
- ۱۱- لغت فرس: سدی طوسی به تصحیح دکتر دیرسیاتی و نیز عباس قبال
- ۱۲- لغت نامه دنجدا (مقدم)
- ۱۳- لغت نامه فارسی از انتشارات موسسه لغت نامه دنجدا
- ۱۴- مجمع الفرس: سروری کاشانی ۳ مجلد به تصحیح دکتر محمد میر سیاتی ۱۳۳۸ - ۱۳۴۱

۱۵- معیار جهانی :

۱۶- فرنگ نظام : سید محمد علی راعی الاسلام . ۵ جلد حیدر آباد

۱۳۴۶ - ۱۳۵۸ .

۱۷- یادنامه پور داود در مجموعه مقالات درباره فرنگ تمدن ایران ۱۳۲۵

حواشی :

۱- تخیلی است از فرنگ نویسی در ایران تا مشروطیت و فرنگ فارسی دکتر معین

۱۱- گفت فرس به کوشش دکتر دبیرسیاتی ص ۲۷

۲۱- صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالحی طاهری ص ۲۷

۳۱- کتابهای دانش فرخنده جهانی نزدی تألیف سال ۵۸۰ را به جای آوریم

چرا که گویا آن است از علوم مختلف متداول زمان مؤلف که فقط فصل سوم

از مقالات دهم آن که ۴۰ صفحه از ۴۴ صفحه متن چاپی را دربرگیرد (ص ۳۰۹ تا

۳۲۹) در معانی الفاظ سهلوی است .

۴۰- البته باید سالیانی را که به زمان باویرانگیربای سخولان در بعضی نقاط

ایران است مستثنی از کرد .

۵۰. در عصر شاه‌الدین محمد شاه قاجاری ۷۱۵ - ۷۹۵ تألیف شد .
۶۱. مقدمه بر نسخه لغت فرس متعلق به آقای نجف‌آبادی به نقل دکتر بهر یاقی در مقدمه بر لغت فرس ص پنجم .
۷۱. صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبد‌العلی طاعتی ص ۲۰ .
۸۰. تأخیر پیشین صفحه های ۱۱ و ۱۲ .
۹۱. خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران .
- TRANSLITERATION (۱۰۱) : نشان دادن تلفظ با استفاده از حروفی از زبان دیگر .
- TRANSCRIPTION (۱۱۱) : نشان دادن صورت مکتوب با استفاده از حروفی از زبان دیگر .

شرح تصابیر عارفانه در

«آخرین غزل»

حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

محمود شاهری

اخیراً غزلی عارفانه از حضرت امام قدس سره الشریف انتشار یافت که برای بسیارگان از مردم که با افکار و آثار عرفانی آن بزرگ آشنا بودند، موجب شگفتی گشت، چه برگزگان نمی بردند مردی با آن سلطنت و صلابت که در امواج خروشان امور اجتماعی سکان کشتی امنیتی را در دست دارد و پنجه در پنجه اهریمنان سرکش در افکنده، دارای چنین اندیشه و احساسی باشد و نیز مورد دیگری که سبب اعجاب گروهی گشت، وجود اصطلاحات و تصابیری بود که در این غزل آمده از آنکه آنان با این مصطلحات بیگانه بودند و نمی دانستند که امام چون دیگر مردان بزرگ عالم وجودی ذوالعباد بوده، او همچنانکه در پهنه پیکار با طاعنیان و متمکران قهرمان بود، در عرصه عالم معنی و جهان عرفان نیز قهرمان بود. امام در سنین جوانی کتاب گرانقدر مصباح المهرایه را که حاوی حقایق و معانی بلند عرفانی است مرقوم داشته و در سی و پنج سالگی، شرح و تعلیق برد و اثر بزرگ عالم عرفان یعنی فصوص الحکم شیخ اکبر محمد بن ابوالحسن

قوی نگاشته که موجب اعجاب است، همچنین ابیاتی پراکنده از سرودهای ایشان در زبان صاحب لسان است که حاکی از غایت توغل و تبحر آن بزرگوار در بیان مواجید و ذوقیات اهل معرفت می باشد.

اما در مورد این غزل و تعابیر آن باید عنایت داشت که هر یک از اصناف و طبقات مردم را اصطلاحی است و نیز سرشته از علوم و معانی زبان خاص خود را دارد، خاصه عرفان که بی شک زبان مصطلحات محمول سخت متفاوت است، چه عارفان خدا بین در بیان خویش را که محمول و مولود حالات خاص است، در ظرف عبارات و الفاظ مخصوص می ریزند که با اصطلاحات محمول و وضع لغوی سخت مغایر است، ازین رو اهل فن، در بیان مصطلحات این قوم رساله نامی نگاشته و کتابها پر داخته اند و تا کسی با آن تعابیر آشنا نباشد نمی تواند چیزی از آن ادراک کند و بسا که این عدم شناخت سبب شائبه نیز گردد. عالم گرانمایه و عارف بلند پایه ملا حسن فیض در دیبچه کتاب مشواقی آورده که چون طایفه ای از متقشف ظاهر محبت بنده گان را نسبت با جناب الهی متکبر بودند و بدین سبب در اشعار اهل معرفت و محبت، قدح می نمودند، بخاطر رسید که چند کلمه که بدان معانی حقیقی، از لباس استعارات مکشوف و اصطلاحات غریبه قوم که در ابیات ایشان مستعمل است، معرّفی تواند شد، بنویسد و از اسرار می که به حقیقت محبت و حقیقت اشعار این طایفه اشعاری داشته باشد پرده برگردد تا باعث بصیرت سالکان راه گردد و در معدن

محبت، انسی و قربی پدید آید و اصحاب ذوق را ناشاطبی و شوقی بیفزاید و
 دلشای مرده را در استنزاز و ارواح افسرده را در پرواز آورد و ...
 بدانکه اهل معرفت و محبت را گاهی در سرشوری و در دل شوقی، متولی
 میشود بجهتی که اگر بوسیله سخن اظهار مافی الضمیر نکند، وجد و قلق ایشان
 را رنج میدهد و صبر بر آن، در دلها تنگم غم و اندوه میکارد و چون
 اظهار اسرار معرفت و افشای مافی الاستار محبت را رخصت نداده اند
 ناچار گاهی در برده استعاره و لباس مجاز به انشاء اشعار مشتمل بر اشاره به
 و حقایق که باعث باشد بر بهتر از مدلی خالی میکند و ارباب قلوب را به استماع آن
 در استنذاری آورند و بدین وسیله در دلشای روشن، شوق بر شوق
 و محبت بر محبت می افروزند و امام خود نیز در مواضع مختلف از اشعار
 خویش به همین معنی اشارتها دارد و خواننده را به تفکر و تدبر دعوت میفرماید
 چنانکه در کتاب مصباح و تفسیر سوره حمد بدین تدبر و اندیشه سخت تأکید
 نمیکند و در مصباح فرماید، تو ای خواننده که خدایت در دو جهان
 تلمذ دارد با دو زینهار زینهار که در مطالع کلمات عارفان سالک و اولیا،
 کاش گرد و غشاهات نگردی و کلماتی را که معنی صریح و روشن ندارد
 بکنی، چه عارفان کامل اینچنین بشهود و عیان دریافته اند برای آن اصطلاحی
 وضع کرده اند و از برای مشهورات خویش عباراتی برگزیده اند تا مگر دل
 طالبان جهان معنی را به ذکر خدا جلب کنند و بدان راغب سازند.

اصطلاحاتی است مراد از
 که از آن نبود خسته جمال را

منطق الطیری بصدقه است
صدقه ای صدقه موسی افروختی
پس بطنی یا بکسی هم نشا
در میضیه از مقامات سما

بالجمله آنچه عارفان خدا بین در اقوال و اشعار خویش عرضه کرده اند
از قرآن کریم است و روح آئین و شریعت پاک محمدی و بیان حقیقت
توحید چنانکه آتف درین معنی گوید:

آتف در باب معرفت که گوی
ست خوانندشان که پیش از
از می و نرم و ساقی و مطرب
وز مخ و درو شاید و زمار
قصه شان نهفته است در کجاست
که بیا بمانند گاه اظهاری
گر بر بی بی بر از شان دانی
که سخن است سر آن هزار
که یکی هست و پیوست جز او
و صد و لاله الا هو

پیش از آنکه به شرح اجمالی برخی از تعابیر غزال حضرت امام سروریم
بیان نکاتی ضروری نماید و آن اینست که این حقایق الهی است و ریاضتی
و وجدانی و آنکس میتواند در باره آن سخن گوید که واجد آن حالات باشد

که این کترین را برگز بوی ازان عالم بشام نرسیده و نیز انکس البیت
 شرح و تفسیر آن را دارد که اهل تحقیق و متبع باشد نه این بی بصاحت و نیز
 این سخن را شرحی مستوفی درخور است که درین مقال چنین مجالی نیست،
 انکس با سر سخن شویم تا بنگریم درین غزل چه تعبیری است و مراد ازان
 چیست، اجمالاً درین سروده، از خال، لب، چشم، انا، الحی، غم و لذت، بخانه
 مسجد، مدرسه، چار و زهد، خرده، پیر و واعظ، زند، بستکده سخن رفته
 است که ذیل بشرح اجمالی هر یک ازین تعبیر می پردازیم، در بیت نخست لفظ
 خال آمده که در عرف اهل معرفت عبارت از نقطه وحدت حقیقیه من
 حیث الخفا، که مبدأ و ختمای کثرت اعتباری است و از ادراک و شعور
 انقیار محجوب و مخفی، چه سیاهی و ظلمت موجب خفاست.

بر آن رخ نقطه خالش بسط است

که اصل مرکز و دور محیط است

از دوش خط دور بر دور عالم

و ز دوش خط نفس و قلب آدم

از آن حال دل بر خون تباه است

که عکس نقطه خال سیاه است

ز خالش حال دل جز خون شدن نیست

کز آن منزل به بیرون شدن نیست

لب جبار است از روان غشی و جان فزائی که به زبان شروع از
 آن بفتح روح تعبیر میکند و از افاضه وجود که نگاه داشتن خلق است و

مقام هستی به قول کن ، نیز به لب ، اشارت رفته است و چشم عبارتست
از شهود حق جل جلاله بر ایمان و استعدادات که صفت بصیری اوست و اگر
ان الله بصیر بالعباد

چشمش خاست بهاری و سنی
چشمش گشت پدید یمن هستی
چشم اوست دلهاست و محذور
ز لعل اوست جانها جگه مستور
چشم او سجده لعلها جگر خوار
لبش لعلش شفای جان بیمار
چشمش گرچه عالم در نیاید
لبش هر ساعتی لطفی نیست

در حقیقت دوم سخن از انانیت رفته است نزد عارفان خدا همین
و احوالان بمشرب حق الیقین محقق است که جز وجود مقدس باری تعالی
در وجود و یاری نیست و جمیع کثرات و تعینات و سراب و نمایشند
حقیقت هستی اوست و آفتاب وجود ساطق است که سبب نمودن ذات
کثرات گشته و بر یکگانگی او گواهی میدهد و پیوسته در تسبیح و تقدیس
آن ذات متعالیه که قرآن عظیم می فرماید و ان من شئی الا بسبح بحمده و لکن
لا تفقهون تسبیحهم بهر موجودات چون شجره طور ، انی انا الله رب العالمین
میگویند و سرور یکگانگی او می رسد اینده گواشی چون گوشش کلیم با خدا آن
خدا را بشنود ، انسان خلیفه الله است و برگزیده خداوند ، اگر بهر نهایت

بنده گی و کمال عبودیت رسد ، هر فعلی که از وصاف در شود فعل حق است ، که گفته اند
عبودیت چه بر می آید است که در و نماید آن ربوبیت است و مولانا را درین سخن
تعبیر جالبی است . گوید چه آسین سر و تیره را چون به کوره برند و بکند از بند سیرگاه
بر آید رنگ و طبع آتش گیرد اگر در آن حال دعوی کند که من آتش شگفت
نباشد ، نیز بنده ای که از قید انانیت و مستی غاربت خود را شده باشد
و در نور جمال حضرت حق فانی گردد هر چه کند از قول و فعل ، قول و فعل خداوند باشد

انا الحق کشف اسرار است مطلق
بجز حق کیمت تا گوید ، انا الحق
همه ذات عالم بهیچو منصور
تو خواهی هست گیر و خواه مخور
درین تسبیح تهنیل اند و انتم
بهین سخن بر باد شدند قائم
اگر خواهی که گردد بر تو اسان
دان من شی را یکره فرو خوان
در آرد وادی ایمن که ناگاه
در حق گوید است انا الله
و الله الله انا الحق از در حق
چرا بنود و از نیکت بختی

در بیت سوم سخن از غم و دلدار است ، که ام غم به غم بهجوری و در دور
و سوز آتش عشق ، غمی که سرمایه بهمک شایه است و جاندار وی بهمک در دانا ،

ذره ای از آن بهر چه در عالم هستی است می آرزو، بلکه برو و جهان بر جان دلدار
 در دو خون دل بیاید عشق را
 قصه ای مشکل بیاید عشق را
 ساقیا خون جگر در جام کن
 گریه ای در دهان از ما و اتم کن
 عشق را بروی بیاید مرد سوز
 گاه جان را برده در گریه ذره
 ذره ای عشق از سر آفاق به
 ذره ای در دانه عشق به

در دست صدم سخن از میخانه رفته که مراد باطن عارف کامل است
 که در آن شوق و ذوق معارف الاهی و موابب و بخشش های ربوبی
 موج میزند و نیز عالم لاموت را گفته اند و همچنین مجمع عارفان باصفا که در
 عشق محبوب مطلق و مطلوب حقیقی پایی بستند و یکدل و یکگزگت برای
 وصول به مطلوب راه مجاهدت می پیمایند و از آن به خوابات نیز تعبیر
 کرده اند و گفته اند خوابات عبارت از وحدت صرف اطلاق خالص است
 که تعینات را استخاضه عین باشد نه اثر و خصوماتی اشارت است به عاشق
 لا اله الا الله که از قید رؤیت هر چه غرضه است رسته باشد.

خواباتی شدن از خود ربانی است
 خود می کفر است اگر خود پادشاهی است

خرابات از جهان بی مثالی است
مقام عاشقان لا ابالی است
خرابات آشیان مرغ جاست
خرابات آستان لامکان است

المراد از مسجد مجازاً مقصود طاعت و عبادات بر روی و سوداگرانه است که
عابدان را مراد از بجای آوردن آن کتاب نیست و تحصیل لذت آنجایی
از عبادات عاشقانه بر خاسته از شور و محبت ، چنانکه مقصدی غارتن و امام موحدان
علی علیه السلام فرمود خداوند ترا می ستایم به طمع بهشت که این عباد سوداگران است
و نه از خوف آتش که این عبادت بردگان است بلکه ترا از آن روی ستایش
می کنم که مراد از آنی ، عبادات سوداگرانه اکثر و اغلب موجب غرور و خود
پسندی می شود چنانکه امام باقر فرمود : دو کس به مسجد در آمدند یکی عابد دیگری
فاسق با چون بیرون شدند ، عابد از جمله فاسقان بود و فاسق از جمله صدیقان
از آن رو که عابد چون به مسجد در آمد به عبادت خود می بالسد و بدان
می اندیشد ، فاسق در آتش پریشانی می سوخت و بنحایتش می ظفید
و نیز برخی از مساجد بر اساس تقوی بلکه بر پایه نفاق چون مسجد ضراب
بنامی شود که خداوند پیامبر را فرمان داد تا در آن آتش افکند و از بنیان
بر انداخت .

مسجدی گویند رون اولیا
مسجدی که جلد آید آنجا است

مقصود از مدر علم است ، علم گوهری است گران بها و نقدی دلی می

و موجب خیرات و برکات گردد کس آن تاکید فراوان شده است اما اگر علم منتهی
 برهنند و توأم با ایمان نباشد، تیغ بران است در دست زکمی
 است و چنین عالمی دزدی است که با چراغ آمده تا گزیده ترین کالادا
 به غیاب برد و نیز مراد از علم وصول به اصل کمال و قرب معبود متعال است.
 هر چند علم و عقل بر وجود باری تعالی اقامه بران می کند اما از این آتش بهیجا
 قانع نشسته و عشق دانند که عاقلان در این دایره سرگردانند لیکن عارف با بصیرت
 و مجاهدت و صفای آئینه دل و تزکیه نفس به شهود جمال حق می رسد و آن علمی
 را واجب است که پیامبر فرمود: علم نوری است که خداوند در دل هر کس که
 خواهد می افکند و در شناخت حضرت حق پای اهل استدلال چوبین است

بد گهر را علم و فن آموختن

دادن تیغ است دست زدن

تیغ دادن در کف زنگی است

به که آید علم یا کس را بدست

علم و جاه و مقصد مال و قرآن

فقرت آورد در کف بدگوهران

عارفان از چنین علمی که حجاب ابراست و مایه غرور و فساد و اظهار بیزاری
 می کنند آنرا سودمند نمی دانند که پیامبر فرمود: پناه می برم به خداوند از علم که سودمند

علمی است اهل دل حاشان

علمی است اهل تن حاشان

علم چون بول زندیاری شود

علم چون بزق زندیاری شود

علم کان نبود ز بوجو براسط
 او نیاید بچو رنگ ماشط
 یک چون این بار را نیکو کنی
 بار برگزند و بخشندت خوشی

ز به نیز جو علم است و حقیقت آن اعراض از دنیا، متاع غرور می باشد
 و این در نهایت خود سخن است اما چون برخی لباس زهد را وسیله قریب عوام
 و راه مردم ساده دل ساخته و ریای و زندقه از این رو پویسته در معرض
 طعن و تخریف صاحبان دامل اخلاص واقع شده اند .

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
 در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
 در طریقت هر چه پیش مالک آید خیر است
 در راه مستقیم ای گمنام نیست

اما خرقه جامه ای است که از پاره ثابهم دوزند و اصطلاحاً جامه جامه اهل
 سلوک اطلاق می شود ، گفته اند مراد از خرقه ، ظل ولایت است و بلبس شدن
 بدان ، و نیز در صفت گفته اند که خرقه جامه رضا است ، هر که در این کت
 تحویل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او حرام است اما در میان خرقه
 پوشان نیز چنان زاهدان ، نا ابلان و سیه کاران بسیارند که آنان
 نیز مورد طعن و ملامت واقع گشته اند به قول خواجده : ای بسا خرقه
 که مستوجب آتش باشد اما در سخن امام خرقه مقید است
 به خرقه زنده ای آلوده که مراد جهان پیران انسان کامل است

گرمست از شراب عشق ازلی است ، در این معنی شاه نعمت
گوید :

نسبت خرقه ام از پر خرابات بود
باز این نسبت خرقه ز کفالت بود
اینچنین پر در میردی و چنان میخانه
باده نوشیدن من عین عبادات بود

اینچنین در بیت پنجم اشارت به پیر رفته که مراد پیشوا
در هر دو مرشد است ، که بی راهنهائی اذهنی طریق و سلوک
الی الله ممکن نیست و سالک هر چند کار دیده و گرم پوی باشد
جز در غفلت عنایت انسان کامل به مقصد نمیرسد ، چون گذار
بر ظلمات است ، حقیر را همی باید بست تا به عون غایت و دستگیری
او از فراز و نشیب این راه پر خطر گذشت ، دوست که کاروان
و همدان در پناه غایت خویش بر منزل مقصود می رساند و
این همان ولی خداست .

غیر سیر اسناد لشکر مباد
پیر گردون فی دلی پیر شاد
در زمان گر پیر را شذیر است
روشنائی دید و از ظلمات

و دریت آخر سخن از بستکده است و بت و درکش فایده که بستکده
 باطن عارف کامل است که در آن شوق سحارف البیابار باشد و نیز کنایه از
 عالم لا بهوت است یعنی وحدت کل و به سخن منظریت ذات احدیت آمده و
 بت مطلوب و مقصود و معشوق را گویند فیصل در شوق درین سخن گویند
 بت عبارت است از هر چه پرستیده شود از ماسوی حق سبحانه
 خواه به اعتقاد الوهیت باشد چون انصاف کفار و خواه به اعتقاد وجوب الطاعت
 و تعظیم چون شیخ کبار و خواه با فراط محبت و چون مجربان عشاق مجازی و
 سایر اخبار مانند جاه و عزت و درهم و دینار پس اگر پرستش آن از آن
 دست که منظر حق است جل و علا و حق در او تجلی کرده به اسمی از اسما و صفاتی از
 صفات حسنی آن بت عارفان است و پرستش آن پرستش خالق آن
 است و چه جمیع موجودات و صورت حق است و حق سبحانه روح همه است
 و از خواست گرفته اند ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبل وجهه و الا بت
 مشرکان است و حق منزه از آن است تعالی شأنه عما یقولون و قال الله
 تعالی و من ان اس من یخذ من الله انذارا یحیونهم کعب الله الذین
 استخوان شد حالله و قال اتخذوا اخبارهم و هبنا نهم اربابا من دون الله
 یعنی اطاعوهم و نگاه اسم بت را مخصوص سازند و به کامل و فرزند می که قطب
 زمان است چه محبوب تحقیقی باعتبار جمیع اسما و صفات در او مجسّمه گرد
 آمده است .

بت اینجا منظر عشق است و وحدت
 بود ز ناز بستن عین خدمت

چو اشیا هست مستی را مظاهر
 از آن جمله کی بت باشد آخر
 درون برستی جانی است پنهان
 بزرگوارانی است پنهان
 بت تر ساجو نوری است باهر
 که از روی بت آن دارد مظاهر
 کند او جو و لحار و شامی
 گهی گردد معنی گاه ساقی
 ز می مطرب که از یک نفر خوش
 زند در خرمن صد آید آتش
 ز می ساقی که او از یک ساله
 کند بخود دو صد مقدار شانه
 رود در خانه مست بشانه
 کند افیون صوفی را فانه
 اگر در مسجد آید در مسجد گاه
 بنگدازد در او یک مرد آگاه
 رود در مدرسه چون مست مسود
 فقده از وی شود بچاره مخمور
 ز عشقش را بدان بچاره گشته
 ز خان و مان خود را واره گشته

بالاجمال این بود شرحی اجمالی در اصطلاحات و تعابیر سخن امام قدس
 سره الشرف تا آن حد که درین مقال می گنجید، امی عزیز صاحب دل سختی
 درین مطلب پندش که این سخن کبیت، این نه گفتار صوفیانه است
 و سخن مستنشان خانقاه که از پی وقت خویش کردن بر زبان رود
 بگو این سخن نقیصی است بزرگ و والا مقام و مرجعی با معارض و
 عالی مقام این سخن پیشوا و رهبری شورشگر است که در عصر جاهلیت
 جدید طبل را بر سر چوبست و بتکراست یورشش برد و احضام را در دم
 شکست و آب اسلام و شریعت را دیگر باره به جوی باز آورده کسی
 که در اجزای حدود و احکام الهی لخطای تردید نمیکرد و ذره ای اغراض
 دنیوی داشت، این سخن بگو ای دل سوخته و مشتاق اوست که از صحبت
 محبوب ازل بی تاب بوده این گدازه های جانی افزونتر از عشق خدا
 گبستی او در وجودش باری تعالی محو و فانی شده بود و با شطهار
 حمل و قوه او جهانی را به حرکت در آورده و عید کفر و ستم بیسج کرده پس تو
 از سخن و حقایق و معارف را خند و کتب کن و با عزم و اراده استوار
 راه و روش آن بزرگ را با پای جان بجوی و میراث و مرده رنگ او
 را پس دار که عزت و کرامت در آنست در پایان به روح پر فوج
 آن عارف حق بین درودی فرستم و از انعام قدسی آن بزرگ در می
 جویم و از باب معرفت و اهل نظر از لغزش با و نقایص این و جیزه پوزش
 می طلبم و اسکنه شد اولاً و آخراً

است. عبدالله حافظ و فاضل و فیض و شریف
شرقی است. علوم اکا و باجیکستان شوروی

شهرت حافظ در باجیکستان و تاجیکستان

بهر خوش امکان شیراز شمس الدین محمد حافظ شیرازی از زما حیات
خود در سمرقند، بخارا، خجند، کشمیر، دبی و بنگال و در کن شهرت بنفایت
بزرگت پیدا کرده بود. چنانکه خود حافظ بیان نموده است:

بشیر حافظ شیرازی کوهنده می رقص

سیر چشمان کشمیری و ترکمان سمرقندی

شاعر و حب ذوق باجیک و محاصر حافظ خواجه کمال خجندی بخمن شرا
و بک باجیک از قبیل عصمت بخارایی، اسیری خجندی، کاشغری خجندی، باعدی
مشغی بخارایی و بسیاری از استادان غزل سرای دیگر که در قسمت های مختلف
باجیک نشین آسیای میانه زندگی کرده اند بجهت تماشای خجند و غزل خواجه حافظ
قرار گرفته اند. و در محافل مسیاندگان ادبی او آخر قرن نوزده و اوایل
قرن بیستم سمرقند، خجند، بخارا، بهشتان، حصار، کولاب، توقه، رسته غزنه
و لیجان نیز تاثیر بر قوت اشعار دل آشوب حافظ را مشاهده می نمایم. حافظ
در منظره و می که رانی های خود همیشه مفهوم خدا، واقعیت عالم و ازلی و ابدیت
آن حرکت جاری بودن جهان و صورت و ماده و شور و دنیای واقعی را با تصدیق
مبین تعیین میکند. این نوع اعتقادات حافظ که در اشعار عرفانی

فلسفی او یافت می شود است و آن شود نظم تا جیک جای خود یافته
 اند - در تا جیک تن پیش از انقلاب اکثر در مدار سس علم می چید که تن مقص
 شاعران برجسته یعنی دیوان های حافظ - بیدل - فصولی و نوالی تسلیم
 داده می شد - استخوان توانای سخن تا جیک پنجم صده الین یعنی ابوالکاسم لاری
 میرزا تو سون زاده - محمد جان رحیمی - محی الدین امین زاده که از صرا آید آن نظم
 سویی تا جیک می باشد نیز حافظ را بزرگترین است و غزل دانسته و شعرهای خود
 از پیروی نموده اند - مومن قناعت - لایق شیرعلی - بازار صابر بک غفران و دیگر
 شاعران جوان غزل سرای امروزه تا جیک نیز در تبع از شعر حافظ شعری سرایند
 علی الخصوص شرای جوان تا جیک به شعرهای حافظ از نوع ۱

الای اسرار دل قی اور کاسان اولیا که عشق اسرار اولیا اولیا آقا به شکلیا

اگر آن ترک شیرازی به است آوردن را به حال بندیش چشم نمکند و بخار را

شعرا می جوایر سروده اند - شاعران تا جیک در پیروی حافظ علاوه بر وزن و قافیه
 در وصف فنی از ترکیباتی که در غزلیات حافظ استعمال شده نیز عینا اقتباس کرده اند
 و در بسط از موارد و در حیث مضمون و فکر هم به حافظ خیلی نزدیک می شوند غزلها
 که در پیروی از حافظ توسط شاعران تا جیک آمده و ال بر آنست که آنها از
 عبده این کار بخوبی بر آمده اند - احترام و اعتقاد مردم تا جیک نسبت به
 حافظ شیرازی تا به درجه ایست که در هر خانه آن دیوان حافظ را در بالین طفل نوزاد
 شان می گذارند - دختران جوان و بانم تا جیک با دیوان خواج حافظ بخت
 و سعادت آینده خود را پیش بینی می کنند در کتب های تا جیک تا جیک است
 های تا جیک نشین مضامین مختلف از بکشتان - ترکستان - کرگزان

و قاضی از صنف های آینه ای اشعار حافظ را به طور شایسته و باید می آموزند
 و تا جیکستان دانشندان تا جیک در دس از قبیل عبدالحی مرزا یوسف
 خانی میرزا دادود شریف جان حسین زاد و علی خان افغانی و نور علی خان
 و دیگران ساری تحقیقاتی نوشته و روان اورا با مقدماتی کامل و
 توضیحات مجاب رسانیده اند. حافظان و سرایندگان مشهور تا جیک مثل:
 شاه نظر صافی و ف. معروف. خواجه بهار و ف. برنا الحی و ابوسعید کمرانی
 شراشراهای خواجه حافظ را خیلی با برانه می سرایند. اکثر شعرهای حافظ به شش
 مقام موسیقی که از آهنگهای قدیمی خلق و بشمار میرود ثبت گردیده اند. ما در
 آجیکستان چند سال قبل ازین جشن فیه خنده حافظ بزرگوار را با لحظه گذرانیده
 بودیم ازین مجلس با شکوه بی نظیری که در کوفته های جهان از جمله ایران و هندستان
 افغانستان و پاکستان شرکت ورزیده بودند. و تا جیکستان در نزدیکی های
 اتحادیه و هندستان آجیک مجسمه زیاده و فاسد خواجه حافظ شیرازی گذاشته شده است
 که بسیار مورد توجه مردم قرار گرفته است. دوستان دران و خصلان حافظ بزرگوار از
 صبح تا شام به پای آن مجسمه گلدسته های تر قنداز می گذارند. حافظ در دل و دیده مردم
 تا جیک زنده و اگر زنده است و تا جیکستان است او را تا جیکستان زنده و جاوید
 خواهد ماند. خود حافظ بزرگوار هم فسانا پذیر جوان خود را اشعار خود را در کت نموده بود و آهنگ
 گرمی میکرد.

ثبت است بر جبهه عالم دوام ما

چنان که در بالا ذکر نمودیم حافظ در زمان زنده گی خود در هندستان نیز شهرت
 زیادی پیدا کرده بود. در دوره حکومت سلطانین دلی رواج درونی برافراستی

از وی گرفته چه در اداره ای کسی چه در محافل ادبی و علمی و چه در بین مالی و داری
 مردم بود این دوره که اغلب سلاطین و پادشاهان و نیز فاضلان و بزرگان سلطنت
 بهین و کن فریبگ و ادبیات فارسی را شعر خوانده ساخته به آتش جاودان فردوسی
 نظامی - جلال الدین رومی - سعدی و حافظ رغبتی فرمودان داشته بعضی این
 حتی با وفات و صاحب سعدی و حافظ مشتاق شده آسمان را به بارهای خود
 دعوت هم نموده اند چنانچه کرم نگار سلطان غیاث الدین اعظم شاه حافظ شیرازی
 را به بار خود دعوت کرده است اما حافظ با خود خوانده ای تمام نموده به نگار سفر گشت
 لکن بنام سلطان غیاث الدین غزالی نوشته می فرستد که چندیست آن این است

حاجی حدیث سرود گل لاله می رود این بحث با شاه غزالی می رود

شکر شکر شکر طوطیان بنده زین قفسه یارسی که به نگار می رود

حافظ رشوق مجلس سلطان غیاث الدین خاشخ مشو که کار تو از ناله می رود

محمد قاسم بنده و شاه فرشته می نویسد - میر فضل اله ایخو که در دربار والی
 اکن مجروش و جلنی منصب هدایت داشته است نیز حافظ را به کن دعوت
 کرده است حتی برای خدمت ج راه او بسنخ فرستاده بود - حافظ ب قصد سفر
 آتند بهر خم می آید ولی بهر دای تو فان خیز و موجب ای گوید و خروشان
 خلیج فارس مانج سافرت او میگردد - حافظ بنام میر فضل اله ایخو هم
 یک غزل خود را فرستاده است که برخی از بیت بایش این است :

دلی با غم سر بران جهان یک مرغی از دلی به می تویش ای ماکزن بهر می
 مشکوه حاج سلطان که هم جادو در ج است کلاه و گلشن است اما ترک سر نمی آرد
 بر آن سان می نمود اول غم دریا بهر سود خط کردم که یک خوش به نظر نمی آرد

شهرت حافظ در بستان بعد از وفاتش هم برسته ادا داشت .
 است . این بزرگه نظم فارسی زبان هندوستان از قبیل فیضی - صوفی کشمیری
 فانی کشمیری - ناصر علی سرسندی - میرزا عبد القادر بسمل - قانع توی
 عظیم توی و غیره همه تحت تأثیر ابداعات شعری حافظ مانده بودند . هر چند
 سخن سرایان پارسی گوئی عصرهای سیزده و چهارده هجری در بستان و
 بستان مانده عرفی شیرازی - نظیری نیشابوری - طه پوری - رشیدی - صاحب امین
 طالبانی - ابو طالب کرم - حاجی محمد جان قدسی - ناصر علی سرسندی و سید
 عبد القادر بسمل تحت تأثیر سبک سندی قرار گرفته لکن از دوره بازگشت ادبی
 به دوره رونق آثار پارسی - فارسی - خاقانی - نظامی - جلال الدین بلخی - خیام
 سبکی و حافظ پرداخته و شعرای زبردست فارسی - ترکیک نوشتن اثر را هم
 ترک کرده اند - میرزا غالب - نويس جبرتی - شبلی نعمانی - الطاف حسین حالی
 طغزانی و انجم بخش صباغی از تیر قبلستان دان سخن پسند و بستان بکام میروند
 این اویسان چه با سبک سبک سندی و چه با سبک سبک خراسانی و -
 عراقی آثار سی مرغوب موجود آورده سبک سنگگوینان مست ز دوره های گذشته
 فارسی و ترکیک را ادا داده و ظاهر محال قبل که توانا ترين است و نظم فارسی
 زمان ما است اعتراف کرده که از مقتضای این خواهد حافظ شیرازی بوده است .
 حافظ در عالم ادب بیاد غزل را داند دست شهرت دارد و شعر این
 آدای دل و روحیه پاک الهی است بید عزیز است .

فرید کت آنکرمی نویسد که خواندن آثار سر عیاش یعنی حافظ بر نفوس
 است - زبان او در مفاصل از آنچه قنایه خوش آیتنگر عیاش باشد بزرگتر

حافظ سرشنس بسیار از شاعران فارسی زبان از جمله محمد اقبال قرار گرفته است
 اوجیت واقعی اشعار حافظ در آنست که او در میان گویندگان بزرگ فصیح
 زبان درخششگی خاصی دارد که میتوان آنرا نمونه کامل زبان فارسی گفت. وقایع
 و ظرافت و نجابتی که در زبان حافظ دیده میشود او را در اوج ادبیات و حکما
 بیان قهر و میده نام حافظ از ان جیت جاوید گردیده است که او در سرودنایش
 زیبایی ای حیات را ترسیم نموده زشتی های آنرا محکوم کرده است یا به تصویر نکولانی
 گوید و هیچ چیزی نبوده است. حافظ شاعر است که سرودنایش مثل گلشنی در زمین است
 شکوفان و خوشبو میباشد. شاعر هر آنچه دیده است و شنیده به نظم آورده است
 خلق مضامین عالی حافظ خصوصا سلاست و روانی غزل های او وقت اقبال را
 بخود جلب کرده است علاوه بر او بسیاری از شاعران هند و پاکستان از بسک
 سخن حافظ پیروی کرده گن ازین این شاعران چنانکه محققین ایرانی نیز متفقند
 غیر از نظری پیش پوری و اقبال را پوری دیگران نتوانسته اند دلیرانه از دوا
 بگویند و درین شعر حافظ گام نزنند این را هم باید تأکید نمود که اقبال در آغاز از او
 استفاده به ابیاجات حافظ توجه نداشت حتی دیگران را و او را میکرد که از انکشاف صوفی
 حافظ بدو باشند. در شعر او این را سر از خودی به اقبال درین باره چنین فرموده است:

بوشید از حافظ صبا گسار جاش از زهر اجل سر به دوار

درین حالتی خسته بر سوز او می علاج ببول ستا خیز او

نیست غیر از باده بر بازو او از دود جام آشفته شده است او

مسکرم ایمان او ز تار و دار رخنه اندر پیش از شرکان یار

در این روزگار اقبال گمان میکرد که نظر نگاه حافظ یعنی تصدیق است او برای

۵۰
۸

پسیدی نه گلی مردم ملک نمی کند اما وقتی که با اشق حافظ بطور کامل شناسند
از اندیشه ای اول خود برگشت و شعر فوقی را از کتاب اسرار خودی زدود
اقبال بی برد که حافظ استاد بزرگ سخنوری خود را در راه خدمت خلق و
وطن صرف کرده است و او در صدد آن غزلهای صفتی بزرگترین حافظ
اودام میسر به اقبال در گفتنی در ۶۸ جودی ۱۹۱۵ بنام ملک اشقرا ۴
قادر گرامی حالتی بی شسته اش یک غزل فارسی خود را بهم داده نموده است
که به بیت آن اختصاص اوراق است به حافظ اثبات می نماید :

محب در بار ستم گدازم مخال	قیامی زندی حافظ بقایا نیست
محب در سواد حفظ تمام با آبرمان	که چشم نگردد و آن خاک آن را بفرود

اقبال و غزلهای پیش از همه تحت تاثیر حافظ است غزل بالی که اقبال
در صبح حافظ گفته است به یاد می ماند که او در نظیره سرایی چهارم برای
نموده بطور اختصاص غزل ای ایران را از نظر می گذاریم حافظ گفت :

تا ز میخانه و می نامش تان خواب بود	سر ما خاک به پیر میان خواب بود
حقیر چه مقام ز دل و گوش نیست	ما بهاییم که بوی دم و جهان خواب بود
بر سر میست با چون گدای میست خواب بود	که زیاده که دندان جهان خواب بود
برای می گدایان کف پای تو بود	ما لیس سجد صاحب خطران خواب بود

هم از اقبال است که :

چون چراغ در سوزم در میان شما	ای جوانان مجسم جاسم جان شما
غزلها ز در ضمیر زنگی اندیشه ام	تا بدست آورده ام شکسته بنی شما
میرسد مدعی که از بحر غمدهان بشکند	و دیده ام از روزگار و کوه زنده شما

حلقه گردن زینده ای پسند آب گل آتشی رسید و دم ازینا گشتا
 در دیوان های حافظ و اقبال غزل های زیاده ای دیده می شود که از حیث
 وزن و قافیه کافیه به یکدیگر شباهت دارند - احتمال دارد که شاعری در سرودی شاعر
 دیگر اثر آفریند اما گاهی می نماید که یک وزن و قافیه حتی یک فکر آید و آن
 اطلاع از یکدیگر نگفت باشند - در باره غزلیات حافظ و اقبال کرده وزن
 و قافیه به یکدیگر شباهت دارند بطور قطعی و یقین قضاوت ممکن نیست و بدستی
 نمیتوان گفت اقبال در تمام اشعار از حافظ تقلید کرده است بسیاری از
 غزلیات اقبال از لحاظ فکر و مضمون به غزل های حافظ خیلی نزدیک اند اینک
 به نهایت اختصار به منظور نمودن شباهت های بین آنها آورده میشود :

حافظ :

خیزد کاسه ز آب طربناک انداز پیش ازانی که شود کار سرخا انداز

اقبال :

سایا بر جگرم خلد نمک انداز دیگر آتش و قیامت کف خاک انداز

حافظ :

روشن پروردیست زینت من خاک هست بر بصری زینت

اقبال :

سر خوش از باره تو خم نمی زینت مستین تو شیرین سخن نمی زینت

از شواهد فوق معلوم میشود که غزل های حافظ و اقبال از روی لفظ و معنی
 و شکل و اسلوب شان به هم شباهت دارند - حیثاً بهمین حالت دارند که
 دیگر اقبال نیز مثلاً به می گنیم - قسمتی از اشعار حصه سوم پیام مشرق اقبال

که غزل های او را تا سال ۱۹۲۳ در سیگور در تیج حافظ گفته شده است بی سبب نیست که شاعر با این حصه پیام شرق می باقی سر لوح گذاشته است به نظر علت اصلی در این گونه غزلهای آمیخته از هر چیزی پیروی کردن اقبال است از حافظ بدین گونه که قهرمان لریکی حافظ هم بمثل قهرمان لریکی او از ترتیب نامساعد محیطش بفریاد شکایت میکند بلکه آنرا تغییر دادن دنیای سازگار بوجود آوردن میخواهد در لریکه حافظ عقیده های اجتماعی - سیاسی - فلسفی - حیات دوستی - خصلی پر سوز و خوشبینانه پیدا شده اقبال به پای حافظ رسانیدن غزل را بهر بزرگ می شمارد - بنابراین همیشه در هر می حافظ را بجا آوردن غزلهای دل آشوب و در این واسطه بنگارداشتن عصبه نامی او سعی و کوششی نمایه بشاعر به داستان خود گفته بوده است که بعضاً روح حافظ با روح او به یکدیگر پیوسته است و در آن گونه موقعی بطرز حافظ شعری سر نهاده است به نظر اقبال در ایجاد کردن غزل طرز شاعری حافظ را دوام داده است - اقبال علی حافظ فعالیت شاعری اقبال را محدود نموده بلکه آنرا گسترده تر نموده است و برای یافتن موضوعهای پر مضمون و شوق آور با او در رسانده است - با در خطی آثار شاعری دیگر سخنرانی است و داستان معنی شبلی نعمانی نیز تا اثر حافظ را به همین شبلی اعتراف نموده است که :

گر خداوندی بوسه دهد و تقسیم سخن بنده کی حافظ شیرازی بایست کرد
محمد حسن سر نهاده نیز در شرفا کسی محقق به اسلوب حافظ و پیرو اوست آنگاه که گوید :

خداوند اگر سر نهاده می بود حافظ ز جام بخودی سر شام اشب
هم سبب انصاف و تقصیر به نشر درین مورد گوید :

چون پیرس پیر آرشاخ نباشد
برای شادی روح در حافظا
نشسته حتی چنان مخلص و دلداد
اشعار حافظ گردیده است که او را در اقلیم سخن
بر وجه خداوندی برآوردده است :

ساقی به کیمبر مسل و خدا حافظ بدشت شعر ندایم کنیم یا حافظ
بجان خود لب گلگون جام بر نیخواه دعای نشسته و آیین کنیم یا حافظ
شاعر فارسی سرای بنگار شهید محمد آزاد جهانگیر نگری اعتراف میکند که :
چون ندانیم به خطی حافظ آزاد کلک با نیز زبانی دستانی دارد
یکی از استادان نظم فارسی عصر است پس نظام تمام در گرامی جانند هر
نیز از پیر و انراستین حافظ است او در بسیاری اشعارش به حافظ جواب
گفته است و برخی از اشعار او را تفسیر کرده است :

آه و ایام مطلع حافظ درین غزل در ذوق عارفان نمکین شد کلام ما
ساقی بنوا بدید برافسند جام ما مطرب گو که کای جهان شد بکام ما
با توجه به شرای جوابیه سخنران فارسی سرای سنده دستان و متعجب آن بود
تایید و ردیف و شباهت های لفظی و فکری می بینیم که حافظ چه در تاجیکستان
و چه در سندهستان شهرتی بنحایت بزرگ پیدا کرده در بین مردم محبوبیت و شهرت
تمام دست آورده است - سخنران بزرگ چون حافظ به چو قوت نمی نیرد و در
بین مردم همیشه مستند :

زنده و جاوید ماند هر که گو نام زیست کز عجبش ذکر خیزنده کند نام را .

دکتر شریف حسین قاسمی، دانشکاه ملی

روابط ہندو ایران از دیدگاه نفسرو

اولین بحث دیردانشمند و روشنفکر ہند مستقل و آزاد پانڈیت
جواہر لعل نہرو چند کتاب نوشتہ است . زندگی من ، نگاہی بہ
تاریخ جہان و کشف ہند از جلد مشہور ترین آثار اوست کہ معمول
و در انہای زندان آدمی باشد . در ہر این کتابہا اشارہ ہای زیادی
بہ تاریخ و فرہنگ مردم ایران شدہ است . از کتاب
زندگی من بہ ست پیادہ کہ نہرو در خانوادہ ای متولد شد کہ با آداب
و سنن ایرانی کہ در آن وقت در ہند معمول بود ، آشنائی کامل
داشت . باید یاد آوری کنم کہ ہمین آداب و سنن ایرانی وہ تعبیر و
فرہنگ ایرانی در ہند در زمینہ فرہنگی نقش قابل ملاحظہ ای را بازی
کرده است . فرہنگ ایرانی و فرہنگ ہندی بعد از تماس
طولانی در ہند منجر بہ ایجاد فرہنگ جدید و مطبوع
گردید کہ ما ہندیہا آنرا فرہنگ مشترک می نامیم و بہ اہمیت زیادی

برایش قابل هستیم - جوایز لعل نهد و ساحت و رداخت همین
 فرهنگ مشترک بوده اگر به تاریخ نهضت آزادی خواهی
 بسند نگاهی بفرماییم. باستانی به این نتیجه میرسیم که اتحادی که
 ما بین تمام بنده پیدا برای حصول آزادی بعمل آمد و قدرت فداچی
 بریتانیا را داد و کرد تا بنده را ترک بگوید و یکی از پایه های آن
 همین فرهنگ مشترک بود. نبرد اجمیت و مناسبت
 این فرهنگ مشترک را بخوبی می شناخت - ادعای سخنرانی می
 که بن سبت زاده روز مولانا ابوالکلام آزاد در وادی نو ایراد نمود
 و باره اجمیت این فرهنگ مشترک چنین اظهار نظر کرد که :
 « مولانا در نهضت با مقامی خاص داشت و پیش از هر کس
 دیگر مظهر ترکیب عالی فرهنگی بشمار میرفت که بنده همیشه در تلاش
 آن بوده است او با کمک داد تا از تنگنای ناسیونالیسم برین
 اسیسم و نظریه وسیع تر پیدا کنیم » .

چون فرهنگ ایرانی تاثیر زیادی در زندگی عادی بنده
 گذاشت - بنا بر این نبرد بدستی تصمیم گرفت که تاریخ و فرهنگ
 ایرانی را مورد مطالعه قرار دهد زیرا که بدقتش کشف بنده بود. او
 میدانست که برای شناسایی بهتر بنده لازم است عواملی
 را شناخت که در تشکیل زندگی بنده نقش قابل ملاحظه ای
 را ایفا کرده است .

در نتیجه او تنها همان جنبه‌های تاریخ و فرهنگ ایران را
را مورد مطالعه عمیق قرار داد که در زندگی بسندی تأثیری
نداشتند.

قبل از اینکه روابط هند و ایران را از دیدگاه هنر بررسی
کنیم، مناسب است نظر هنر و درباره خود تاریخ، فرهنگ
و مطالعات اجتماعی را برای خوانندگان گرامی فصل کنم تا بتوانیم
اطلاعات هنر را با نگاهی بهتری ارزیابی کنیم. هنر و درباره علاقه
و وابستگی خود با مطالعات تاریخی میگوید که:

کثر موضوعیت که باندازه خواندن و شنیدن و گاهی هم حرف
زدن در باره تاریخ برای من جالب باشد. اعتراف می‌کنم
که من خود یکی از دستیاران و مشتاقان تاریخ هستم و نه
از محققان و متخصصان آن.

هنر و جای دیگری میگوید که: برداشت یا تاریخ مزاج
می‌شود و من و دیگران نه فقط مجذوب جریان آن می‌گرد
د و نه فقط به آن علاقه مند می‌شود بلکه می‌کوشد از آن الهامات
و اطلاعات و فهم حوادث یا مجموع همه این خبرها را
کسب کند. و در این مورد باز توضیح میدهد که:

من تصور میکنم که تنها راه خواندن و نوشتن فهمیدن تاریخ است
که تصویری از یک جامعه زنده را که مشغول فعالیت‌های خود میباشد، در نظر می‌آورد.

و تصویری از تمام جهات نیک و بدی که انسان دارد و توحیدی که در طبیعت و
 شرف و کمال یا در جهت دیگران روی میدهد، با آنها میباید
 برای این منظور نبرد معتقد بود که دو چیز لازم است، یکی طبع
 اطلاق و قی و هر چه بیشتر از جزئیات و دیگری تکیه فکر و ذهن روشن بر
 ارتباط ساختن و پیچیدن حوادث تا بتواند این جزئیات را بصورت کلیه
 بکار برد و با آنها تصویر زنده و جاندار را بوجود آورد.

نبرد آنچه در باره تاریخ ایران و یا فرهنگ ایرانی نوشته، بیشتر آن
 در دو اوّلش یعنی تگاهی به تاریخ جهان و کشف مذهب گنجینه شده - در باره کتاب
 تگاهی به تاریخ جهان، خود نبرد توضیح میدهد که:

"من میخواهم یک رشته بزرگتر و طولانی تر فکری داشته باشم. و باین جهت
 تگاهی به تاریخ جهان را نوشتم. من این کتاب را طوری نوشته ام که بتوانم
 گشودم و قرن خودم را در دورهای واقعی تاریخ جهان ببینم و بفهمم. کتاب
 من هیچ وجه یک کار عمیق نبود اما چهارچوب و قالبی از تاریخ جهان را بوجود آورد
 نبرد میگوید که وقتی این چهارچوب بزرگ را بدست آوردم میتوانستم
 دقیقتر و عمیقتر خود بنگرم و باین جهت کتاب کشف مذهب را نوشتم. در این
 کتاب خود را بر روی تاریخ گذشته کشورم و داستان تکامل پیشرفت
 متمدن گزاشتم."

بعد از این مقدمه لازم، باید عرض کنم که جواهر فصل نبرد تاریخ
 ایران و روابط مذهب و ایران را با آشور و یهودیه شروع میکند که بعد از آن

هندیان نظام حکومت را بدست گرفتند و تا دو سست سال حکومت کردند
 نهر در باره سو فقیتهای نظامی و قضائیهای کشور کشائی آنها بحث زیاد
 نمیکند ولی در دوران رفاه و آسایشی اشاره میکنند که هندیان موجب
 آن شده بودند - نهر و میخواست برارای برای آینده هند در نظر گیرد
 میدانست که در هند پروان مذاهب مختلف بر سر میزد، بنا بر این بهترین
 سیاست برای هند سیاست نیکولارسم یعنی احترام به همه ادیان میباشد
 در نتیجه او از روزنه تاریخ هندیان دید که آنها را برابان و
 حکمران متقدم و با فرهنگ بوده اند که نسبت به معتقدات دیگران بمبار
 رفتار میکردند و اجازه میدادند که مذاهب و تمدنهای مختلف
 رونق و رواج داشته باشند «نهر و این حقیقت را هم بازگو کرده
 است که مذاهب هندی هندی که زردشتی بود، با مذاهب قدیم و آریه
 و ادائی هند نزدیک بود و این هر دو نژاد و مذاهب یک ریشه مشترک
 داشتند، و زمانی هر دوی آنها در سرزمین اصلی آریائی نادر بر جا
 که بوده است، مشترکاً زندگی میکردند و اصطلاحات تاریخ نهر و
 را با این حقیقت هم آشنا ساخته بود که هنرهای دوره هندی هندی ایران
 با هنرهای دوران موریای در هند تماس داشته و در آن اثر گذاشته
 است. در باره تماسهای فرهنگی و سیاسی این دوره، نهر و یادآوری
 میکند که

در تاریخ هند آن دوران را گاهی اوقات بنام دوران زردشتی می نامند

و نفوذ آئین زردشت ظاهر آید از زمان درمید زیاد بوده است
 آئین ستایش خورشید نیز در هند مورد تشویق قرار میگرفت.
 دستگاه دولتی هخامنشی بدست اسکندر مقدونی پیچیده شد و
 ایران نامی که کوهانه زیر حکومت یونانیها قرار گرفت. خلافت ساسانیان
 یونانی بار از ایران بیرون راندند و ناسیونالیسم شدید و متجاوز ساسانیان
 نمی پسندید و محققان است که این ناسیونالیسم خشن ساسانی هم کوه تبیین
 بود و نسبت به دیگران مدارا نداشت و بهر حال ایران در این زمان با
 هند که تحت فرمانروائی خانواده گوپتا بود و تمامهای فرهنگی هنری داشت
 هند در نقاشیها و مجاریهای بسیار کمی که از دوران ساسانیان بدست
 رسیده و پیر از زندگی و حرکت است و در تصویر و یواری فارابی
 آجانداد هند شباهتی محسوس را شاید ندید که داشته است در همین دو
 سفرای هم باین ایران و هند مبادله شده اند.

عربها ایران را در زمان ساسانیان مسخر کردند ولی نتوانستند
 مردم ایران را بخود شبیه سازند و مانند سوریه و مصر در خود تحلیل ببرند.
 هند و این مسئله مهم تاریخ ایران توجه میکند که بعد از عربها امپراطوری ای مقدور
 در ایران تشکیل شد و بعضی از اینها غیر ایرانی مثلاً ترک هم بودند ولی مسلمان
 و فرهنگ ایرانی با وجود این تفسیر و تحولات عظیم مدامت داشته
 است.

هند و عیش و چنین بیان میکند که هنر ایرانی با فاکت و طبیعت و مناظر ایرانی

بشکلی دارد و بنا بر این با وجود تمام شکست ها و ناکامیها عنصر ایرانی پدید
گرفته است .

و عقیده نبرد تاریخ هر چهار را در ایران بررسی میکند بدستی میزند
که تمدن عرب تا اثری فوق العاده در ایران داشت و اسلام در
ایران هم مانند هند یک حیات تازه برای فعالیت های هنری ایجاد کرد
و هنر و فرهنگ عربی هم تحت نفوذ و تاثیر ایران واقع شده و هند
سومین بار آوری گنم که این حیات تازه در فعالیت های هنری در هند
از طریق ایران رسیده بود .

بعد از اشاره آلی در باره حکومت های غزنویان ، سلجوقیان
و خاندان سیان و حملات و حشانه مغولان به ایران و سرزمینهای دیگر
هنر و تاریخ در نشان فرسنگی صوفیان را بیان میکند که تا دویست و بیست سال اداره
چهار دوره دوران عصر طلایی هنر ایران نامیده میشود . هنر و بدستی
فنیسده بود که تا این دوره فرهنگ ایرانی در مناطق وسیع
و پهنای آن ترکیه در عرب تا هند در شرق گسترده بود . زبان فارسی
در این اطرادی مغول هند و بطور کلی در آسیای غربی زبان فرهنگ
شمرده میشد و مانند زبان فرانسوی در اروپا بود . هنر و این حقیقت
را هم اظهار نموده است که در دوران تیموریان هند روح قدیمی
هنر ایران در ساختمان تاج محل در شهر آگره یک اثر جاودیه آن را
وجود آورده است .

جواب اصل نبرد روابط تیموریان هندی با ایران صفوی را بجم لازم
دانست بیان کند تیموریان هندی و صفویان ایران نزدیکترین ارتباط را داشتند
و در نتیجه این ارتباط نزدیک بقول حمزه و دانشمندان بجهت
شاعران و هنرمندان بطور منظم از مرزهای ایران بیگانه شدند و از جستجوی
شهرت و ثروت بدر بار پرستوه تیموریان هندی می آمدند .

بعلاوه خود این نظر حقیقت مندانه نبرد ، نفوذ فرهنگ فارسی بر هند را
روشن میکند که با تمام زبانهای جدید هندی پر از کلمات فارسی می باشند
این امر برای زبانهاییک فرزندان زبان سانسکریت باستانی میباشد
بدیهی است و مخصوصا برای زبان هندوستانی که خود مخلوطی از زبانهای
مختلف میباشد ، بسیار طبیعی است ، اما حتی زبانهای دراویدی جنوب
هند نیز تحت تاثیر لغات زبان فارسی واقع شده اند و انگلیسها تمام زبانها
هند را بشنود و تمام را بهاییکه هند بهار با بهایگان آسیائی مربوط میساخت صدور
کردند ، روابط با ایران ، هم در آن دوره تقریبا قطع شده بود ولی مخصوصا
زبان خود هم دیده بود که بنا بر تماس طولانی بین هند و ایران ، در
میان هندیان چه هند و چه مسلمان دانشمندان متعدد در اوان وجود
داشتند که دارای آشنائی و تسلط کامل بزبان فارسی بودند . خلاصه اینست
نبرد با مطالعات عمیق تاریخ با این نتیجه درست و حقیقی رسیده بود که :

کثره ملی هستند که با اندازة مردم هند و مردم ایران از لحاظ اصل و
نسب در طول تاریخ ارتباط نزدیک با هم داشته اند ، این جمله نبرد
در باره روابط هند و ایران امروز ضرب المثلی شده است و نبرد بعد از
استقلال هند بعنوان نخست وزیر این کشور بزرگ می کرد که روابط نزدیک هند و ایران

را اینها کند و ما شاید این حقیقت را ندانیم که اینها از دستهای هم با ایران مناسبات
زیادتی دارد و امید داریم در اینده هم دوستی با اینها با ایرانها
زیادتر و صمیمانه تر شود.

علامه به اینها خبر و به جهتگی اینها از روی کتابهای ادبستانی
ایرانی در یکصد و ای هندی اشاره می کند و یاد آوری شود که در ادبستان کتاب
مفرد زراشتی های ایرانی که نوع توصیف با اشارات از نواحی شمال
هند است و همچنین در یکصد و ای که کتاب مقدس هندون و یادگار دوران
دانی است، با ایران اشاراتی شده است. خبر از این حقیقت تاریخی
نیست که ایران و نواحی شمال هند از قدیمترین ایام و پیش از سلسله
خاندانیان نسبت بیکدیگر علاقه داشته اند.

نقل اشعار حافظ
پرسور ولی بحق انصاری
و انشاء بکلمه

بتوسط :

عرفی شیرازی

حافظ شیرازی یکی از مهمترین و مقبول ترین شاعران جهان است
که هم شرق و هم مغرب را تحت تاثیر خود قرار داده است. نسخه های
بی شماری از مجموع اشعار این گوینده بزرگ نه تنها در کتاب های
بزرگ و محکم جهانی بلکه در مجموعه ای شخصی هم نگهداری می شود
حسن قبول درواج شعر حافظ بیان در جبر رسیده که نه تنها در ایران بلکه هم
در هندوستان یک نسل پیش هیچ سواد خوانی پیدا نبود که همراه با سعدی، نظامی
و امینی دانست و نیز هیچ خانه ای وجود نداشت که آن ها نسخه ای از دیوان
حافظ یافته نمی شد. از سال ۱۷۹۱ میلادی هنگامی که نخستین بار چاپ
دیوان حافظ تحت نظارت آقای ابوطالب خان اصفهانی متوطن به
لکهنو از کلکته انتشار یافت، تعدادی زیادی از مجلدات آن کتاب
در هندو ایران و ترکیه انتشار یافته، تاکنون این کیفیت نیز ادامه دارد
در گذشته و حال علاوه بر چاپ های معمولی، بعضی از اهل فضل و دانشندان
بزرگ مثل آقای عبدالرحیم غفاری، محمد بن عبدالوهاب قزوینی، -

دکتر قاسم غنی، پیران بختیاری، ابوالقاسم انجوی شیرازی
 مسعود فرزاد، دکتر محمد رضا جلالی نایینی، دکتر نذیر احمد، دکتر پرویز تاتل
 خانری، دکتر رشید عیوضی، دکتر اکبر هرزدی و غیره به صورت گروهی
 یا فردی هم خودشان را به ترتیب تنظیم و طبع کردن نسخه های
 دیوان حافظ مصروف داشتند. در نتیجه آثارهای ایشان بعضی از نسخ
 های مهم دیوان حافظ به دست آمد، اما بدینجهت هیچ کدام از نسخ های چاپی
 کاملاً با جسم مطابقت ندارد. قد قهرمان نسخ های چاپی بتوسط ابوطالب
 خان دیبانشی نوکشور و ناشران دیگر که در این استان بطبع رسیده اند
 است بر تعداد زیاد از نوع اشعاری که توسط دانشمندان معاصر ایرانی
 به عنوان ابیات و اشعار الحاقی یا جعلی تلقی می شوند، و بدین ترتیب
 در چاپهای اخیر که در ایران به طبع رسیده آنگونه اشعار را از دیوان
 حافظ خارج کرده اند به عنوان نمونه آقای عبد الرحیم خلفانی که بر بنای
 نسخ خطی خود که در سال ۸۲۷ هجری قمری استنساخ شده بود،
 نسخ چاپی دیوان حافظ را اولین بار به طبع رسانید و تعدادی زیادی
 از اشعاری را که در نسخ نوکشوری و دیگران وجود داشت به عنوان
 اشعار مردود و جعلی از نسخ چاپی خود خارج کرده نسخ دیگری که پس
 از می و شش سال از درگذشت حافظ کتابت شده بود توسط علامه
 بزرگ محمد بن عبد الوهاب قزوینی و دکتر قاسم غنی بار دیگر به چاپ
 رسید، این چاپ نیز دارای تعداد زیادی از اشعاری است

که چهل تنی می شد یا احوالت آن مورد تردید بود - دانشمند دیگر دکتر خانلری
چاپ دیگری از این اثر را در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی به طبع رساند این
چاپ منی بوده بر دیوان حافظ که در سال ۸۱۳ هجری برای یکی از احفاد
نعمیر به نام اسکندر بن عمر شیخ کتابت شده و در موزه بریتانیه نگهداری
می شود این نسخه به توسط آقای یحیی یمنوی گردآوری شده و این چاپ
اگرچه مشتمل است بر اشعار مستند اما چنان که دکتر خانلری اظهار می
دارند، تنها یحیی از اشعار حافظ را شامل می شود - چاپ دیگر از این
اثر توسط آقای پژمان بختیاری هم به طبع رسیده است که در
آن اشعاری هست که اکنون اشعار چاپهای خلخال و قزوینی چهل تنی هستند
از - بر فسور نذیر احمد با همکاری دکتر محمد رضا جلالی نایبی چاپ خود را
در سال ۱۳۷۱ میلادی انتشار دادند این چاپ مبتنی است بر نسخه
قدیمی که در سال ۸۴۲ کتابت شده است و در کتابخانه شخصی بنام
سیب‌اشم علی بنزوش از اهالی گورکچید در استان اترپردیش هند
نگهداری می شود، در این چاپ نیز بسیاری از اشعاری که در چاپهای
دیگر به طبع رسیده بود وجود ندارد علاوه بر نشر این به نسخه‌ها که
به یکت از آن مبتنی بر نسخه همی است تقاضای دیگری جهت
بازسازی و تجدید دیوان حافظ م سرآمده است چنانکه آقا سید
فرزاد چاپ خود را مبتنی بر نسخه خلخال و بر نسخه چاپی قرار داده است
قدیمترین نسخه از میان همه نسخه‌ها همان نسخه‌ای دکتر خانلری نیست

در درجه یعنی اصل مشکوک و مردود توزیع کرده اما با سه قاشق که
 گردنی توان گفت که تقسیم کار در درجه کارها درست است زیرا
 برخی از اشعار که در آنرا مشکوک و جعلی تصور می کنند در برخی از قدیمترین
 نسخه ها وجود دارد که دکتر رشید میوهی چاپ خود را بر آن استثنای قرار
 داده بدین ترتیب خرابی که به مصراعهای زیر آغاز می شود توسط
 آقای نسبه زاد مشکوک و جعلی تلقی می شود اما آنجا که چاپ مهم پر ضحی
 نیز از احمد و دکتر رشید میوهی یافته می شود حتی یکی از آنها را غل الذکر
 در نسخ کلام از درجه بندی ساخته به سود فرزند خود ندارد.

- ۱- پایدار و نوازم شکری است با شکایت
- ۲- عشق تو نبال حیرت آمد
- ۳- ای پسته تو غنچه زنده بر حدیث قند
- ۴- هزار تشکر که دیدم بجا مینویشت باز
- ۵- بر نیاید از تنهای بخت کامم به نور
- ۶- زبان خامه ندارد سر بیان ضحی
- ۷- ای از فروغ رویت روشن چرخ دید
- ۸- ای ز شمع عارضت گل کرده خوی

علاوه بر بهترین و قدیمترین نسخه های ایرانی بر آن استثنای

است ، بعضی از نسخها هست که از ارزش و اهمیتی خاصی برخوردار است
یکی از آنها نسخه ای است که مقاله حاضر بدان بستگی دارد این نسخه
اگرچه چهارصد سال قدمت دارد ، بدین معنی مهم است که توسط شاعر
برجسته ای به نام مسیدی یاسید ، محمد بن زین الدین متخلص به عرفی
شیرازی کتابت شده که خود بنیان گذار سبک بوده است که به
نام سبک هندی معروف گشته است و در باره او عبدالباقی نهندی
صاحب اثری به قرار زیر نظر میداد :

« شاعر بلند سخن و کامل فن صاحب فطن ، مخترع طرز تازه ای
است که در الحال در میان مردم مقبر است و مستعدان و سخن سنجان
و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تمجید او نمایند . چندان ابرار
سایانی غریب و مضامین عجیب در ابیات عارفانه عاشقانه که او کرده
هیچ کس ننکرده و این طور شهرتی که او را به هم رسیده به هیچ کس از
امثال و اقربان او را به هم نرسیده و نخواهد رسید . چه امثال و اقربان
که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ
نظمی را در زمان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی
نبوده شهرت او به جایی رسیده بود که دیوان غزلیات و قصاید او
سخن سنجان و نکته دانان تعویذ و آبر بر بازوی خود بسته شب و روز
با خود همراه می داشتند . »

عرفی به جهت تکبر و خود بینی و سواد نسبت به سحرایشین از نوع

خاقانی و انوری و نظامی شاعری رسواست اما او حافظ را با کمال احترام
می نگرد ، چنانکه از قطعه زیر وی روشن است :

صبح عید صیبا بر غبت عرفی
که حسن شاد صحن زدی گرفته طرا
بهرم میر مصلی صلا بکام زدم
که هست ملجا و خلد برین عزت نذر
باگرد مرقد حافظ که کعبه سخن است
در آمدیم به عسرم طوا در پرواز
ز صبح که یه طوفانی از هوا می صفا
بصحن کعبه مصلی فلک دم از شیراز
گذشت در دل عرفی به طرف
ز بسکه ریخت فردا که با خون در

عجب نیست که بهترین راه برای ستودن حافظ که شاعر متقدم
و موهبت ادب است ، عرفی تقسیم گرفت تا « منتخبی » از دیوان حافظ
به قلم خود تهیه کند . و بدین ترتیب وی هم نموده ای از هنر خوشنویسی
و خطاطی را بیاورگار کند ارد چنانکه عبدالباقی نهاده ای در دیباچه اشکات
عرفی ، که بتوسط سرانجامی اصفهانی جمع آوری شده ، بیانات زیر را

اطهار می دارد :

«... و مولانا عرفی بعضی سقده تا علی را علی ننوده و کتب میثبات عالی
نموده و خط نسخ را بجای تنگ نویشت و در موسیقی داد و از بقده
مع و خوف داشت ...»

و ناظم تبریزی صاحب نظم گزیده تم در دیباچه کلیات عرفی که خود
جمع آوری کرده آنرا مورد توثیق قرار داده است. تا آن درجه
که سقده اعلیت نشیوه نویسنده کی بسطی دارد. این امر به دو طریق
محقق می شود :

۱. ترقیم که در آخر صفحه سقده اعلی زیر بحث یافت می شود.

۲. معادل با نمونه دیگری از دست نوشته های عرفی

در مورد ترقیم اول ترقیم زیرا که چه به شکل شده باز هم آنرا می

توانیم. این نکته نشان میدهد که آن توسط محمد عرفی بن زین الدین

مروج کتابت شده و علی طریق المکاتبه بید المذهب الراجی بخانی لاهور

ابن العنود زین الدین محمد عرفی ... این ترقیم بطور روشن نشان می دهد که

آن نسخ توسط عرفی کتابت شده.

در مورد نکته دوم یعنی معادل با نمونه دیگری از دست نوشته عرفی

می توان گفت که در کتابخانه مجلس سنا در ایران نسخه ای هست از دیوان

عرفی که قبلاً مال شاه اردوان دکتر مهدی بیانی بوده و ایشان در صفحۀ اول

آن نوشته اند :

«مسوده دیوان عرفی که خط به خط عرفی است ...»

این نسخه پیش نویسی پاک نشده از مجموع آثار عرفی به نظر می رسد. بدین
 شکل است بگویم که این نسخه بخط عرفی است اما اصلاحاتی که در آن دیده
 شود بصورت همان خطی است که در آن نسخه زیر نظر دیوان حافظ کتابت
 شده. بدین قرار شباهت خط اصالت هر دو نسخه را مسلم کرده است.
 بدین ترتیب نسخه زیر نظر از به جهت مهم است.

۱۰. این تنها دیوان یک شاعر مهم است که توسط یک شاعر
 مهم دیگر کتابت شده. بدین است که یک شاعر بزرگ بطور بهتر
 درمی یابد که کدام منظومات و اشعار جعلی است که نامحلی. و از نسخه که دارای
 اشعار جعلی باشد نسخه خود را کتابت نموده.

۱۱. این نود و یک است از خوشنویسی عرفی که در باره آن
 عبدالباقی نیاوندی اشاره کرده (ولو که نستعلیق است نسخ نیست)
 ۱۲. باستانی بعضی از اشعار - بوشه غزلیات - اشعاری که

در آن درج گردیده همان است که پس از تحلیل و بررسی آن مسعود
 فرزند آن را اصلی خطی کرده و در میان آن چند منظومات و اشعاری است
 که فرزند آنرا اشکوگ یا جعلی تصور می کند، چنانکه قبلاً ذکر شده، آنها اشعار
 هستند که بطور مساوی در دیگر نسخه های خطی یا چاپی دیوان حافظ یافت
 می شوند، بدین قرار اشعار باقی مانده که تاکنون توسط چاپهای مهم مثل
 آنچه که پرغور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به چاپ رسانیده مورد
 توجهی قرار داده نشده، چه بسا روزی اصالت آنها تأیید شود.

حالا شرح مختصری از نسخ بقرار زیر داده می شود :
 این نسخه شامل ۲۱۹ ورق است از آن جلد ۱۸۵ ورق نخستین
 آن مشتمل است بر ۵۶۵ غزل و پس از آن شصتیست که چنین آغاز
 می شود :

الایا آجوی وحشی کجائی مرابا تست بسیار آشنائی

و پس از آن ساقی نامه ای نقل می گردد با این آغاز که :

بده ساقی آن می که حال آرد کراست فزاید کمال آرد

این اشعار که بر برگ ۱۹۱ پایان می رسد ، در مدح سلطان منصور
 است . فرزند درشید عیوضی هر دو اصالت این اشعار را مورد تشکیک
 قرار داده اند . بعد از ادراک ۱۹۳ - ۱۹۲ ترکیب بندی وجود ندارد
 که به شرح زیر شروع می شود :

ساقی اگر تهری می هستی جز باده میار پیش ماستی

این هم درستایش شاه منصور است ، اما بقول فرزند جلی است
 ولی درشید عیوضی آن را در چاپ خود به تنی بر نسخه آن نقل کرده لذا

اصل بودن این ترکیب بند محقق است. پس ازین ترکیب بند از
درق ۱۹۰ تا ۱۹۴ ترجیح بندی است که به بیت زیر آغاز می شود:

ای داده بباد دوستداری این بود وفاد عهد و یاری ؟

معمود فرزند این ترکیب بند را جعلی تصور می کند رشید عیوضی آن را
در چاپ خود نقل نکرده. اما در قدیمیترین نسخه ای چاپی نوکشور یافته
می شود. بعد از برگ ۱۹۶ سسلی آغاز می شود بدین صورت :

در عشق تو ای صنم جانم کز هستی خویش در گمانم
هر چند که زار و ناتوانم گردست دهنه از جانم
در پای مبارکت فشانم

این اشعار هم در چاپ رشید عیوضی نیامده و معمود فرزند آن را جعلی نگاه
دارد این اشعار در چاپ نوکشور آمده است، لذا ممکن است اصالت
آن ضبط محقق گردد که پاره ای از نسخه ای قدیم دیوان حافظ کشف شود
از درق ۱۹۷ سسلی آغاز می شود که به درق ۱۹۹ به پایان می رسد.
این سسلی در مدح امام هشتم امام رضا هست و به شعر زیر شروع می شود:

دوشنم در طواف روضه خیر الامم شاطط انوار است آن امام ابن امام

اما این سده در چاپ نو کشور وجود دارد و نه در چاپهای
که توسط دکتر نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به طبع رسیده و مسعود فرزند
آزاد کتاب خود به عنوان جعلی آورده است چنین به نظر می رسد که حافظ
چون به مشهد فرستاده امکان است که این نظم جعلی باشد .

از ورق ۲۰۰ قطعاتی آغاز می شود و به ورق ۲۱۰ به پایان می رسد
تعداد مجموع آنها ۵۱ قطعه است . در حالی که در چاپ دکتر نذیر احمد
تعداد آن تنها ۱۸ قطعه است و در چاپ نو کشور ۱۱ ، در چاپ
رشید عیوضی ۱۳۷ علاوه بر آنکه ۳۶ قطعه مشکوک و ۲۹ قطعه جعلی
تلفی می شود . در میان این ۵۱ قطعه ۳۲ قطعه از نوعی است که مسعود
فرزند آزاد اصل تصور می کند - ۱۱ قطعه بر طبق نظراتشان مشکوک است
و شش جعلی است و سه قطعه دیگر از نوعی است که در هیچ یک از نسخه
های مسعود فرزند وجود ندارند . از میان قطعات مورد شک پنج
قطعه در چاپ نو کشور یکی هم در چاپ نو کشور و هم در چاپ عیوضی
یافت می شود و شش مورد در هیچ جایافت نمی شود ، از میان شش
قطعه مشهور به مردود تنها یک قطعه در چاپ نو کشور وجود دارد ، و
باقیمانده در هیچ کدام نسخه ای چاپی دیده نمی شود . از سه قطعه ای که
در هیچ کدام از درجه بندیهای فرزند یافت نمی شود ، یکی در چاپ
نو کشور است و دو با نخستین اشعار زیر در هیچ کدام نسخه ای چاپی
وجود ندارد :

چو دودمان در این خاکه ان دنی ز بهر دودمان از پر مضطرب
خسرواگوی خلک در خم چکان تباد راحت کون و مکان عرصه مید تباد

این بخش قطعات ر مثنوی کوچک هم در بین خود دارد که با
اشعار زیر آغاز می شود :

۱. درین وادی بایگ نیل که صد سن خون مظلوما بیک

۲. سنگ بران آدمی شرف که دل مردمان بسیار دارد

۳. هر که آمد در جهان پر ز شور عاقبت می بایدش رفتن مجبور

در میان این ر مثنوی ، مثنوی ادلی در درجه اصل هست
و دوم سوم برترتیب به عنوان مشکوک و مردود است اما این مثنوی
سوم در نسخ و نوکشتور هم موجود است .

بخش رباعیات از ورق ۲۱۱ آغاز می شود و به ورق ۲۱۹ ختم
می گردد . تعداد این رباعیات هشتاد و نه است در حالی که در تمام
نوکشتور تعداد شان ۱۹۱ است و در چاپ رشید عیوضی بیست و هفت
و در چاپ دکتر تذری احمد بیست و شش است و در چاپ ستود فرزان

تعدادشان ۲۳۴ است (۳ اصل ۴۱ مشکوک ۸۹ مردود ۱۰۴)
 تا آن جا که قصائد و غزلیات از مهترین انواع شعر فارسی بشلی
 دارد این نحو نیستل نیست بر هیچ تکیه از اشعار نوع اول - تعداد مجموعی
 غزلیات پانصد و هشت و پنج است - در میان آنها بر طبق مسعود فرزاد
 سی و هفت مشکوک و سی مردود است - (تعداد غزلیات مشکوک
 و جملی در چاپ فرزاد بر تریب پنجاه و یک و چهار صد و نود است) - بعضی
 از این غزلیات که مشکوک و جملی شهرت دارد در پیهای مهم دیگرند
 می شود بدین جهت بطور قطعی نمی توان گفت که ام یک از آنها جملی یا مشکوک است.

دکتر ستیاند باوا

نقوذ حافظ در پنجابی

پنجاب مرکب است از دو کلمه فارسی پنج و آب و تنها استیلا بی
می باشد که اسم فارسی دارد. از این کلمه می توان پی برد که فارسی در هر جنبه از
سازمان پنج دو زبان از جمله فرهنگ و دانش و مجریه و عدلیه رخنه کرده و پیش
گفت پنجاب نخستین گاهگاه حمل و روان مسلمان بوده و بسیاری از امرا و لشکریان
و روحانیون و تجار و پیشه وران و سخنوران فارسی زبان در پنجاب ماندگار شدند
زبان فارسی ایشان به همراه خود فرهنگ و ادبیات و علوم و فنون ایرانی را آورد
و زبان عزیزان ما دو سست سال پیش فارسی زبان اداری در پنجاب بود. آن
در نتیجه گفتار و اشعار شعری فارسی طی قرون در شنوندگان و نویسندگان
پنجابی تأثیر نمود و آثار منقلب ساخت. بویژه اشعار خواجه حافظ شیرازی
در انجمن پنجابی جایگزین شد. انقلابات گوناگون و طوفانهای حوادث و تحولات
عجیب و غریب در نا بود کردن نقوذ حافظ تأثیر نکرده و سینه های عاشاق حافظ
این جواهر گرانبار را از بر آسیب نپذیرد.

از صدای سخن عشق ندیدم شوهر
یادگار یکره درین گنبد دو بار بماند

خواج حافظ شیرازی بگفته خودش چنان دلش از عشق زنده شده که هیچگاه
نخه نبرد و آتش عشق پیوسته در دل او فروخته و دلهای محزون را روشن می سازد.
نقوض حافظ در فکر و اندیش و زبان و سبک تغزل پنجابی مشاهده می شود.
در صورتیکه پیش آشنایان ادبیات فارسی حافظ را شاخه او را از برگزیدگان فضل
و ادب و از شعرای نامور ایران می دانند بخودان پنجابی عاشق نام و کلام او بوده
و هستند، دیوان خواج حافظ زیست افزای منازل مجلل ثروتمندان و علم زوای
کعبه ای نقرای با سواد و با ذوق از مردم پنجاب بوده و کتابخانه های بزرگ و مجهز
ای خانواده نامحالی از این دیوان نیست.

حافظ در دوران حیات خود شهرت بسزائی کسب ننوده و تنها در ایران
فرزهای او درد زبانها بوده بلکه در هندوستان، ترکستان و عراق و عرب نیز
کلامش نقل مجالس بود. او عظمیان هند را از ده قند پارس، شیرین کام و درگاه
مهر قندی و سیستان کشمیری را برقص می آورد و دل پنجابیان را به دست آورد. او تنها
از آن شیراز ایران است بلکه از آن جهان است. او حافظ شیرازی است
ولی حافظ جهانی هم است.

شش اینگونه فکر حافظ در حضرت گوردانک نخستین پیوای بزرگ دین سیک
نقوض کرد چنانکه حضرت گوردانک نوشته است:
دین در خرقه امر تاضی نیست، در عهدهای درویش نیست، در خاستر

کو روی تن مالیده - در حلقه های گوش نیست ، دین در سرتراشیده نیست
 در ناقوس نیست - اگر بایسید صراط مستقیم را پدید آید از آرایش های دین
 پاک شوید .
 این افکار حضرت گورو نانک که مشمول سروده ایشان است فکر حافظ
 را بیدار می آورد :

نه هر که آئینه سازد سکندری داند	نه هر که چهره را فروخت دهری داند
کلاه داری و آئین سروری داند	نه هر که کفن گلچیناوه تنه نشست
نه هر که سر برآشند قلندری داند	نه هر که بار کمر ز مو اینجاست

بدر جای دیگر در سروده های مقدس دین سیک نوشته شده است :

لوک پکارا کرے دن رات	کزوت پوکی مانس جات
چھس تاه کچھ کرے چھپایا	بانہرھیکہ اتر مل مانیا
انتر بیا پے لو بھ سنان	بانہر گسیان دیوان انسان
گل پاتھر کیسے ترے اتھاہ	انتر آگن باھسر تن سواہ

این افکار همانند فکر حافظ است که نوشته :

واعظان کین جودہ در محراب و مرقی کنند
 چون بخلوت می روند کار دیر می کنند

منگلی دارم ز دانشمند مجلس نادرین تو بفرمایان چرا خود تو به کسری گنجد
گم گویا دور نیدارند روز و ادوی کاین همه غلب و فضل و کار و ادوی

مختار بزرگ پنجابی دارش شاه هم چنین نکراد و اثر فنا پذیر خود "هیسیر"
بر اند کرده می نویسد :

دارم شیخ دی مصل شیطانی دانی کیمیا را هیچول جانیدایان راهیان
چهره خودی استے ستھے محراب یای کیوں بریوں کفر کا هیان
انکے کدھ قرآن ستے بہن منبر کب اڈیو کر دیان پھسا ہیان
ایں طبع ستے پاک و اگر وہ واقف تھیں جانتے شرع کو اسیان

مختار پنجابی گجھای گشت و ترکیب و مطالب و مضامین از چمن شعر حافظ
چمن و در اشعار خود پرتره در غزل و مثنوی گلدسته بندی کرده اند و گل و بلبل و عشق
عاشق و معشوق و رند و نظر باز و خانقاہ و خرابات و طوطی و سالک و درویش و مرشد
مرید و زکس و دلا و پیری و صود و رفیق و غدار و بانگ و محراب و منبر و کن و آب و
شلخ و پخت و یار و دلدار و دلبر و سجاده و کمان ابروی جانان و خال و قد و
قامت و سمع و پرواز و ساقی و میخانه و صد باک و ترکیب دیگر از حافظ مستعار گرفته اند.
مثلاً شاه مراد که در قرن دوازدهم هجری می زیسته و از خود دیرہ اسمعیل خان
بود و بر سلطان باجوہ و خلیفہ سلطان نورنگ شاه بود قد و قامت و قیامت و تشریف
خال پایمال و شعلہ نور را در ابیات پنجابی خود بکار برده است .

او قریباً کائنات ہے یا شعلہ فوار کرات ہے
 او قریبیں ہے قیامت ہے اور ہجوم پڑی آتش جویا
 تیرے گھر کے پرانے خاں یا جس دیکھ کھریاں پیا
 یہ تو ہے اسم کا مصحف پر مسطور جویا

بند گزری تھی سرائی عرصہ فر پنجابی بائی صاحب بائی ویر سیلنگ کہ اور این
 ... خانہ پنجابی نامہ زیر تخت نفوس ان الغیب در شعرا می خود مہولہای طوطی
 و منظر و منظر را بکار بردہ است . قسمت بزرگ شعر پنجابی تغزل دار اور این بجز
 دانش و زبان و سبک آن نفوذ زیادی غزل فارسی را مشہود می سازد و در غزل کہ
 حاجی حافظ شیرازی سرود گویندگان ترا سیلنگ کرد . از جہد سخنوران پنجابی دو تن
 حافظ قصور و حافظ بر خردار و حافظ قادی . حافظ بر خردار از دوستای صوفی
 در شعر و سحر و دوران پادشاہی شاہجہان تولا شد مجموعہ آثارش محتوی پانزود
 کتاب میزان انواع حافظ بر خردار قبل از تقسیم پنجاب پیدا برد . حافظ بر خردار
 بزرگمات نفوذ فارسی حافظ شیرازی را در شعر پنجابی خود بکار بردہ است :
 مثلاً صباب و صنوبر و قات و درشن و نازک و صراحی و گل لالہ و بسیاری
 در ترکیب از این نوع .

حافظ قادی کہ در کتبہ حتی شیخان در بخش سیالکوٹ می زیست شعر او پیدائیت
 پادشاہ شہ نرسیدہ و میر . از کتابهای فارسی کہ مضاف نمود ذکر می در آیات
 خود نموده و رسم و زبان حافظ را نیز بردہ است مثلاً : مصرع است :
 « ترانہ الصبحین ایوان حافظ شیرین خسروان لکھ سنواریان نی »

پنجابی گویند متعدی تحت تاثیر سخن حافظ شیرازی می نموده اند که سخن چنانچه
خواجہ بگویند ، مثلاً کلام شاعر بزرگ پنجابی سید علی حیدر ملتانى را مقتصدین ادب
به کلام خواجہ مقایسه نموده اند - سید علی حیدر ملتانى پر شرح محمد امین در اول بخش
سال ۱۱۰۱ هجرى (۱۶۹۰) میلادى در دوستى قاضى در بخش ملتان تولد یافت
او سیه گیلانى بود و سرید خواجہ غفرالدین دهلوی ، او در ویش و صوفى و دانشور
فارسی و عربى بود - در ۱۱۹۹ هجرى درگذشت . کلام و ابیات علی حیدر در سال
۱۳۲۵ هجرى (۱۹۰۷) میلادى در مجموعه ابیات علی حیدر بعد از دلاهور انتشار
یافت - بمقتبده مولانا دقار انبالوی کلام و بیان او همانند حافظ شیرازی است .
ناتده ابیات پنجابی بابا بد سینگ هم او را با خواجہ حافظ مقایسه نموده است
علی حیدر شمس و علم زمان بود - ابیاتی راجع به حمد نادرشاه برهنه دارد .
سید کرم علی شاه که کلاش توسط درویشان و آواز خوانان کوچ گردنجا
به آریه امثال گیتى مغز پنجابی زبان بود که بسکت فارسی و بدش خواجہ حافظ غزل
پنجابی سروده - غزل سید کرم علی شاه زیبا و دارای فکر تصوف و ترکیب های حافظ است
او محمد نعمت و نعمت هم سروده است و شل شعراى صوفى منش فارسی از نادى و ملک
در سخن گفته است او در زمان حکومت بهاراجه رنجیت سینگ در پنجاب تولد
یافت و زندگی کرد و در زمان سلطت انگلیسها درگذشت - یک نسل پسیده اثر گشته
او در کتابخانه آقاى حفصه الرحمن در پنجاب غزل پیدا شد و توسط آقاى محمد نواز نقل شده
او تصدیق می نماید که اثر استادش سید کرم علی شاه است - نسل مذکور دارای ۸۰ کافى
۱۷۰ غزل و ۶۲ کوفى یا لالائى و دو دودها است .

بعضى مخدوم پنجابی دیوان حافظ را از فارسی به پنجابی ترجمه کردند از آن جمله

رتی معروف اند : فضل شاہ نوکھتی و مولوی شاہ دین و غلام میر جہاں نیت
 سیف شاہ در نوکھوت در بخش لاہور در ۱۲۴۱ ہجری (۱۸۲۸ م) تولد یافت
 وارت شاہ داستان ہیر رافانی ساخت و فضل شاہ داستان سوہنی راہ او
 نیز مثنویہای لیلی مجنون و یوسف زلیخا بزبان پنجابی نوشت و دیوان حافظ را بزبان
 پنجابی ترجمہ کرد۔ او در سال ۱۸۹۰ میلادی در گذشت ترجمہ فضل شاہ بسیار کم
 است و ہمان رنگ و آمیگہ خواجہ را دارد ، بطور نمونہ ترجمہ دو شعر غزل اول
 دیوان حافظ تصدیق می شود :

حافظ :
 ا لایا ایسا ساقی ار کا سا دنا دلہا
 کر عشق آسان نمود اول ملی افتاد مشکہا
 شب تار یک بیم موج گردانی چنین عامل
 کجا دانند حال اسبکبارین ساقی ملہا

فضل شاہ :
 ساقی سادہی سرت سنبہا لیں بھر بھرویں پیا
 پہلی عشق آسان سینہ بھون پئے کشالے
 رات بھیری گھر گھیری مٹھرتھا تھاں دامارے
 ادکی جان حال ساڈا جیڑے دسن کنارے

مولوی شاہ دین قریشی صوفی قادری سرودی بود۔ بعضی اہل دانش از سیکول
 و دیگران اور را اہل ریکورہ بخش گورہ اسپور معرفی کردہ اند او شاعر پنجابی بود و نیز

فاضل بخاری بود۔ او گفته شد که ترجمه کردن دیوان حافظ آثار دیگر فارسی مثل شمس
 مولوی و دیوانه چهره و این کتاب دیگر زبان بنگالی گویند۔ ترجمه دیوان حافظ او
 ادبیات بنگالی را سرشار کرده است او در شخصیت سادگی و دود حیات گفت۔
 کلامش از کلام خواجہ ابہام گرفت۔

پیش
 ۱۷۱۷
 معجز میرے سے زلف تیری نصیب ہے خوشبودی
 نیک قیامت خوشبودی ڈبار ہی بھالی

حافظ :
 عشق دیو اندیشه آن سلسلہ شکن
 دل زما گوشه گرفت ایوبی و الدار کیست

آج کی علامت عیسیٰ مومن کھڑی نظیر دیوان حافظ را به بنگالی ترجمہ کر دے مثلاً :
 ترجمہ کن شعر این غزل خواجہ ابہام بنگالی حافظ فرماید :

دینار بنگالی کہ مسکند ہاں است
 زبان دو کہ مراد دودری نیاز است
 فہم ہر دو جو شمع فروزش اندرستی
 دآن کی دود آنجاست حقیقت ز مجاز است
 ازری تہیستی دغور است و دیگر
 دانا بہ ہجارتی اعجاز نیاز است

میر تقی
 دیکھ مجھ سے تائیں کھلا دل نصیب ہے پاشا کہ
 مٹی تیری دایرہم ہو یا دلوں بجانوں چاکر

سستی اندر مٹان و چون پٹ پٹ باد آوے
نشاں اسدا شوق الہی نقلی نشاں بھاوے
تیموں لایق بے نیازی نالے فخر تکبر
تیموں سجدہ و عجز غریبی کرنا چاہئے سر پر

نظرو حافظ تا امروز کمال در شعر پنجابی وجود دارد۔ بعضی اوقات خودم این
ناچرخ جنگلی شغولی مطالعہ اشعار حافظ می شوم ابیات متفرق آن سخنور بزرگ بصورت
ابیات پنجابی نزول میکند۔ مثلاً این ابیات تقدیم میشود :

حافظ : درخت دوستی نشان کہ کام دل ببارد
بہال دشمنی ہر کن کہ رنج بی شمار آرد

بار : دوستی داتوں بوٹا لاکے چلیاں مرادان دل ویاں پا
دشمنی پودوں جڑوں پٹ نہیں تے دکھ ویاں پنڈاں پا

حافظ : اگر آن ترک شیرازی بدست آدول دارا
بہال ہندو اش بخشم سرقندہ بخسار دارا

بار : دل میرا بے ہمتہ وج کرے سوہنا ترک شیرازی
سمرقند و بخارا داراں قل قے جو کے راضی

حافظ : حافظ و ظیفرا تو را گفتن است و بس
در بند این مباحث که نشنید یا شنید

جاوید : حافظ سدا و عاوان منگنی ایو فرض اسدا
ایس بحسوری وچ زار حیئ سنیاس یاز سنیر یا

حافظ : هر که شد محرم دل در حرم یار
دانکه این کار نداشت در انکار یا

جاوید : جبر اهر یا محرم دل دا او وچ حرم یار دھیا
بجوی ایو کم باندا نہیں کی او ہی وچ انکار دھیا

بعضی وقتا شرای پنجابی مست مکی است حافظ شده به حرم فارسی خواب
دار شده غزلهایی بسبک و قافیہ در دیف حافظ بفارسی سروند که خواندن است
شنیدنی - شاعر شیوای پنجابی و فارسی مند لعل گو یا غزل شیوایی قابل تقا
بافسین غزل دیوان حافظ نوشته که طوری پاسخ خواجہ را شعر به شعر داده گو یا و ابر
به مرشد خود و دهمین پیشوای بزرگ سیکھا گورو گو بند سینگت بود .
گو یا می نویسد :

به ساتی مرا یک جا از ان رنگینی اها
مراد منزل جان به پیش و به شادی
به چشم پاک بین آسان کنم این جد مشکھا
جبرس سیدھی می نالد کجا بندیم خصلھا

نه حاضر بود دایم بحین دیدار پاکش را ز گردابی درو عالم نه دریا و نه ساحلها
 چرا پیوده میگویی بجز او بهشت لیل چون آن سلطان خوابان کرده آید ز لیلها
 چه غیر از ذات پاکش نیست همه عالمی تنم بگو گویا کجا بگذارم این دنیا و اهلها

این حکایت را میتوان دراز تر گفت اما مقال خود را با این بیت خواجہ پایان
 می‌بسم :

ماجرای من و معشوق را پایان نیست
 آنچه آغز ندارد به پذیرد انتخابم

بهاشکی افکار بشردوستانه محافظ

بامحیط امروز

اکبر محمداسلم خان
دانشگاه دبی

انسان در قرن پانزدهم بحری قمری قدم گذاشته است و در آستانه
قرن بیست و یکم سیاحت قرار دارد - قبلاً در زمینه های گوناگون
یون علوم و تکنولوژی و صنعت و نیز مشرفیت قابل ملاحظه ای نموده
است - به آه سیده است و سعی میکنند به مرزهای برده - در زمینه
علوم پزشکی می توانند چشم و کلیه آنها نقص را عوض کنند به جای
قلب ناقص ، قلب مصنوعی بنشانند در صنعت و تکنولوژی تلویزیون
و هواپیما و کامپیوتر بسیار - خلاصه زمین کنجها و
او به گونه تسهیلات برای نسل انسانی فراهم ساخته است ، اما
می بینیم که در دانش های مصنوعی نسبت به گذشته رو
بر انحطاط است .

اگر ادعای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی قرن بیستم بحری قمری را
با ادعای معاصر مقایسه کنیم می بینیم تغییراتی رخ نداده است بلکه در بعضی
موارد نسبت به پیش بدتر شده است - در قرن بیستم
بحری قمری که خواجہ شمس الدین محمد حافظ زندکی میکرد

وضع سیاست است. استقامت داشت حکومت شیخ ابواسحاق را مبارز الله
از آل مظفر تغییر نمود و شیخ ابواسحاق را دستگیر کرده بقتل رسانید
پسران مبارز الدین یعنی شاه شجاع و شاه محمود پدر را کور ساختند
زمام امور کشور را شاه شجاع بدست گرفت - شاه محمود شاه شجاع
را شکست داد و خودش را حاکم شیراز اعلام کرد - اما زنده گمانی
به او یاری نکرد و یکسال بعد در گذشت و بار دیگر حکمرانی شیراز
به شاه شجاع رسید - بعد از شاه شجاع ، حکومت شیراز به پسرش
زین العابدین رسید و در همان عصر امیر تیمور در جنگ و جدال
و کشتار کثیفی مشغول بود به اصفهان حمله کرد ، هزاران نفر را در
اصفهان بقتل رسانید و از سرای بریده شان مناره بزرگی ساخت
پس تیمور با لشکر بزرگ به شیراز حمله کرد و منصور را بقتل رسانید
و بعد آن مظفر را بقتل او ، منقرض ساخت - خلاصه عصر او
عصر فساد و فحش و خنری بود و حافظ تمام این حوادث همچنین عدم
استقامت در دستگاه دولت ، کشت و کشتار ، ظلم و استبداد تیمور
و وضع ناسعد مملکت را بحشم خود دیده بود - بنابراین متاثر شدن
او از اوضاع و احوال محیط طبیعی است .

در عصر حاضر نیز وضع سیاسی جهان استقامت ندارد - در هر سر
جهان ظلم و استبداد ، جنگ و جدال ، جنایکاری و تروریسم
حکفرهاست - انسان دشمن انسان شده است - کشت و کشتار و اساد

زمانه داران مملکت و مردم عادی و بیگانه رواج یافته است چند
سال پیش رئیس جمهور و نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران کشته شدند
شش سال پیش نخست وزیر بنده رسیدند و درایت با نشان گلور شد.
ربانندگی هواپیمایک با زیچ اطفال شده است و ربانندگان هواپیما
رعی ربانند یا برای چندین روز مسافرت را دستخوش خوف و ترس می
سازند یا می کشند - مدتی پیش یک هواپیمای ایران حامل چندین مسافر
نشان و شکلهای آبنانی شده که خودشان را متعین می پسندارند
مقتدران و گلور و آب آلات قتال و مهمات حربیه و اسباب
آدم کشی تهیه و ساخته می شوند. خلاصه اینکه سراسر جهان و اجتماع
جبر خان و هوای آن محیط بدتر از جهنم شده است.

شاعر هر چه را در زندگی خود می بیند آزار به وقت مطالبه
می کند و نمی تواند از اوضاع محیط فرار کند بنا برین شعر او فقط مجموع
یک مشت کلمات تو خالی نیست بلکه نتیجه مشاهدات تلخ است که
برای بشر و بشریت از محیط فرا می گیرد و وقتی می بیند که اجتماع
پرازدوز و فساد و افتاد اخلاقی رو بر زوال است سعی می نماید که بگوید
نگارشات و عموم مردم را بهتار و به اصلاح نماید و راه مستقیم
نشان دهد. نشیب و فراز زندگانی را بیاورد و در مشر تعلیمات
صداقت و عدالت و امانت و دیانت و خدمت به بشر و شرم و عیا
و عفت که اساس اصول اخلاقی هستند می گردد و رسید

هدایت در حسناتی بشر و بشردوستی می شود .

چنانکه زندگانی و محیطی که حافظ در آن پرورش یافته است ،
کمال ارتباط را با جنبش های بشر دوستانه و اجتماعی دارد ، باید سوانح
زندگانی او نیز تا حدی روشن شود . پدرش بهاء الدین محمد در شیراز
تجارت میکرد . حافظ در خرد سالگی از عاطفت و محبت و سایه پدر محروم
مانده و برادر داشت که اکثر دارائی و ثروت را غضب نموده از شیراز
جای دیگر منتقل شدند و مسئولیت نگهداری و پرورش خواج را بدوش
او گذاشتند . مادر اصلاً پول نداشته و بعضی اوقات نوبت به
فروختن می افتاد . وقتی خواج کمی بزرگ شد برای کسب معاش در
مغازه ای کار می کرد . بعد از فراغت کار ، به مکتب می رفت و تحصیلات
را ادامه می داد .

طبیعی و منطقی است که نیکو زندگانی پر از رحمت و نازاحتی دارند
یا بشردوست می شوند یا تا اندازه ای در نهادشان خشونت و بدینی
و تنفر ایجاد می شود که از بشردوستی و بشرفرمت دارند . خوشبختانه
حافظ بعد از تحمل چنین زحمات و نازاحتی های زندگانی بسوی حس بشردوستی
گرایش داد اگر چه معلم اخلاق یا مبلغ بشردوستی نبود ، اما ابیات او
بهترین نمونه اخلاق و بشردوستی است .
بعد از مطالعه ابیات حافظ می بینیم که حتی بعد از ششصد سال اکثر

افکارش با او ضایع و محیط امروز بجا ننگ می باشد - چنانکه خوانده ایم
 و می بینیم انسان فراموش میکند که معبود مایکی است آنگهی را که
 می پرستد یا عبادت می کند آن یکی است ولی طرز و روش عبادت
 هر کس جدا است - چون انسان مقبوع خود را نمی تواند بشناسد و حقیقت
 را پی نبرد ، برای نجات خود راه دیگری را اختیار می کند تا خود را نجات
 دهد و دیگر بهتر جلوه دهد و باین ترتیب چندین عقیده بوجود می آید
 اما به نظر حافظ این عذر و بهانه ایست ، حقیقت را پی نبرد ، بنا برین
 طبق خودش انسان را درست کرد - اما اگر حقیقت را بداند ، فرق من و تو از بین
 خواهد رفت - امروز نیز این فرق و تبیض و امتیاز در مذہب و دین رنگ
 سیاه و سفید ، نسل و نژاد ، بزرگ و کوچک ، فقیر و غنی موجود است
 ، انسان در این فرق امتیاز قائل است - اگر انسان بداند :

جنگ بختاد و دولت عمر را قدر برند چون ندیدند حقیقت ره افشانند

کلیه اشکاد در میان همه مردم ایجاد خواهد شد و تبیض مذہب و دین و ملت
 رنگ و نژاد از بیخ کنده خواهد شد

انسان حسن خلق و شرافت و خلوص و دوستی و مودت را از دست داده
 است - برادر دشمن برادر شده است - بجای خلوص ، نفاق در قلب
 انسان جا گرفته است - دوست نفع و سود را می بیند ، نمی خواهد

بناظر دوست حق دوستی را در او دارد. همین خصوصیت دشمنی یکی دیگر
 از نقاط طبیعت و فرق و زبان و مذہب در میان مکتوبات است. طبیعت بنده
 در میان مردم وجود دارد. دشمنی خصوصیت بخاطر یک عقیده و سیاه است
 بخاطر مذہب است. پیروان یک مذہب، مردم مذہب و ادیان
 دیگری را دوست ندارند و حتی نمی خواهند با هم بخشینند، در حالیکه
 امروز بنا بر پیشرفت در زمینه علوم و تکنولوژی مدرن انسان مسلمان
 محسوب می شود ولی همان افکار فرسوده و کهنه و پیچیده سابق از ذهن
 انسان دور نشده است :

یاری اندک نمی بینم یاران را چه شد دوستی کی آخر آید دوستداران را چه شد

چنانچه انسان در خود حس انسانیت و برادر دوستی تولید کند، تعصب و شنیگی
 صغیره را برکند، ریشه دشمنی از بیخ کنده خواهد شد و محبت و مودت هر دو
 مکتوباتی خواهد کرد :

درخت سست به نشان کلام دل بآید نهال و برکن کر و نج بی شمار دارد

اگر چه افکار برادر دوستی عاقل در زمینه صلح و آشتی و انسانیت طبق ادیان
 و محیط خودش بوده، ولی بسیار جامع و باطنی و مدلل است و انسان را در این

دنیای راحتی و آسایش می رساند و در محیط امروز نیز پیروی از چنین فکر و عقیده دارای همان تنازگی می باشد - مثل سابق در جامعه امروز نیز انسان حس انتقام دارد و اگر از طرف کسی اذیت و یا ضرر می رسد حس انتقام بر او غلبه می کند و سعی می نماید که در جواب اذیت بیشتر براند اما غلبه حافظ :

آسایش و تنگنای درخت با دوستی مردت با دشمنان دارد

انسان را از هر گونه حس انتقام باز می دارد - بنا به گفته حافظ مردت با دشمنان و مدار با دشمنان و سائل را فراهم می آورد که آسایش این دنیا و دنیای با بعد در آن نهفته است و کسی که عامل این دو جلد باشد در دنیا هرگز گنج نمی کشد بلکه توشه آخرت را نیز برای خود فراهم آورده است - انسان بسیار جاه طلب و چاپلوس است و برای فراگیری و حصول منصب یا مقام پیش این و آن می رود ، نفس خود را خواری می کند ، و از بهر توشه لا و نعم ارباب پست و بی مردت ، بهمت خود را مجروح می سازد ولی حافظ بشر و دست به انسان توصیه می کند که بخاطر یک منصب یا مقام و منزلت خود را در تعلق و چاپلوسی از دست ندهد :

مرد بخانه اربابی مردت دهر که گنج عافیت در سرای خوش است

انسان دلداره پول و زر بوده است و بجای معنویت گرایش او به
 به مادیت بیشتر است - بخاطر پول خود خواه می شود - روابط خود را با
 کسانی استوار می کند که شل او پول دارند و هستند و روابط با ناداران را برمی
 خوراند - نوع بی امتزای و اهانت می چندارد - فقیران و ناداران
 که واقعا صد نشینند عزت هستند ، به حقارت می نگرد اما در این دنیا
 حال وضع برکس یکسان نیست - نباید انسان چن ثروتمند و نادار فرق گذاشت
 فقیر و نادار یا از قوم و خویش باشد یا بسایه و دوست ، و لجبوی و
 دلداری او بخاطر انسانیت و بشریت و تطبیق انسانی است ؛

بخاری منگرم ضعیف و نحیفان را که صد مجلس عشرت گذارند نشین

انسان می کند که وجود او برای دیگری فیض رسان باشد - از حضور
 او دیگران بهره نادران و فقیران و لجبوی یابند - انسان سرشت و
 نهاد خود را اصلاح کند ، آنرا تمیز و پاک نگه دارد ، دارای خوبی
 باشد و نادران و تنگداری چنین صفات نمی باشد ، مرد کامل نیست و ذات
 و شخصیت او برای انسان مصدر فیض رسان نمی شود ؛

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض در دهر سنگ و گلی بود و مرعاست

اصل و بنیاد انسان اگر خوب نیست انتظار هرگونه خوبی از او بی جایست
معروفست: بزرگوار با مادر داشته الفت و دوستی پیوست - هر روز وقتی
بزرگوار پیش مادر می رفت، مادر از سوراخ بیرون می آمد، روزی دید
که مادر از حفظ سرمای هوا بپوشش شده و بیرون سوراخ افتاده بود -
بزرگوار گفت مادر را برداشت و در یک توری گذاشت و نزدینی خرد
گذاشت تا از دم زبان او گرم گردد - مادر یکدک بجال خود آمد، ریشی
باینی خرد و دخترها بجا مرد - جبلت و نهاد مادر به خست و شراست
و کسی از او خبری نمی بیند، بنا برین با وجود دوستی و الفت با بزرگوار
بدر آسب رساند - انسان نیز اگر نهاد و اصل و جبلت خوب ندارد
امید و انتظار هرگونه کار خوب از او بیورد است

گر جهان بد بدنگریه لعل نکرده باطنیت اصلی چکند بد گهر افتاد
نخست موعظه پر صحبت این حرفه ^{***} که از مسائنا جنس احراز کنید

انسان و نیال نباید لذت و عیش و آسایش آن می رود اما هر قید که
و نیال آزادی گیرد، و نیادی را نامکام و نامراد می سازد و از زیر مخ
می نگرود - وقتی انسان اصل و نهاد و نیار می فهمد و آزاد و خور
اقتنائی آورد، آسودگی خاطر و سکون صبح میسر می گردد - برای این کار

صبر تحمل بسیار لازم است چنانکه حضرت نوح با وجود طوفان بزرگ
در شت صبر را از دست نداد و سرانجام نجات یافت :

بگذر ازین روزگار تلخ تر از زهر بار دیگر روزگار چون شکر آید

اگر چه صبر برای انسان بسیار دشوار است اما وقتی مصائب و ناز و سختی
را متحمل می شود به مقام عالی می رسد :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آرمی شود و لیک بخون بگر شود

و هر کسی که دامن صبر را استوار کند داشت موفق و کامیاب و کامران
خواهد شد چون بعد از صبر نوبت ظفر می رسد :

صبر و ظفر هر دو استناد یابند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

خود پسند و خود خواه فکر می کند که دیگران را گول می زند و صورتیکه
خود را ستایش ناواقعی می شود - اگر انسان می خواهد خوشنام شود ،
از مصیبت ، محاسبت بدان خود داری کند چون هر که آشنائی با
بدان دارد بدی بهر هنگام آشنائی آدمی کردود :

نیکی خواهی ای دل یابان صحبت
خودپسندی جانمن بران نادانی

بعضی از خود فردشان در صحبت خردمندان و دانشمندان نمی نشینند
تنها بخاطر اینکه بیادست و استعداد دانشمندی خود را نشان دهند لاف
می زنند و می خواهند که با حرفهایشان بنشینان را تحت تاثیر قرار دهند
در صورتیکه تنها جمل خود را با بیانات می رسانند ولی بهتر اینست که بجای
حرفهای بی ارزش ساکت بمانند :

بر سادگی و آمان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانگویی مرد عاقل یا خاموشی

انسان کامل دوستدار گفتار نیک ، کردار نیک و رفتار نیک
می باشد . اگر در گفتار و دست است تمق و چالپوسی را نمی پسندد
بلکه عاشق حسن خلق می شود . حسن خلق صفتی است که بوسیدان می
توان بر صدها شکلی را گشود و بر صاحب خرد و ذی جوشش را رام
کرد ولی خردمند و دانا بیچوخت در دام تزدید و مکر و فریب
دیگران نمی افتد :

بخلی و لطف توان کرد صیقل نظر
پسند و دام نگیرند مرغ دانا

روش جوانان این بوده و امروز نیز همین منوال است که حرفهای

بزرگان را نادیده می گیرند - بنظر آنها ، حرفهای پیران بیجوده و فرسوده است
و حتی آنها را به قهقهه می گیرند - در صورتیکه بعضی از کلمات و فرمایشات
پیران نتایج تجربیات و مشاهدات حوادث زمان هستند آنها برای
جوانان بسیار ارزنده و گویای جهانی باشند که در کتب اخلاق آنها
را نمی توان یافت :

جوانان صریحاً از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به

اکثر کلک ، فیلسوفان و مردم جهان چون نرد بود دنیا را منبع ریا
و ضلالت و تزلزل دانسته اند - امید و انتظاری در دنیا از این دنیا فکر می جویم
است چون دنیا ثبات ندارد - امید عهد و دوستی از این جهان سود
ندارد چون شکل فاحش است که با مردم ناز می کند ، علاقه و وابستگی
نشان می دهد اما بعد از چندی بسوی دیگری مایل می شود - هر کس در
این دنیا قدم می گذارد و چندی می ماند و آرام می نشیند ، اما وقتی متوجه
ریا گاه می آید عهدی این دنیا می شود و می بیند که کار و بار این جهان
همواره تغییر می کند ، پیشیمان می شود ، رخت از این جهان می بندد :

دی می شد و گفتم صنایع عهد بکار	گفتا غلطی خواجہ درین عهد وفا
که شنیدی که درین بزم دمی خوش	که نه در آخر صحبت جداست بر وفا
بچشم عقل این رگه از پر آشوب	جهان و کار جهان بی ثبات و بی

مجددستی عهد از جهانست نهاده کاین مجوزه عروس هزار دانا داست

در این دنیا آنکسی که پیش این و آن دست را دراز می کند ،
حقیر و پست می شود اما انسان اگر دامن قناعت را استوار نگه
دارد دزیر بار نیست که زود ، محترم است ؛

چو حافظ در قفا گوش ز دنیای دوزخ کند که یک جومت دوزخ دو صد من زردی

انسان آرایش و زیبائی را می بیند ، و باخته و دیوانه آن می گردد
و بیگانه دیوانه دارد و نهال زیبائی دنیا می دود ، یک سلسله آرزوها دارد
ایجاد می شود فکر می کند هر وقت به آرزوی خود رسید ، خوشحال می
شود ، اما فراموش می کند که زندگی مثل آب جو در جریان است
بنابرین این دنیا جا دید نیست بلکه فانی است ؛

بنشین بر لب جو گذر عمر بسین کاین اشارت از جهان گذر مارا بس

اقامت در این دنیا برای مدت کوتاه است بنابرین فرصت را
غنیّت نموده ، کاری انجام ده تا هر کس از او بنام نیک یاد کند - در تحصیل
علم مشغول باشد ، هر انسان با سواد و عمل نیک او برای دیگران نمونه

است حیف بر آنست که با وجود تحصیل علم، بی عمل هستند :

زمن ز بی عملی در جهان طوتم نس حالات علما هم ز علم بی عملت

چون فرمت زندگی در این دنیا بسیار کوتاه است و انسان اینجا
مثل یک ساز است و امروز هست و فردا نیست بنا برین انسان
ارزش و قیمت وقت را بشناسد و هیچ دقیقه را تلف نکند و الا
شرمناک خواهد شد :

قد وقت ارزشمند دل دگر گنجی بس خجالت که ازین حال افتادیم

باید انسان در این دنیا پرکار باشد و منت این و آن را نکند چون
بهترین وسیله برای رسیدن به هدفی، کوشش است - کوشش با
فایده عبارت است از بکار انداختن همه قوا - وقتی سعی و کوشش
مرتب برای چیزی باشد، انسان می تواند به هدف غایی خود برسد، حتی
می تواند کاملاً شغل و شکل را بکوشش و عمل انسان مادی جزاء بکوشش و عمل
یعنی خودش سعی کند و برای نتیجه خوب و موافق، کار خود را به خدا حواله کند
و مفتی و کامران خواهد شد :

بسی خود توان بر دینی مگوهر مقصود خیال با شمایین کاری حواله باریه

حافظ اجتماع مردم را که تشکل انسانهای بسیار دوست می داشت
 و از دروغ و ریاء خلاق و دودلی و اعطاف و صوفیان و پهلوان دینی که
 محیط اجتماعی را زشت و پلید کرده بودند ، متنفر بود - از آنها به سختی
 انتقاد می کرد - بنا برین بهترین انکار بشردوستی خواج حافظ در برابر
 و اظهار ذوق میان مردم در ریاست - عقب ماندگی اجتماع نتیجه تبلیغ و تلقین
 نادرست افراد ریاکار و زاهد فروش و صوفیان زشت کار بود - اینان
 محیط اجتماع را از کارهای زشت و رفتارهای نادرست شان مسموم
 ساختند - در محیط اجتماعی امروز چنین عوامل موجود است و اجتماع امروز
 نیز از همین رفتار نازیبا که در زشت چنین افراد نجات نیافته است -
 ایمان نه تنها اینکه اجتماع مردم را از عملیات کثیف و پلید شان خراب
 می نمایند بلکه اکثر برای انجام کارها که نفع شان می باشد ، روبروی
 مردم آمده ، از سخنانی او و عطیهای گمراه کننده شان ، افراد بیگانه
 و معصوم را بر می انگیزند و آنان را و زندقه گانی شان را بخطر می اندازند
 و خود شان در خانه های لوکس نشسته ، کارهای نامشروع و خلاف
 دین و زشت دنیا مطبوع را انجام میدهند - حافظ نیز از چنین
 ریاکاران ایرادی نگرفت و با جان آنان را مورد انتقاد قرار داده
 است - بعون حافظ وقتی واعظ یا صوفی که خودش را بسیار بر سر کار
 و دین دارد و خدا ترس جلوه می دهد روی خبر آمده ، روبروی مردم و خط
 می کند و می گوید شراب حرام است و این ام الجناحت است

۱۱۱ باطن این صوفی زهد فروش، زشت و پلید و کثیف است، کار او
مفسد و خرابکاری است اجتماع همین صوفی، دختران کوچک و
معصوم که پیش او برای درس خواندن می آیند، را خراب می کند
به آنها دست دراز می کند، تشنگی شهوانی را از آنها برمی آورد
و آبروی شانرا آزار می رساند - به نظر حافظ علیات زشت و پلید
آن صوفی، بدتر و عراست تر از شراب و شراب نوشی است :

آن تلویش که صوفی ام التباشیر خواند
اشبی لاداعلی من قبل العذارا

و اعظ دین روی خبری ساده، به مردم انجام کارهای نیکو تلقین می کند
مردم نیز حرفهایش را با ارادت و عقیدت تمام گوش می کنند و سعی می نمایند
طبق ارشادات او کار خوب را انجام دهند - اما بجای اینکه این اعظ
نموده برای مردم باشد، به خلوت رفته، کارهای غیر مشروع را انجام
می دهد :

واعظان کاین جلوه در محراب میزنکنند
چون بخلوت می روند آن کارهای می کنند

صوفی و واعظ گرفتار سیاه وقت شده است - زشتی و تزویر و فساد
در باب او فرصت نمی دهد کار دینی و وظایف شرعی را بنحوا حسن و مشروع

انجام دهند. اما آنکسی که بنظر صوفی در سیر دینی به کار و ریاضات است
از امور و وظائف دینی و اخلاقی و معنوی آگاه است و راندن و
پرده را خوب میداند :

راندن پرده ز رند است پس کین حال نیست صوفی عالی مقام :

بعضی اوقات سیران دینی را آگاه می کنند که در روزی آبروی نان که بنظر
شما حلال ولی در حقیقت بدتر از حرام است ، از زمین خواهند رفت
و اقفا شراب حرام است اما در آمد حرام که بوسیله ریاضات و عملیات
نا درست بدست می آورید ، بدتر از شراب است ، شما دلالان زمین
مرد مریدان و پیران خود را بزور از آنها می ربایید ، شما بندگان
و بیچارگان را از حق شان محروم می کنید ، از ناداران رشوه می گیرید
و اغلب کارهای زشت انجام می دهید ، برای چنین اعمال روز
رستاخیز و روز بازخواست خواهید رسید و آن روز نقاب تزییر
از روی سیاه نان کشیده خواهد شد :

ترسم که صرف نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ زاب حرام یا
فقیه مدرسه ای است بود و نخواهد که می حرام دلی بزغال و قاف

در فاکتور بعضی می خواهند نمایی گیرند که حافظ زتنها شاعر بگوید و افعی اخلاق

بوده و انکار بشر و ستم او با ثبات می رساند که از صمیم قلب خواسته
 پنج گونی حوامل تر و دریا و فساد از اجتماع و ایجاد صلح در میان مردم
 بود - بنا برین حتی بعد از گذشت تقریباً شصت و سه سال کلام او همان
 ماندگی و همان جوش و همان حرارت را دارد و ثبات و دوام او
 جاودانی است و گویا خودش از این حقیقت آگاه بود زیرا که گفته است:

هرگز نسیرد آنکه دانش زنده شدنتی ثبت است بر حسریه عالم دوام

غزل

با قناعت هر که خوگردد تا آخر می شود
 چون خشک و تر بسازد قطره کوهری شود
 هر که بخواهد آن چرخ شریع پرده از دست
 تا دایم را که بر دقا صد کبوتر می شود
 بجز در این پرده ای از بسکادن شوی
 بار کسرسکتند مرکب چو لاغر می شود
 خویش را در خویش گم ساز تا پیدا شوی
 هر که این آینه می سازد سکنه می شود

میرزا محمد علی، ماهر کربابادی

(م: ۱۶۷۸ م)

دکتر ادریس احمد ، دانشگاه دہلی

قدروانی حافظ در بند

نقد و آثار و اندیشه های ناموران ایران ریشه قاریه خیلی زیاد باشد
در میان این ناموران ، خواجہ حافظ کی از چهار پنج شخصیت است
که در بند شهرت فراوان بدست آورده است ، آواز حب قط
درین کشور مینا در بند از روزگار خود او آغاز شده ، دعوت بلایی که
برای مغربہ دورترین نقاط ، دکن و بنگالہ وسیلہ حکمرانان آن بلاد از وی
شد تا مبدی است بر صحت ادعای خواجہ کہ میگود :

شکر شکن شوند همه طوطیان بند زین قند پاری کہ بہ بنگالہ میرود

و بدینکہ :

بشعر حافظ شیراز نمیکند میرقصند یہ عثمان کشمیر و برکان سمرقندی
روقی شعر و شهرت این شاعر بزرگ در بند پس از در گذشت وی صد
برابر افزایش یافت . میان این عاشقان حافظ اختلاف دین و عقیدہ نمود
و بدون ملاحظہ عقیدہ و مذہب مردم با سواد و بیسواد ، شاہ و گدا ، شاعر
و فیلسوف از کلام این شاعر شہرہ لذت برده اند . بدر تا گور فیلسوف
و شاعر بزرگ بندہ بہ ہموارہ صبح را با خواندن کلام حافظ آغاز میکرد ،
پادشاہ اکبر از استادان شعر فارسی غزلیات حافظ را فرامیزگفت
پادشاہان و شہزادگان ، امراء و رؤسا ، صوفیان ، دانشمندان

ایشان مشهور و با همواره کلام حافظ را مورد مطالعه خود قرار داده و از آن استفاده کرده اند. قال گرفتار دیوان حافظ در سینه خجلی و در اوج داشته است.

نسخه های خطی بیشتر از کلیات دیوان و غزلیات منتخب او در کتابخانه آرموزه نامو موجود است و ترجمه های زیادی که به زبانهای محلی است و منتشر گردیده اند نیز شرح و حواشی فرستگ نامه ای که تیرا داده شده و کتب های مفصل که درباره احوال و آثار خواجه حافظ در سینه تألیف شده و تأثیر دیگر شاعران و نویسندگان ازین شاعر بر یک گواهی است بر محبوبیت و شهرت حافظ در سینه.

ذکر انواع دیگری که مربوط به تأثیر فرستگ بندی از شاعر حافظ است درین مقاله مختصر ممکن نیست.

دیوان حافظ حدود نیم قرن قبل از سال ۱۲۵۷ یعنی پیش از آنکه نخستین بار در ایران چاپ شود، حداقل دو بار در سینه طبع و منتشر گردیده بود. در سینه قبل از ایران تعداد زیاد موسسه مطبوعاتی و دیوان حافظ را چاپ میکرده اند. یکی از موسسات مطبوعاتی در شهر لکنیو، موسسه نو کشور است که با چاپ کردن کتابهای زیاد فارسی و هندی گرانجها به زبان و ادبیات فارسی انجام داده است. همین موسسه تاکنون بارها دیوان خواجه را چاپ و منتشر کرده است. به همین طور ترجمه دیوان حافظ و منتخب آن در دیگر موسسات به زبان های محلی سینه چاپ و منتشر می شده است. تخمین میرود که تاکنون بیش از یک صد هزار نسخه از دیوان حافظ در سینه چاپ شده است. اگر تعداد نسخه های خطی دیوان و مستحبات

و شروح و فرسنگها را و ترجمه های آنرا بحساب آوردیم این تعداد
دست کم سهالی چهار برابر خواهد بود.

گذشته این شخصیت ای برجسته علم و ادب و هنر به عظمت
و بزرگی حافظ آذعان داشته اند و در بیان خویش از او پیروی
کرده به طرأ و سخن میگفته اند و این را باعث افتخار خود میشمرده اند
نظیری در ۱۰۶۱ هـ. شاعر غزلگوی زمان پادشاه مغول اکبر بوده و یکی
اولین شاعران بود که در میدان غزل به شیوه حافظ توجه زیاد داشته است
چون درباره حافظ میگوید:

تا اقتدا به حافظ شیراز کرده ام گرفته مقصد ای دو عالم کلام
و فی کمال عرصه خود خود پسند از بهمن دوره بود و هیچ کس را
بدست عریضی نمی توانست به حافظ اینطور اظهار ارادت
و احترام می نماید:

بگرده مرقد حافظ که کعبه سخن است در آید کم بعزم طواف و درود
ناصر علی مرصده می شاعر برجسته و نماینده سبک بنده ی بوده و
دوره پادشاه اوزنگزب نیز است به با وجود احساس عظمت و
برتری شاعرانه خود شعری مستقیم را احترام میسکند و مداح آنها بود
حافظ شاعر محبوب ابودردنا ناصر علی سعی میکرد به سبک و اسلوب حافظ
بنویسد و درین بحر دست و پا بزند:

هی در بحر حافظ دست و پایی منزه امشب کجا رانده حال بیکبار آن حال
علی امشب می شیراز جام و سواد دارد الایا ایها الساقی ارکضنا و ابی

بلاوه شرای دیگر رسته و شش قرن گذشته مانند غالب و طالب
 بدل و غیر هم توجه خود را به بیرونی شیوه غزل حافظ موقوف داشته اند
 ولی تقلید حافظ تا کنون از عصبه و سبکس بر نیامده .
 در عصر حاضر شاعران غالب خوش شایسته آبادی که از بزرگترین شاعران
 عصر حاضر اردو بود و از لحاظ خود پسندی کمتر از عرفی نبود و در باره حافظ
 چنین اظهار میدارد :

«و شاعری که از همه بیشتر مرا تحت تاثیر خود گذارده معنی اعظم است از
 خاک پاک شیراز که حافظ نامیده میشود .
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها بعد صاحب نظران خوابیدند .
 پنهان میگویی .»

حافظ را قدری زیاد خواندم نهایت اقتدار من در این است
 که تمام آثار و بود شاعری اتم ساخته و پرداخته نگارخانه های است که در کن
 آب کن آباد و در جوار گلشن مصلی بنا شده بود .
 شاعرانه ای از بزرگترین محققان و دانشوران شبه قاره است
 تحقیقات وی پیرامون احوال حافظ و نقد سخن او در حافظ شناسی
 کلاس پرارزشی می باشد .

اقبال و اصف بی نظیر حافظ بوده است . به نظری حافظ
 به تنهایی از بزرگترین شاعران آسیا ، بلکه یکی از بزرگترین شاعران جهان است
 او دله آده رنزه راز شعر حافظ بوده و میفرماید که سخن روح رموز و راز
 دایه در روح و روان شاعر امری عالی است و تمیگویی :

بر حرف گفتن کمال گویند. حدیث خلوتیا جزیه مروی است
 حقیقت اینست که تأثیر حسن بیان و حسن اختراع کیفیات حسن
 آتشک حافظه و وقت بر اقبال مستولی بوده است. مگر چه؟ اگر خودی
 اشعار می مخالف نظریات حافظ آورده بود و لی نگفته نماند که این مخالفت
 با اثرات سکر آورده معانی ظاهری بعضی از الفاظ و بیانات حافظ بوده است
 درین مورد شاعر روان و کثرت یوسف حسین خان کتابی مفصل به عنوان «حافظ و
 اقبال» نوشته است و خود اقبال در نامه های خود به مولانا اسلم
 جبراجودی و اکبر اله آبادی درین مورد توضیح داده بود. بنابراین درین مقاله
 مختصر ازین بحث صرف نظر میشود.
 اقبال در موارد مختلف آثار خود به نقل و تضمین و توصیف اشعار حافظ
 پرداخته است.

بنگاه میکو در سال ۱۹۱۹ میلادی در امر سر و لامر حکومت نظامی
 اعلام شد که در اقبال نیز با اشعار حافظ دست و زنی برای شکنجه و
 می بست چنانکه در نامه ای به جبار اجاسرکش برشاد بیان میکند:
 «امر وزیر استعین روزی است که حکومت نظامی قیامه بخشد و خداوند فضل
 و کرم نماید. من از اشعار حافظ تسکین گرفتم»
 آن شو نویسه چون واقف نمی از اسرار غیب

باشد اندر پرده بازی سخنان غم مخور
 عطیه میگم درباره طاقی که در سال ۱۹۰۷ میلادی در انگلستان
 با اقبال داشته چنین می نویسد:

«وقت صحبت سخن از حافظ بمیان آمد و نظر به اینکه من علاقه زیادی
به این شاعر بزرگ داشتم شویایی از او را خواندم» اقبال نیز نظر ابی از دستایش
نیکو میگفت:

«وقتی در بزم حافظ بستم معلوم میشود روح او در بدن من حمل
کرده است و شخصیت من در شخصیت او گم میشود و من خود حافظ میشوم»
خلیفه عبدالحکیم میگوید: بعضی از غزل های فارسی اقبال چنان هستند
که اگر آنها را در دیوان حافظ بیاریم، خواننده نمی تواند بین آنها و کلام
حافظ فرق بگذارد. پروفسور محمد ستوری گوید که برخی از غزل های فارسی
اقبال آن چنان هستند که میتوان بیشتر ابیات آنها را در دیوان حافظ
شامل کرد. از باب نمونه ابیات زیر نقل میشود:

حافظ:

نه بر که چهره از زلفت دلبری داند نه بر که آینه سازد کندی داند

نه بر که با یکتر ز موی نجاست نه بر که سر تراشد قلندری داند

اقبال:

جهان عشق ز سیری ز سیری داند بهمن بس است که سحر جاری داند

بیا به مجلس اقبال یکت دو ساغر کش اگر چه سر تراشد قلندری داند

اقبال در برخی از اشعار اردو و فارسی خود بعضی از معانی اشعار حافظ را
به اسلوب خود بیان کرده است نیز در چند ترکیب بند و ترجیع بند هم به استقبال
حافظ شتافته است.

حافظ

بیاتاکل برافشایم و می رسانند به هم فلک استقبالش گایم طریح و گلزاریم

اقبال

بیگانه نوای رود زهر لب ساز می که شیشه گدازد به سان غزلیم

حافظ

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما به خال بندیش خشم سمرقند و بخارا

اقبال

به دست ما ز سمرقند و بخارا نیست دعا بخوار فقیران به ترک شیرازی

تغلبه از خواجہ حافظ و توجیه به او خصوصاً در غالب سروده های اقبال
پیام شرق و در بحر مجسم به خوبی ملاحظه میشود. همه اقلیت غزل اقبال هم
در وزن و سیم در قافیه و آهنگ با غزلیات حافظ مشترک است و تا اقبال
را از خواجہ نه تنها در اشعار فارسی بلکه در سروده های اردو نیز نشانیست. اقبال میگوید:

تستم گلی بخیا مان جنت کشمیر دل از حرم حجاز و نواز شریز است

ازین نوع مثالهای فراوانی وجود دارد که علامه اقبال نسبت به حافظ
تحسین بسیار زیاد نموده است:

قبای زندی حافظ تعامت بین نیست

عجب چه از سر مستم که میرخان

که خشمم کند در آن خاک منم آن نیست

صبا بمولد حافظ سلام با برسان

ناجیه دکن از صد سال پیش همواره مرکز فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بوده
و دانشمندان و شاعران و عرفای بسیار را در دامان خود پرورده است. ثانیاً
بهمنی و عادتش بی دکن خصوصاً سلاطین قطبشاهی و آصفیه، سنگی از مشوقان
شعر و ادب فارسی بود. اینان در ایجاد پیوند های فکری و معنوی میان

ایران بسته سعی نموده اند پشتیبانی شاهان و امیران و کن از فرنگ و
 ادب فارسی و نیز محیط سیاسی که ازین جهت، مرکز سرزمین سناور دکن بوجود
 آمده بود بسیاری از دانشمندان و بزرگان علم و ادب را بخود جلب نمود.
 میراث فرهنگی پراکنشی که در قرون گذشته مردم ایران و هند را
 بهم پیوند داده است حتی تا این زمان در خطه دکن تأسیری می شود
 و درین زمان کسانی چون شمس العلماء، عزیز جنگ (متخصص دلا) ناینگا
 آن بوده اند.

دولایکی از دانشمندان فارسی زبان شه قاره هند بود که عمر خود را
 در راه کتب علم و تحقیق و تالیف در موضوعات مختلف فرهنگ اسلامی
 بسر برد و بیش از یک صد کتاب تالیف و تدوین نمود. دولایق حافظ
 بود و سعی در تقلید شیوه حافظ می نمود. اشعارش نشان میدهد که وی تاج
 انداز و به حافظ شیرازی ارادت میورزیده است. وی نسبت به حافظ ارادت
 و عقیدت بی نهایت داشت چنانکه درین مقطع غزل خود، حافظ را بطرف
 ارادت پیرو مرشد خوانده است:

در طریقت نچه از خواجہ شیراز ولا سیر ما در شد ما، سیر ما حافظ ما
 و مجموعہ غزلیاتش تقریباً سیصد غزل است که در آن ارادت این شاعر
 به حافظ است و هر غزل او را به نوعی ستایش میکند و او را مورد اقتدار

شاعر احمد عزیز نایلی (دولایق شمس العلماء، غالباً در غرض جنگ و ۱۷۷۲ - ۱۳۴۳)
 ۱۵۹۰ - ۱۶۳۱ م) میا شاعران این آئین شمس پادشاه دکن بود و عمر ۷۱ سالگی درگذشت.

قرار سپرد و در مواردی ولایت را شایسته حافظ تضمین میکند و در بحر و در ریغ
و قافیه های شری تا شرا و از حافظ بدستی معین میشود و مراد از مراد برای معنی است

خواجده شیراز در خواب دیدیم شد و لا در طرح حافظ هر نزل انعم

هرگز نبرد آن سخن گفت مفضل ثبت است بر جبهه شهر دوم

کجاست فکرت حافظ کجاست فکر و شراب ناب کجا قطره آب کجا

ولا الله اده شیرین سخن باقی حافظ کلام شکرین زید لب لعل سکر خارا

روان خواجده شیراز در خواب نیایش کرد بر اشعارم شب

بزم شیراز است و تحسین غزلهای ولا اینک می بینم بیدار است حافظ یا بخواب

بحقی دختر در این مثل بزن حافظ که این عجز و عروس هزار داماد است

اینکه دارد به فن شو تخلص حافظ بنده لطف بهمان خواجده شیراز است

مشکوک است خواجده غزل خواجده ولا هر که دارد به سخن طبع خدا داد است

شیده ام که پسندیدم خواجہ این غزلکم
ولا بر آنچه بگفت از گرم خایت است

گویند که در سخن خواجہ مادرش
بانگست و ران بعلی فکر و لافست

دولت بندگی خواجہ شیراز است
ایزرا که است سبب خشمش و عجز است

رضیض عام تو حافظ زمانه بی خبر است
ہر آنچه فکر و لایافت فیض محبت است

گو چرا نشود فکرت و لافش
غلام خواجہ شیراز و شمس تبرک است

فکر و لاف چو حافظ شیراز دید گفت
افکار او غریب کلاش عجیب است

برکت ہمیری خواجہ شیراز و لاف
در سخن شہر جاوید مبارک باد

«ولای حافظ شیراز» نام لافش
بنظم ہستہ تولای تو و لاف حافظ

ولا در خوش زبانی و اتباع شریعت بر حافظ ایراد ہم کرده و حتی زبان
بنگویشش گشوده است و میگوید :

من را سکنہ پندہ ام آئینہ حافظ از چشمہ کیہ و جام را

ترسیم نشوید در بخت
 حافظ چه خوشی کرد یکباره است
 خواب بر گراهی عالم کوشش
 از سخن غیر شریعت خموش
 حافظ شیراز میخاند و روش
 گفت بخت گن، می بوش
 کفش ای خواب من توبه کن
 زین سخت خون دل ای بکوش
 دلا چه حافظ شیراز گزینم
 طمع مدار که کار دگر توانی کرد

بار و شوار شمسیدار این مقاله را به پایان میرسانم :

تا جهان باقی و آئین محبت باقی است
 شو حافظ همه جا در روز با خوابه بود
 حافظ چشمه اشراق تو جایده است
 تا به آب ازین چشمه روا خواهد بود

دکتر شریف حسین قاسمی دانشمند دہلی

نسخہ خطی عمدہ دیوان حافظ

تاریخ ترتیب و تصحیح دیوان حافظ غالباً با کار و فعالیتہای جدی استاد میرزا ملک قرظی و استاد غنی آغاز میشود. این دو دانشمند بزرگ و معروف ایران، نسخہ خطی دیوان حافظ متعلق بہ خطاطی راکہ در سال ۱۸۲۸ء یعنی ۳۵ سال بعد از رحلت حافظ، استخراج شدہ. یک مرتبہ خود خطاطی آنرا بچاپ رساندہ بود، برای ترتیب و تنظیم متن دیوان حافظ انتخاب کردند. علاوہ بر این چند نسخہ دیگر کہ بہ رابہ قصد اصلاح متن گرد آورندہ و در اواسط سال ۱۳۲۰ھش دیوان عالی حافظ را بہ دست حافظ دوستان گذاشتند. سپس دانشمندان دیگر ایرانی، دیوان حافظ را بذوق سلیقہ خودشان ترتیب دادند. پرنسور نذیر احمد دانشمند نام آوارہ ہندی ہم نسخہ ای از دیوان حافظ را کہ موسوم بہ نسخہ گورکھپور است تصحیح کرد کہ در ایران چاپ گردید. اخیراً نسخہ خطی بسیار قدیمی دیوان حافظ مورخ ۱۲۸۰ھ جوہی را ہم استاد نذیر احمد ترتیب دادہ اند و این نسخہ بہ نسبت ہمین بنیاد بزرگداشت حافظ بہ چاپ رسیدہ است.

باید یاد آور شد در بیشتر چاپہای دیوان حافظ، دانشمندان آیین تامل داشتہ اند کہ چون نسخہ ای از دیوان حافظ کہ دست خط خود آن شاعر

باشد ندایم از جناب علی بابا نسخه ای خطی از دیوان حافظ را برای تر
و تصحیح برگزیند که نزدیک به دوره حیات حافظ استنسخ
شده باشد کاتب می گویم که چنین نسخه ای خطی از داخل
و تصرفی بعدی محفوظ بوده باشد همچنان دانشمندان
از جهت تصحیح انتقاد و برآوردن محتوای چنین نسخه ای را باید
بنا بر معتبر دیگر معادل و مقایسه کنند و نتایج آنرا در پاورقی ثبت
نمایند یعنی نسخه به بهار که ممکن است بسیاری از آنها منوط به دستکارهای
خود شاعر باشد. در پاورقی درج کنند. بعضی از دانشمندان به
منظر تصحیح متن، کلمات گاهی را بدوق و سلیقه خود از نسخه بهار انتخاب
می کنند و در متن می گنجانند.

قبلاً کاتبان به درخواست و تقاضای شخصی یا افرادی از جاب
خداشان کتابی را که میخواهند تنها از یک نسخه شناخته شده استنسخ
می کردند. علاوه بر خوشنویسان، بعضی علمای فضل و نویسندگان و شعرا
هم آثار مورد علاقه خودشان را از روی نسخه ای کاتب می کرده اند که به
از لحاظ کاتب چندان معتبر نباشد و همین امر سبب شده است که چنین
متونی مشحون از اشتباهاتی بجای مانده است. درین مورد معمولاً
کاتب کاری به نسخه بهار نداشته. در نتیجه این وضع می توانیم حدس
زنیم که کار استنسخ معمولاً بر اساس تنها یک نسخه انجام میگرفت، و یا
اگر دو یا چند نسخه پیش روی کاتب بوده است، نسخه جدید بدوق و سلیقه
خود کاتبان ترتیب داده می شده است. ناگفته نماند که بعضی نسخه ای

خطی وجود دارد که وجه اختلاف نسخ در حاشیه متن دیده می شود
اما غالباً این معنی در سراسر نسخ دیده نمی شود و در کتابخانه ای چند نسخ از این
از دیوان حافظ مضمون اند که گاه کاهی اختلاف نسخ روی حاشیه آنها
مرقوم شده لکن پیدا است که کاتب و یا خواننده آن نسخ بر این
مقصود نبوده که اختلاف نسخ را از سر خط نشان بدهد. اما گاه بر خلاف
این معنی دیده می شود. اینک می خواهیم نسخ ای از دیوان حافظ را معرفی
نمایم که به تف کاتب آن این است که اختلاف قرات و نسخ به لها
را در سراسر دیوان حافظ با توجه و احتیاط ثبت نموده به این قصد که خواننده
در روزی این نسخ را باین طریق می رساند که قبل از قرن حاضر این نسخ در
تصحیح موجود بوده یعنی علاوه دانشمندی بوده اند که متوجه اختلاف نسخ در
دیوان حافظ بودند و می خواسته اند که این اختلاف و تفاوت قرات
یکت و اثره، چند کلمه و یا مصرع و ایهاناً بتی کامل را در سراسر دیوان
حافظ نشان بدهند.

از این دیدگاه نسخ خطی مورد نظر با نسخ ای است محفوظ در کتابخانه
موسسه مطالعات اسلامی، تعلق آباد، دهللی نو (شماره: ۲۱۵۴) خط
این نسخ نستعلیق ریز و زیباست و خط متن و نسخ به لها یکی است یعنی
کاتب متن و دیوان و نسخ بدل به لحاظ شباهت کامل خط یک نفر است
نسخ از لحاظ کافه و وضع و حال قدیمی است. تا رنج کتابت نسخ معلوم
است و پیدائیت که نسخ در چه زمانی استنساخ شده است.

در این نسخ تمام اشعار منسوب به حافظ اعم از غزلیات و قطعات و قطعات
تاریخ و فوات و قصاید و ترکیب بند و محسن نثر گرفته تا رباعیات
جمع آوری شده است. تعداد غزلیات در این نسخ بیشتر از
چهارصد و تعداد رباعیات ۸۴۰ است بعلاده رباعیاتی هم هست که در حاشیه
کتاب شده است از مندرجات این دیوان استنباط می شود که گرد آورنده
معی کرده است هر چه منسوب به حافظ بوده در این نسخ بجا نهد.
به قیاس به خصوصیتی که نقل شد. جای آن دارد که این نسخ مورد توجه
حافظ شناسان و دستیاران ادب فارسی قرار بگیرد و ویژگیهای عمده
این نسخ به شرح زیر خلاصه می شود:

۱- در سراسر دیوان اختلاف نسخ در زیر لغات و کلمات مربوط
با مرکب قرمز درج شده است بعضی اوقات، مصرع کامل به صورتی
دیگر در زیر همان مصرع آورده شده است در بعضی جاها تعداد این
نسخ به چهار بالغ بر دو مورد می رسد یعنی کاتب این نسخ به آنها شاید که دو
نسخه دیگر دیوان حافظ را مطالعه کرده و اختلاف نسخ را در سراسر دیوان
مقوم نموده است. مثلاً در جمعی از حافظ به صورت زیر:

هم غم غم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل و یوسلان نشود

در این شعر زیر کلام "مسلمان" شاید با توجه به نسخ دیگری کلام مسلمان را نوشته است. در چاپهای قدوسی و استادانذیر احمد همین واژه مسلمان آمده لکن در چاپهای دیگر مثل چاپهای قدوسی، انجمن و پنهان بختاری و احمد شاطو کلام مسلمان برگزیده شده است و پنهان بختاری در انتخاب کلام مسلمان نظر نمی کند که:

این صورت ناصواب است اهم از آنکه کلام مسلمان به معنای مصطلح یعنی پیروی از شریعت خدای محسوس باشد یا مفهوم دیگر یعنی دینداری و اعتقاد به خدای فرد واحد. داستان انگشتین مسلمان در بوده شدن آن به سید دیوی موسوم به صفا صفره معروف است، و تناسب دیو با مسلمان هم چندان بدیهی است که حاجتی به توضیح ندارد. است در موردی دیگر از دیوان اختلاف مصرع کامل بدین صورت:

ز دام زلف تو دل را مباد روی خلاص
که بستگان کنند تو را بستگارانند

این بیت در چاپهای قدوسی و نذیر احمد و پنهان نیست، لکن در چاپ ستایگر دیده می شود. در نسخ مورد نظر، زیر مصرع دوم این مصرع آمده است که:

که بستگان کنند تو را بستگارانند

مثال دیگر از بهجتی دیگر :

صبا به تبخیت پیری فردش آمد
که موسم می و معشوق و نای نوش آمد

ضبط دیگر مصرع دوم از این بیت بدین قرار است :

که موسم طرب و وقت نای نوش آمد

۲- مصرعیه‌هاست و حتی هر بیت غزل عربی حافظ به فارسی ترجمه شده و ترجمه آن
زیر هر مصرع آورده شده است .

۳- بعضی غزلها و ابیات بر حاشیه اضافه شده که نشان می دهد که
کاتب نسخه ، مطلب را از نسخه دیگری بعد از نقل ننموده است .
مثلاً غزلی با مطلع زیر در حاشیه نسخه رد نویسی شده است :

بوی شکفتن از باد صبا می آید
این چه باد است که ز بوی وفا می آید

این غزل در چاپها استاد قزوینی و نذیر احمد و ژباغچه‌ری نیست

بچنین غزل و دایم باین مطلع :

حسن تو همیشه در فردن باد رویت بر سال لارگون باد

این غزل در چاپهای استاد قزوینی و استاد تهرانی و نیز با بختیاری و دارای نسبت است ، در نسخه خطی مورد نظر ما این غزل در متن بهشت بیت دارد لکن بیت مورد نظر در حاشیه نسخ قزوینی شده است :

هر دل که ز در غم تو باشد از حلقه وصل تو بر دل باد

باید یاد آور شد که حتی غزلها و ابیاتیکه بر حاشیه افزوده شده ، احتمالاً نسخ در آنها هم ثبت گردیده است . از جمله زیر مصرع اول بیت مذکور افزوده شده است :

هر دل که ز عشق تست خالی

همین مصرع در چاپ پریشان بختیاری دیده می شود . در روی حاشیه این نسخه سنی کاتب بر آن بوده است که اشعار شعرا و اقوال شایخ را که فکر و عقیده و حافظ را تأمل می کند بر عنوان حسن و صحت بیاید غزلی دایم از حافظ که در آن این بیت است :

ز گردن خونگون فلک طمع نتوان داشت
که بی طالت غصه، یک نواله بر آید

در عاشیه نخود در مقابل این شعر نوشته شده که :

« حضرت خواجہ عبد اللہ انصاری فرموده اند :

آدمی را ریش پر در رنج دارد . از وقت بیش می طلبد و از قسمت
بیش می جوید ، و از دیگران بخویشش نخواهد .»

اشعاری از شوی معنوی ، نزہۃ الارواح فخر الاسادات حسینی

(متوفی ۷۱۷ یا ۷۱۹ هـ) مولانا عبید الرحمن جامی و شیخ جمال کبکوه هم در

تفسیر و تائید و شرح ابیات حافظ روی عاشیه ابیات مربوط به

حافظ نقل کرده است . نیز در عاشیه نخود مقابل این بیت از حافظ کنی

نویسند :
ایم عظم کند کار خود ای دل خوش باش

که بتلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

از شرح مولانا جمالی اقتباس زیر آورده شده است که :

منقولست که بعد از کلم شدن انگشتری سلیمان علیه السلام ، دیو اهرمن

خواست که به صورت سلیمان علیه السلام شده نزد بلقیس بآید . اما سلیمان

علیه السلام - با بلقیس گفتہ بودند که اگر اهرمن به صورت من شده بآید این

اسم اعظم را بخوانید - اگر من خواهم بود ، نخواهم گریخت و اگر ابر من خواهد بود خواهد گریخت - چون دیو به صورت سلیمان ظاهر شد و پیش بلیقیس آمد ، بلیقیس این اسم اعظم خواند : لا حول و لا قوة الا بالله -
 العلى العظيم ، فی الحال ابر من گریخت ، بلیقیس از ابر من نجات یافت
 نقل فی الشرح مولانا جامی غفر الله ذنوبه
 علاوه بر این در نزدیکی غزلی از حافظ به این مطلع :

صبا بهت پیر می فروزش
 که موسم می و معشوق داد نوش

به عنوان شرح ، ابیاتی از جامی کنبه به صورت زیر نقل شده است :

می فروزش اینجا به معنی مرشد است	هر که او مرشد ندارد دلمه است
مرشد کامل در اینجا مصطفی است	هم نمی دهم ولی در سنماست
سکشا ید خم در حد آن حریف	رزد اندر شیر شیره پاک و لطیف
چون می اندر آبلیم می فته	آتش وحدت بسین میز میرد
هر که او جام محبت نوش کرد	چون صراحی میزد دور از گوش کرد
چون صراحی بر کشید منبر ز کام	تقلیل آید از دنان او دمام
باده چون بیرون فته از کام دی	جام مالامال میگردد ز می
جام چون زنان باده مالامال گشت	هر که نوش داد صاحب حال گشت

این نوع شرح منظوم از همین جالی در جای زیادی آمده است
 جالی چنانکه می دانیم، شاعر و عارف معروف قرن نهم میلادی می باشد همین
 جالی با جالی ملاقات کرده بود آثار جالی که تا کنون کشف شده شامل شرح
 دیوان و یا ابیات حافظ نیست از یادداشت‌های مختلفی که روی این نسخه
 از جالی آمده است پل می بریم که جالی شعر حافظ را به صورت نظم و نثر شرح
 نموده بود اما بدینجهت از این اثر او حالا در اختیار نیست و ظاهراً مفقود شده
 است.

در روی حاشیه مقابل به غزلی دیگر از حافظ به این مطلع :

تست به ناز طبعیان نیازمند مباد وجودنازکت آزرده گزند مباد

بخشی از شاعری تخلص به سیحی نقل گردیده که بدین صورت است :

مراد بر دو جهان جز غمت پسند مباد

سرم به خاک رهت جز دم نمند مباد

به پیش لعل لبست غنچه خیره خند مباد

تنت به ناز طبعیان نیازمند مباد

وجودنازکت آزرده گزند مباد

و لم که سوخته آتش راحت تست
 ولی امید من از رحمت و کرامت تست
 باغ سواد و سرودی بکی ز قامت تست
 سلامت به آفاق در سلامت تست
 بهیچ عارضه شخص تو درو مند مبار
 مرا که بخت مساعد به درو است
 فراغت از دو جهانم بهیچ تست
 وجود باقی من از بقای صحبت تست
 جمال صورت و معنی زین تست
 که ظاهرت درم و باطنت نرخته مبار

خص صیاتی این چنین در نسخ مورد نظر این حدس را در با تقویت می
 کند. گوئیم نسخ موجود تا حدی قدیمی و دستنسخ آن بعد از جامی و جالی که در قرن
 نهم هجری میزیسته اند. بهرست گزیده شد. همچنین کاتب این نسخ علم
 دوست بوده است. صاحب ذوق و سخن شناس و با تاریخ شعر
 فارسی بویراثه شعر عربی فارسی آشنائی داشته است و در پایان این
 بحث می خواهیم به جمع دانشمندان و صاحب نظران ایران و هند عرض کنیم
 که بعد از کار ترتیب و تصحیح دیوان حافظ که بکنیم، تا حد کافی انجام یافته باید نسخهای
 کامل از دیوان حافظ برای دانشمندان زبان و ادبیات فارسی تهیه گردد.

تا با توجه بر چاپ انتقادی، متضمن شروح و نسخ بدیهای درست کلام
حافظ و شعر حقیقی حافظ را بدرستی دریا بند بدیسی است برای رسیدن
به چنین مهمی تسلط بر معارف قرآنی، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام
و ایران، زبان و لهجه شیراز دوره حافظ و هم آداب و رسوم و سنن کهن
ایران لازم است. امید داریم که بزودی چنین متنی از دیوان حافظ
پست ما برسد.

غزل

چه شود بچرخ زرد من نظری برای خدائی
که اگر کنی همه درو من یکی نظاره دو کنی
تو شوی و کشور جان ترا تو هستی و جان جهان را
زده کرم چه زیان ترا که نظر به حال کنی
ز تو که نفع و کرم بود آن عیایت این کرم
همه از تو خوش بود ای صمغ چه جفا کنی به خدائی
همه جاکشی می لاله گون زایغ مدعیان دین
شکستی پیاله ما که خون بدل شکست ما کنی
تو که آن کشید دور کمین که زنی بترسم و من غمین
همه آن غم بود از همین که نه آنکه خطا کنی
هاتف اصفهانی

غزل

غافل بمن رسید و فایز بهشت انگند سر به پیش جبار بهشت
 می خواست طمرا که شود مهربان غیر نامهربان تیره مار به بهشت
 تا از بجای او زبسم خون من زینخت بیرحم ترس روز جزا به بهشت
 از نرم تاز آمدن من بدرود برخاست گرم و دوان جبار به بهشت
 زخم به مسجد از پلی نظاره خوش بر رو گرفت دست و دعا به بهشت

میسی ترا ز تنگ نیاورد و در کند

کو تاب می کند بلا را به بهشت

میرزا محمد قلی، میسی سرودی

(دم ۱۵۷۵۹ م در مالک بهشت)

غزل

ستم اگر هست کشد که سیر سوزن در دست تو زخمی کند ز دیده در دل گشت به چمن در آ
 پی نازدای رسیده به پستند خست به خیال خلق زلف او گریه خور و خست در آ
 بوس تو یک به توشه نفس تو دام و آتش که این جنون بلد توشه که به عالم تو دامن در آ
 غم انتظار تو بر راهم برده خیال نموده ام قدمی پرش من گشتا نفسی جان به بدن در آ
 به بوی او جان و دانه ز خود همی در آستیت نلی استیت چو هر چه عاقبت نفسی شود سخن در آ
 چه گشتی ز گوش عمارت عالم شهادتی در آستیت عالم عاقبت در جستجو بشکن در آ
 بگدالم آینه باطنی که ز فرصت این غافل تو نگاه دیده بسلی شده دکن و کفن در آ
 در دوش من فصل گریه به وقت می رسد این که به خلوت ادب و فاذر بدون نشن در آ

جدای بیدل ازین قصص القرآن طرف کشت سوز
 تو فریت آن چه خوش زای که گویت بطن در آ

سلام پسر بزرگ

«سال نا آرزو داشتیم که با دوستان هندوستان و تراز سازان آن
بوستان طریق هم نفسی باز کنیم و از سر هم نفسی با یکدیگر شکوه آغاز نماییم و این
دردی و مجبوری را که در میان آمده و حجاب آرزو شده به دور اندازیم تا
به خواست خدا در این بخت انجمن روابط فرهنگی ایران و هند به استقامت وزیر
فرهنگ و بهت فضلی هند و ایران و موافقت بزرگان دو کشور به راه
افتاد و من بنده را نیز به عضویت آن انجمن سرافراز کردند و امر شد که در
نخستین جلسه انجمن منظومه ای در شرح اشتیاق و شکایت از افتراق گفته
آید. این منظومه که در شب چهارشنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۳ در محفل انشعاری
عالی سروده شده و به یادگار به دوستان هندوستان ابد میشود بهمار»

باز خنک فکرتم جوان گرفت
 آنجا که نقش روی بند بست
 بس فکرم خوشن وانی نمود
 بسته ام یاد و بر پای تپید
 دل سیر خلقه در بخشید
 بس محبتا در آن خاک بود
 آن مکرزاری که خاکش عز است
 هر که رفت آنجا نمک بالود شد
 جان فدای آن مکر از سیاه
 فکر از یگین و رنگین جوید
 شکر یونان از آنجا گرف
 شد عرب در بند و حیدگی فکند
 ترک آنجا ترکی از سر و گرفت
 از روی بود آشنایهای ما
 بند و ایران آشنایان نمند
 آنکه گندم خورده و در از خلد ماند
 خاک بند از خلد دارد بهره
 هر چه گندم گون و میگون آمد
 چون «دیوین» خرمشیران یقیم
 مرغی گیر از می عرفان بند

فیل طبعم یار بست دست گرفت
 یافت زود قلم جاده طاق بست
 طوطی طبعم شکر خای نمود
 تا شود در بند آن تا ماه باز
 جان فدای خاک را سنگر بند
 بند را کان نمک غمزه روست
 خاره او حباب خشن بود
 سادگی افکند و رنگ آلود شد
 لی نمک آنجا نمی روید گیاه
 رنگ برنگی عیان بر روی
 عبرت از کار بنی آدم گرفت
 عاقبت آنجا عرب هم نمی فکند
 فارسی بود آنکه آنجا گرفت
 آشناداند صدای آشنایان
 هر دو از نسل فریدون و جمند
 در سرانیدب آمد و گندم فشانند
 رنگ آن گندم عیان هر چه
 بر روی از یک خرمه سر و آید
 در «فلاطون» و «دیوین» استقیم
 نوش باد پارسی گویان بند

مادی از مسعود سعد را دکن
 آتش که چون سعد سنجکونی توانست
 خشمه در خسره که تعلیه است فرد
 طبع پاکش مایه دار فکر بود
 با حسن، صد لطف و گرمی توکم است
 بزم اکبره شد ز فیضی فیضی
 طبع عرفی خوش بر مضمون را آفت
 با کیش با حران را فیت تاب
 از نظیری و ظهوری دم مزین
 گزین تر ز است یا از صفیان
 خاک اسل را منش از دست داد
 چون کسی را ضعیفی غالب بود
 از بیا یون گیر شاه جهان
 بند بازار خسره ذوق بود
 صنعت ذوق بهتر تر گیب یافت
 بس روان شد کاروان کاروان

۱۱. بریت یکم

بنامی حیات دور و زنی نمودش
 یکس و در ضرب بس ل شید این
 طبعی بهم رسان که بازی به عالمی

بعد یاد «ارونی» تبار کن
 بس کلزار دلی «خسره» است
 با حکیم گنجوی جوید نبرد
 صد نزاران بچه زاد و کمر بود
 در کلاش آتش و گل با هم است
 و کین از «بولفضل» فوضی یافت
 دارد، داد لفظ و معنی را درست
 کس نگفت آخر به پیش جواب
 هست و ایران را در گرم نزن
 بست صاحب طوطی بند زبان
 لاجرم طالب هندستان قتاد
 می ستاید بر کی طالب بود
 شاعران را بود بند آرام جان
 بسند یکسر عشق و شور و شوق بود
 کاروانها جانب دلی شافت
 تنگهای دل پراز کلامی جان

اجتم هم حکیم با تو گویم چنان گذشت
 روز دیگر به کنن دل زین آن گذشت
 یا سستی که از سر عالم تو آن گذشت

شکست غریب گشت بزم اکبری
 بزم نورالدین و گلستانی دیگر
 بیدار گو از شاه تا با نو بید
 جوشد ایام و مثل چون موج آب
 کار تلخ و تلخ و تلخ تازه گشت
 در وقت فراغت با برداختند
 کارهای بسی بالا گرفت
 صبح و شب بسی پیر یافت
 ثروت و جاه و رفاه و خرمی
 چشم تو را خزان را خیره کرد
 گریه امروزی آن بچهار جایست
 نیست گران کرد و فراقی نیست
 نیست گریه ای زاکر ز خودش
 و در نمی خندد به هر گل صد هزار
 «غالبی آمد اگر شد طالبی
 دیدی، اگر رفت» اقبال «دید
 می گشت از سنگ گویان بیا
 قرن حاضر خاصه اقبال گشت
 شاعران گشته جیشی تا روزگار
 عالم از حجت نمی ماند سحر

نغمه خوان هر سو هزاران عصری
 در گداز جهان و جانی دیگر
 پیش یک مصرع زود زانو بید
 نکته بر سر موج خندان چون باب
 صنعت انشا بلند آواز گشت
 بعضی در دین و حکمت باخته
 خوشنویسی پایدار و الا گرفت
 زوق حجازی فراوان یافت
 صلح و عیش و خوشی تو یعنی
 هر طرف خصمی ایشان جو کرد
 به یکس از راز و بهر آگاه نیست
 رفت اگر آن کیفیت بجاست
 می زند بر گوشه و یک علم خوش
 باز ناله قمری بر لب خمدار
 شبلی هست از نباشد غالبی
 سید لان را نوبت حالی رسید
 گفت: «کل الصیه فی خوف الفرا
 واحدی کنز صد هزاران برگزشت
 دین مبارز کرد کار صد هزار
 فرق باشد از درم تا فریبی

تیج بہت راکن ای بند عزیز
 صفت علم اسید و استخوان
 «بار دیگر از ملک پران شو»
 نکتہ امی گویم، سخن کوتہ کنم
 شدہ ای در حال استقبال تو
 «زندگی جہد است و استحقاق نیست»
 گفت حکمت را خدا خیر کثیر
 فارغ از اندیشہ، اغیار شو
 نا امید می خسر، ابرمن است
 جوشن امید را بر خود بپوش
 خویش را خدا درون کس حدان
 زین قناعت مشکلی رہبر کن
 بہمت از امانال کو چک باز گیر
 این کمال و تن آسانی نیست
 زندگی جنگ است و بدر معاش
 فقر و درویشی تباہت میکند
 فقر و درویشی را استغنا نکوست
 با بزرگی و غنا درویش باش
 گر برتری در درجہت بر تفاوت
 با فسان جہت واسید، شیر
 کسب کن تا داری زمین انقدر
 استخوان در دہم نماند آن توی
 خاطر پاک ترا آتہ کہ کسم
 مان زمین گویم، برگشت اقبال تو
 جز بہ علم نفس اتفاق نیست
 ہر کجا این خیر را دیدی بگیر
 قوت خواہد ای، بیدار شو
 پیش امید آسمانی خوش است
 روز و شب تا جان بہ تن دارد کوش
 در بر در زندگی واپس آمدن
 مرکب بہمت بہ جولان تیز کن
 تا فراز کینشتان پرواز گیر
 ترست آموز، نادانی نیست
 زندگی خواہی با چو مردا کن تلک
 در درو عالم رو سیاحت میکند
 با غنا، شوقی در درویشی
 با تواضع یا شاہ خویش باش
 خیر و جہش کن کہ گنجت زیر پاست

۱۱، فسان بہ فتح اول سگی باشد کہ بدان شیر تیز کند .

۱۲، اشارہ بہ حدیث شریف «الفقر سوار الوجہ فی الدارین» .

حسنه کی نبود سرمای وجود
 از جدائی بگذرد و مانوس باش
 جز به راه یکدلی سالک باش
 کفره ای حسیست به کثرت ساختن
 سوی وحدت پیروی دست از شرک
 ای بهار از بسند دم با من مزن
 که فراق بند بس دل خسته ام
 نام اصل بسند باشد به بهار
 من بهار کو حکم در ری مقیم
 طوطی باز آنگاه من در ام
 زانه وی دیدن باران بسند
 آرزو بر نو جوانان غیبت
 عمر من در زحمات و محنت گذشت
 به چنین مشکبار چالاک می نرسد
 لا علاج از دور بگویم روی بسند
 پس سایه می فرستم سوی یار
 گویم ای بسند گرامی شاد باش

قطره قطره محو در یای وجود
 قطره گی بگذرد و امانوس باش
 محو کتایی شود و شرک باش
 از یکی سوی دو تایی تا خفتن
 مستحب باش به ترک کفر گوی
 بیش ازین براتش و امن مزن
 نام بسند است اینکه بر خود بسته ام
 جذب گردد که به ربی اختیار
 دل تپان از فرقت بسند عظیم
 طوطیان بسند را گویم سلام
 می چکد از دیده ام باران بسند
 نیک بران فزون زین غیبت
 میروم اکنون سوی پنجه و شست
 من نیم جالاک و دوران بیوفاست
 روی گبر و مسلم و بسند وی بسند
 در لطافت چون نسیم نو بهار
 سال و ماه از بند غم آزاد باش

از سر اخلاص داریم این پیام
 مان سخن کوتاه کردم و السلام

سیاحت نامه ساعی

از شیروان تابه‌دوستان

استاد میر حسن عابدی متعالی‌ای بزبان اردو در سده فی سیاحت نامه ساعی در دانش ، ۱۴ ، تابستان ۱۳۹۷ چاپ کرده اند . در حالیکه اصل متن این سیاحت نامه در هر صفحه ناقص است ، ولی نظریه اهمیت تاریخی و اجتماعی آن سیاحت نامه در این جا به چاپ رسانده میشود .

ساعی جهانگردی بود از شیروان - او از زادگاه خود به گنجه رسید و او در اقامت کرد - سپس با قیود ای در کوستانی تا یک ماه بسر برد و از آنجا به تبریز رسید - از تبریز به اردبیل و قزوین آمد - در همین زمان سفیر شاهجهان پادشاه تیمورت بهندی به اصفهان آمد و ساعی همراه با این سفیر بهندی عازم هند گردید ولی تا یکت بهفت در قندهار اقامت کرد و نتوانست بهر کاب سفیر خاور به هند آید - بنا به حدس و ستاد عابدی ساعی به سده باجان شارخان که به عنوان سفیر شاهجهان به دربار شاه عباس ثانی (۵۲ - ۱۰۷۷ هـ) به اصفهان رفته بود (۵۷ - ۱۰۷۷ هـ) از آنجا به هند مراجعت کرد ، عازم هند شد .

امید داریم که با متن کامل سفر نامه جسه نیات بیشتر تاریخی و اجتماعی آن دوره روشن گردد - (دیر)

سهم در الوضو الرسم

برساندن نوا آموز و مقرو و آن شب و روز و شبیده
 خانه و اگر راه دور مسافت داشت باید که از
 رفتار و خفای بی رفتار و گفتار و ریاضان هر دو بار با غیر باشند
 که راه سفر بی کرد و نظر نیست و از خدمت اسم قلمه من المتر
 و حضرت که چید و دل را سینه راه سفر چون سر نامه که نیست
 اغراض بر انبوب و مزارع و دگر بی و بید ماغی در زیر و دانش
 فیه و در هر دایره که در سرخ و نیم که در آب و در صندلیک
 در رود و انوشن که بر بالین نهفته و در هر دست و بلند
 و راه چون نشست و بر خاست مجلان و در و صفه آن
 که طرح و در شنی و نامواری است و هر سطح همواری مسافتش
 خدمت که بیان صفتی فوض در مانده کی و ناباری و هر یک
 از نش بر یک شمع شبستان و در یک سر باری و پایتین

کند از دست و چون غرور و باغ تنگباران مایه فساد و ناسخ
و هر سر بریده و هر بنی مرده و هر بنی مرده و هر بنی مرده
علامت و میرانی از سر و ریش می بار و چون طبع
فطرتان در و مایه مار مردم اندازی در استنش و در و
و درین راه تا که صفی در که خود را بدف غیر بار ال بواران
خبر و ف ز و در گشت گشت سر به گمان طوفانی ببرد از دگر
منفرد در کف دست خود نه بنید و چون کسی بنید و سپردم
شمت بر بر زمان کین خبر توان از کینر کنند و بر ناخت کنند
اند از زن جلور بنی ناب نیار و رخت خود را صلاست اند
ساحل بدگت نه ببرد و چون کل نادرتنگای روزگار و
از بنی سواران بیل و بنار زخمها بر تن نه داشته و کفبار
کرده بعد خو جگر خا ر بنیدی و ککیر بهار ابر سر و از کنند بار
ناتی بخاطر جمع بدستش نیاید و سر و سر سبلی غم خور و خج
مایان تو بچه کس بر اید ناد چون میر در ایام است و نه
راه را مانند صبح و شام نه بیاید و خود را ککیر و رخت و

ساراید و بخت و خایم مردم هر مقام را نمک امتحان بنایاید
 بجهول مقاصد فایز و بهره مند یکسر و در آن مرد هر منکر و پستی را
 قلم دو بایست و درین روز کارش نایکی تجربه و موصیاتی و از ذکر
 بخیزد بر روی نگارنده جرم مسافران صندی را از نرم و و بخت
 که حقیقت ملک ملک عالم و ملوک سلسله کرد و او نام را
 از پیران جهان گودیده و از گنجه سواران جهان گردیده و
 دریا بنده و کفزار ایشان را بگوشت و پوست شنیده و
 حزن جان خود ساخته بر روی و فقه مله خطیبان روی قوت
 حافظ بسته نگارنده اول سخن از من کار و زمره و راه
 بست و بلند روز محمود و نیک و بد هر دو بار را بست
 جان زده باید پرسید که از طغی و صبح جوانی تا شام
 بره تا زانی نیم اس بودای سبایی کند ترسند چون
 و آفتاب میفرماید ما خند مسافران لیل و نهار بر
 بره و برانزه بود بکشته شده ام و بیشتر تلخ و ترسین
 بنزد و ز کار چسبیده نظر هم قلدر گشت کاش خیم

برکنند رجا چون نماند لم از کائناتش شیر و در آن ز بودم تا در سینه
 کتبه جانم نمودم تا هر جا که فرای خوش شنیدم نشانم غلام
 بس و بدیم تا شنیدش همه بر ز قوم ترکان اندر حرم
 کتان بزم دوران هر یک محفل طلعتی تمام با یک
 میان شیر اندام تا در بر او رسیده روان به خوش
 روی همه جو ما و کنعان اما همه ترک رخت تانند جلد و نگاه
 تیغ بازند بر جیره شان جو قرض خوشبختان از تندی گوشت
 غمی توان دید خوابی سخن بر جری زار و تار غم همه به چو سحر
 کز آرد تا عکس رخ شان جو شمع فانوس به بیرون ز خدر
 مانده چو سحر و تابش برده حجاب اندازد ز دیده نگاه
 چون جانند به چون جری کتان بزم لذت به جانک
 ز کتیر به عیب با از هر حسن جلوه تا به نقش دل خازان
 چون راز تا به سر نوکران جو مرد بسیار تا به فتم با سید و
 هر جا جو نسیم کشیدم تا به هر کجای رسید
 کز کرد و شنیدم تا به کجای تا به پنجه مان همه از نظر کرد

بامش و فروشش و چو تیر جوانی نثار رفتم ز کوه و حبس چهره و
 اندام مکن ز خاک و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 ازیر و کوه و نثار و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 دشت و هامون و تیر و لیلی کل و نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 ده روز و دران دیار و دهم تیر کمان و نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 مر و سیر و نثار و لیلی کل و نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 بر خاکست نثار و لیلی کل و نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 پای کوهان نثار و رفتم ز قبیله باجه و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 مون و نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 بر و بگزشت نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 سیر و سیر و نثار و لیلی کل و نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و
 نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و ازین نثار و سیر و ز کوه و حبس چهره و

کوی جوانی چو آب خورشید از آید گریه و بختی در سینه از یادگار ترانه و ف
 و نه از در فضا جام و شیشه و شکر کانی و در کسین لایق و سرست
 در صحن چمن ببالد در دست نواز سکه گرم و صحنی نهند به چرخ و در
 و نه توانند شوی ناله برادر خانه بر کاشی شور و سر که در فضا
 خوش و بوی بهی نر زنده ششها و سه ماهه معین و سه ماهه
 رود و در ملک و دور بر دین و در فضا کوی از و سیل و قزوینی
 تا کفم همه روز سپهر کلا از در فضا همه شب بکشت باز از دین
 همه شمع و گرم اندازد در عهد و در کسین فضا از یاد و خدا و شکر
 فصاح و بیلان خسته خال و ناصح و ناصح از ب و ف و غریب و در
 هر در و در کسین از در کسین از در کسین و در کسین و در کسین
 از ب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین
 در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین
 بنیان و بنیان همه عالمی از آب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین
 و بنیان همه عالمی از آب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین
 و بنیان همه عالمی از آب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین
 و بنیان همه عالمی از آب و در کسین از ب و در کسین از ب و در کسین

[illegible]

در میان کسار و جاده بسیار خطر و زحمت چون کسک ملا خطه اهرم
و سکه هزار سوار و یار و اطراف و جوار شب و روز هم گذراند
و شب بختگاه داد و بستاند و غنچه نوبک رسیدم از یک بریدم
که از میان که باشد جواب و ظهور که از بند در آن سر حد بند و ستان
از چون راه و از سر بند و ستان با آنها غنی و از سر حد و غنچه
سفران و نگاه بانه مشرد و آن شب و روز مقدس که رسید
فکر کردم که بسیار و فراموشی و راه نیست و باید
خیل طر کدلم و روز هم با فر رسیده کس چون مکان از شب
و از سر باب خاطر جمع است او به و رفت و رفت که است
و ریه و نخی حد گذر از غنچه غنچه خود و در کنار با کشیدم
و در یک و در غنچه کسبانی را رسیده ششم بود از سر حد و غنچه
خبر که در کنار کسبانی مشرد نگاه و رسیدند و در
در خضر البستان و به بن و کس یکدیگر نگاه که کسبانی را غنچه
پایه بر کوبیدند چون قال گفته است کوی از سر حد و غنچه
و به کسبانی کشیده و کسبانی را با نخی و سخته و غنچه

[illegible]

لک نهانی شایسته بلید مین برید جصلتی رسیده
 کردن کو نامه و دندان نماند از دندان گریخته مستعبرتی
 قطبش شیبی انسان شکلی تمام درمی زرد پخته از دندان
 جسته معلوم بلید از دندان پخته نمود در شسته دندان دور بر موی
 حاد پخته پسته دل چون در شست آفتاب پسته که دل بسط
 طوطی همچون کان بد دل و چون دلم بدنگ پسته بر توجیه و در ش
 چنگ پسته از شش کشیده از دندان جو خانی چسب دارد و جوای خود
 سلبه جو سبک کن خفته در میان شش من نشسته شش چون
 خنده ز شش طوطی در شست شسته دندان از یک که ابر و شش که خنده
 دندان چون دم سبک باموینا رسته تا با سنگ مانده صد و ش
 یک که چون مشغول مردم کشش و بوقی تلپش دندان حدی را بر
 در حدی دندان شش پخته بد چو تا وان نبر و دو شش و کفل یک
 در ملول در خنده کردن شش چون کا و عصاره جو نبر و شش و
 دندان دندان نبر و دندان کشش پسته بیرون از با شش
 پسته که دندان کا نبر و دندان شش و دندان سبک بد از دندان

از دندان پسته او ز دندان پسته با دندان پسته از دندان

دندان پسته که دندان پسته از دندان پسته از دندان

ان غنای امداد بخت بدو ز زرنگ خدای و منی که سبابت
 در این سبابتی چون بر تو آفتاب نه منی که تو را بهر دو کسب بکنیم
 خدای فرزند و سبب نه بر سر لاله آن نویس با دای جبال است
 خدای خدای که در زندهای چو نعلی رقم نه که جان خود را خدای نام نه خدای
 و لفظ مراد نه که جبار یا بنی یکی و از نه بانی آن نویس با کت نه
 بدو در سبب چو بنی دخت نه در نام دو که نویس خدای نه که چو هزار
 کف قصه رم نه منی لفظ لفظ نور کوی نه که در او نویس چو در
 نویس نه که لفظ بر خدای چو خدای خدای و در او نویس چو سبب
 نه که نویس چو نگاه است او نمرد و نه نه نویس او را بنام دو
 نویس او را به خدای و در نه نویس خدای لفظ نه که در حال
 آن سر طوبی و لفظی و آن نویس که در آن لفظ نه که سبب و در
 آن نویس و در نام و در لفظ نه که در آن نویس چو سبب نام که در
 سبب که در سبب را آن نویس که هر دو که نویس که در آن نویس و در
 در حال که در سبب و در نام که در آن نویس که سر طوبی که در
 او نویس که در سبب و در لفظ نه که در آن نویس که در سبب و در

[illegible]

تا بجای خویش نهد ز خود ملک نادان بدورم کند همه مملکتش اگر
 ز بزرگ ملک بزرگتر رفته بقراب طارند گشتن بدو
 مادر بستان استغنای صد یک از پنج خانه از یک خانه
 گشته هم ملک شود از ملک دشاره ملک گشتن ز مملکت
 و نام و گوشتی دوران مافوق گشته بخان فزوده جویای گشتن
 و که دست کربان که گویانش جدا شود همه مملکتش ز ملک
 تنگ بود در خطر و جویانش بدید بدنا بزرگ ز گشتن
 راستان نداده ملک که بدید بدنا بزرگ گشتن گویا بدو
 و در علف و آب آن مردک که گشتن گشتن بدو در مملکت
 بزرگ کر بر بلان سه بزرگ و ش کوچک ز خر و تا بقدم
 در ضمیمه کرد و بخان گشته بخان رفته که یک یک دست اگر
 عیار گشتن یک با لایله که هم هم خند بر جر استن اندک
 تمام عمر کند کتاب بخواند و گشتن زشتی بدو بدو
 بعد از ر سوری است و گشتن خلد کون بر مملکت
 را به بخند بگفته است گشتن بدو بر خاست و از لایله

[illegible]

ز بهار دل طالع بر در شکستم : به بادبستان خوش نقشم
 که ایستاده در تنی خا : شاد باد و سعاد است کم از سر و پا
 عهد و ضمانت سر مکن باد : به کین و دامن حسرت فزونا
 چشم دور شناسم سعاد کرد : به جستم از غصه دست زده کرد
 شکست در لشت بهین باد : به طایع مرزفت نامیده یاد
 الهی کر ز در سر غمت باد : به الم بوسه یار و یاد رت باد
 ابرو رسد کوی چو کوی چو کلا : به چو لادن نورم بود امید دار
 بیکه که صاحب دار در راه در خوار : به سیجش گریزند افتد نگار
 مکنید بسند ز آل سدا و موفد : به زهد میر خیال سر کش دور
 ز غفلت بر سودای و در غیبت : به بیکه فعل غفلت کشت درخت
 ز جبر خاستم به فراو کین : به ششم سعاد و جان در خانه زین
 کمان را زانسانا کم بیارو : به سپهر نگرش بیرون کردم ز چو
 کسب لادن را ز مال اعلی و ادم : به خندان عجب بر دم رو نهاد
 بهج موزم به بیالم روید : به بیکه ز کوره جزی که نه
 دو اندم با و با را یک شمار : به سر زانسانا خند صد زین

برویم لشکرا را با فکر و تدبیر
خودند و در هر خجانه و مکار

۴۴

کنایات در ادب فارسی

درک کامل ادبیات امروز فارسی بطور اعم بدون گذر از گذرگاه استعاره و کنایات دشوار است. این رشته بلکه حتی برای ایرانیان و فارسی زبانان نیز بلا اشکال نیست. امروزه آشنایی با کنایات در ادبیات فارسی یک ضرورت است. درین رابطه موسسه انتشارات امیرکبیر تهران در سال ۱۳۹۴ هـ شش مجموعه‌ای از کنایات را تحت عنوان «دایره کنایات» به چاپ رسانده است. مؤلف این اثر مفید آقای منصور کزازی است. مجموعه‌ای از کنایاتی را که در ادبیات فارسی بکار رفته، گردآوری نموده و در اختیار علاقمندان قرار داده است.

کنایه چیست؟ کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح معنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم هم‌زمان یکدیگر نباشند. پس گوینده آن خود را چنان ترکیب میکند و بکار میرساند که شنونده از معنی نزدیک به دور متعلق گردد. چنانکه بگویند «پخته خواری» به معنی مردم تنبل که از دسترنج آماده دیگران استفاده میکنند یا «پشت گوش» و «فراخ» است. یعنی دیر جنب است و کمتر به گفته یا دعوای خود عمل میکند یا به گفته دیگران چندان واقعی نمی‌گذارد.

باید توجه کرد که بین مجاز و کنایه تفاوت اندکی وجود دارد. در مجاز

و استعمال لفظ در غیر معنی اصلی و یا وضع در حقیقی به مناسبتی (مقصود قرینه ای منصرف
گفته در این از معنای اصلی باعث متوجه شدن به مراد ثانوی توجه کند و حقیقت
در برده گنای و گن، بهام، انگشت و شود ولی در گنای این قرینه نیست
پس بر دو معنی کنار هم می باشد، فقط غرض گویند و معنای دور دست است.
مؤلف باعث این تألیف خود را به بیقرار تو فیض می دهد که درست است:

«یکی از مشکلات در خواندن متون کهن اوست فارسی، فهم معانی ترکیبات
و مفردات مجازی است. این مشکل در بحر و نظم بخش از اثر شرح می نماید و خواننده
باجای آوردن چراغ به فرنگ است تا گره کار را به نحوی باز گشاید، نمودن فرنگی
و تخصیص در این زمینه و ارقام جستجو و ردیت فرنگ ای شغافات و جست
درک معانی مجازی مفردات و ترکیبات، علاوه بر آن که امری وقت گیر بود
بلکه مستلزم تفسیر فرنگی های گوناگونی بهم بود تا در کتب درست باشد و در کتب
چون دستاورد بر اساس رفع غرض نقیض ای بود که به فکر تدوین فسیلگی
آقایم تا باشد گوش ای از این مشکل حاصل کند».

برای تدوین فرنگ کلمات، آقامی منصور شروست با بهره گیری
از چراغ فرنگ تا در فرنگ جستجو، بر این قاطع به چراغ هدایت
غیاث اللغات، فرنگ آندراج این اقدام درست بوده است و
مفردات و ترکیباتی که از معانی غیر ما وضع کرده گنای، به کار رفته است
از همین چراغ فرنگ استخراج نموده آنها را به ترتیب الفبایی در تألیف
مورد نظر خود گردآورده است.

در اینجا بعضی کنایات از کتب مورد اشاره برگزیده شده که بنظر ما

در ادبیات فارسی فراوان بکار رفته است، از آنجا که این نوع فریبک
 در فارسی کمتر در دسترس عموم علاقمندان قرار میگیرد بنظر میرسد که چای
 بعضی کلمات و مفاهیم آنها در این فصل مورد توجه و پسند خاطر خوانندگان
 گرامی ما قرار خواهد گرفت؛ همچنین اگر خوانندگان داشتند ما این اقدام را
 بنظر احسن نمیستند، این کار در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد.

(تدوین)

آب : مجازاً فیض و غلت زدن
و خوبی و درخشندگی و تیزی تیغ طرز
در دوش طراوت و تازگی و روح
و شادابی خالص و شوای خرامان
از آب بطلی و در چون فست کند
آب آتش زده : آشک
آب از چیزی بودن : بخار و بی اعتبار
کردن

آب از دریای بخشد : یعنی از مال
و گری بخشش میکند بی آنکه از او
اجازت بگیرد و اندیشه باز پرس نمی دارد
آب از دیده پاک کردن : دوا
دادن

آب اندام : زیباتن و خوشرو
و لطیف اندام

آبای جلوی : ز فلک یا نیت کوچک
آب مغموی : استخوان سبزه
و ادیبان

آب به پرویزان پیمودن :
حرکت نمودن و کاری فایده کردن

آب بر آتش ریختن : فروشان
و تسکین دادن فتنه و آشوب است
آب بر چهره ریختن : رونق زدن
باز آوردن

آب به ریسمان بستن : تلاش
بجد نمودن در حصول آنچه میسر باشد

آب بسته : شیشه و آئینه آب
نخک نیز خوانند ، شیشه و آئینه
و بلور و یخ و تکرک و شاله تیغ و خنجر

آب به گلویش فرو نمی رود :
خست و خجل

آب حسرت : آرزو و تمنای
استحال این ، بالفاظ در دیده و در دماغ
و در حلق بر سر آمده

آب در جامه کسی ریختن :
سراپیر و مضطرب گردانیدن

آب در چیزی بودن :
مغموش و غیر خالص بودن چیزی
و غلی

آستین بالا زدن : مبیانه

در کاری
آستین بر گناه کشیدن : عفو کردن
گناه بخشیدن

آسمان را با بار و پوشیدن :

پنهان ساختن امری که در غایت ظهور بود

آفتاب بر سر دیوار شدن :

نزویک رسیدن زمان ، انتهای عمر

دروغ گفت

آفتاب راه گزیده می رود :

کوشش بی فایده نمودن

آلوده دامن : گناه بکار ناستی

خاصی : فاجعه ، مردم نامتقید

آواز گشتن : شیره شدن

سر گشتن

آهن جان : مردخت و نختی

کشش : دلاوری

آبوی شیره افکن : چشم محبوب

ساقی

ابجد تجرید غلبه شستن : خود در حالت

آب در چیزی کردن : دغلی

کار بردن

آب در ناو نودن : کاری بود

کردن ، ترکب امری شدن که نتوان

نداشته باشد ، کار ناممکن کردن

آب و دست : شخصی که بزرگ

مجلس بود و آرایش صدر او باشد

رسالت نامه [مجلس]

آب و ریاضی : گشتن ، عبادت

از گزیده شدن و سرگشته و آوار کردن

و عاجز و در بانه گردانیدن

آتش فروختن : فتنه شهرش

گشتن

آتش بی دود : آفتاب غصب

می ، اصل و یا قوت ، عقیقی سیرخ

آتش زبان : تیز زبان ، سخن

گفتند و جمله حرف نند ، شاعر

و فصیح کلام

آتشکده : محراب ، برج

حاصل

نفس بیرون آمدن و مجروح شدن ،
ترک خواستن و آرزو کردن ازما
سوی الله مجروح شدن .

ابرو به چشم در کشیدن ، چشم رفتن
بی دماغ شدن .

آبلق ایام ، دنیا ، روزگار
شب و روز .

ابن الصبح ، خورشید ، حرام زاده .

ابن الوقت ، شخصی که وقت
مقتضای وقت عمل کند ، مقتضی که

عاجتاً مطلقاً در نظر ندارد ، شخصی که
تنها به مقتضای وقت عمل و معالجه نماید

مانند دلا حقه مطلقاً در نظر ندارد .

از پوست بیرون آمدن ، ترک
تعلقات گردن شدن .

از ته زایش گذشتن ، زرب دامن
از جا بر آمدن ، از حالت نیک به

حالت بد رفتن .
از جا بر آمدن ، بی حوصلگی

کردن .

از چشم افتادن ، بی اعتبار بودن
در نظر کسی ، از ته زایش گذشتن ، بی اعتبار
شدن و گردن ، بی اعتبار شدن در

نظر کسی .
از دست بر آمدن ، ممکن میسر بودن

از دست رفتن ، بی خودی ، بی نیکی
اضطراب کردن .

از دامن مار بیرون آمدن ،
راست که هیچ کجی در او نباشد

از سر سوزن بیرون شدن ،
یکمال سهولت در دفع چیزی .

از قیمت افتادن ، از بها افتادن
از موم سنگ ساختن ، شگایب

و غریب کردن .
اسب افکن ، مرد دلا در بهار

که که و تنها در میان فوج غنیمت بازو
استخوان در گلو گرفتار شدن ، آسج و

محنت کشیدن .
اسفل است فلین ، سستیمین در رخ
که زیر همه طبقات و وزخ است .

اشته دل به دل دل برسد
نامرد به دل بکنه دل مردمی که
این صفت داشته باشند .

آشته گر به : چیزهای نامتوسط
نامناسب است : چنانکه شتر آگره

سباحت ندارد :
اصحاب منقل : بعضی یاران

بصحت که در دستان به در منقل
حلقه زده می نشینند و از جرات با هم
صرف میزنند : بجای از این مشورت
یاران بصحت .

امم الارضین : مکه معظمه

امم الکتاب : سوره فاتحه
قرآن مجید : لوح محفوظ : آیت
محمّد است .

امروز فردا کردن : چندی کسی
را از سر و کردن : دفع الوقت : تعلل
انگشت بر حرف نهادن : عیب
گرفتن : نکته گیری .

اهل نسبت : تارک دنیا .

گوشه نشین : در پیشان تارک دنیا .
بایخ و کفن آمدن : آمدن با
کمال عجز و خوارخواهی . این در اصل
عذرخواهی است که پیش سلاطین
میگردند .

باد آلود : چیزی که صفت
و بی تعب بدست آید .

باد و پر : شخصی که پیوسته حرف
در آید گوید لیکن کاری از او نیاید .

باد و دست : صرف : هر فرج
تلف کننده : کسی که مال را جلد خراب
و پیرشان کند .

باد و سر : صاحب نخوت : گردنکش
ستکبر .

باد و غیسی : دم مسیح که به آن حساب
سوتی میگردد .

بازیه که : روم و ترک : روزگار
سخن شب : روز : سخن روزگار .

باغ باغ : بسیار شگفته
نهم .

باغ سبز نمودن : دندای
 دروغ کردن و فریب کردن .
 بالا دست : صدر مجلس و جری
 غالب . بر چیزی که نفاست تمام دارد .
 به انگشت شمار کردن : سهولت
 حساب .
 با هم شیره : شکر بودن ، غایت
 محبت ، نهایت آبروش و دوستی
 سیان دو کس .
 به بازار رفتن ، فاش هوا
 شدن و گردن .
 به بال و پر می پریدن : کارها
 به حمایت حامی آرایش کردن به
 حمایت دیگری کار کردن . به زور
 و حمایت و بددستی کار کردن .
 به چسبیدن رسیدن : رسیدن
 به دولت . رسیدن به خدمت بزرگ .
 بیکه خوخن : آشک چشم
 آشک مکنون ، آشک خوفن .
 به خاک افکندن : مظلوم خواری

کردن بظلم کردن ، بخوار و زاری
 افکندن .
 سخت دندان خای : طالع ناسوا
 سخت ناساعد .
 بدست و دندان نگاه داشتن ،
 محافظت کردن به جد تمام .
 بدگوهر : بد ذات ، بد اصل
 بد مزگی : سرد مهربی میان
 دوستان .
 برافشیدن دست : قص نمودن .
 بر چشم گفتن : قبول کردن .
 بر خر خود سوار شدن : به کفایت
 عمل خود گرفتار آمدن ، به پا داشتن کردار
 خود رسیدن .
 بر خود گرفتار گشتن : پذیرفتن ،
 قبول کردن ، در خود جا دادن .
 بر روی دریا مل بستن :
 در محال کردن .
 بر سر بازار نهادن : به غایت
 آشکارا کردن ، شهرت دادن .

بر سر شیر نر زین نهادن : نبات
 غدا و افزونی کردن : کمال قدس و
 غدا : بر سر شیر نر نهادن
 به زیر قلمم داشتند : مطیع و بخار
 داشتند : مستو و محکوم کردن
 به سر رویدن : رویدن بکمال
 سرعت و ببالند کردن در آن
 به گل گر فتن : خس پوش کردن
 منفی نمودن
 حبس به حبس بران : حبس و انوار
 کردن
 حبس و بر سر نهادن : بی ماری نباتی
 به انقضای : یاده گو
 بود یا پوششی : کمال انفس کبریا
 پوشیدن غیر بود یا نباشد
 بود قلمون : کیس سر ساعت خود
 را برنگی و نایب : دنیا و عالم است سبب
 حوادث : مجازا : حرب : نام مرغی که
 بر خط برنگد مگر نماید :
 مسدود

بی دست و پا شدن : سر اسیر گردیدن
 از کار رفته :
 بی دهن : کسی که بر سخن گفتن قدرت
 نداشته باشد
 بیرون افتادن : آشکار کردن
 بیضه بر سر کسی شکستن : مغلوب
 ساختن کسی : وادی رسوا نمودن
 به یک چشم دیدن : تفاوت نکردن
 گذا و توانگر
 به یک قلم : تمام و مجموع به
 پا از حد بیرون بران : از حد خود
 بیرون آمدن
 پا از گلیم دراز کردن : از حد خود
 بیرون آمدن
 پا به دور سر کسی گردانیدن : عاجز ساختن
 پا در رکاب : میا بودن بسته شدن
 شرابی که مایل به ریشی شده باشد
 پا در گل : مقید و گرفتار
 پا در هوا : چیزی اصل به چیزی اصل
 عمده و حروف مخصوصا

پاسنه : دلیس : بهنامی
دلال : شوم قدم :

پالغور : جسم و زلت خطا
پای از شادی بر زمین نرسیدن ،
خوشحالی مغرور ، غایت خوشی ، نشاط
به رسیدن .

پانچ کسی بر زمین اس کردن :
زبون ساختن ، بر زمین زدن ،
پای نهادن بر چیزی ، ترک کردن
آکد فیه .

پشت ختم دادن ، تواضع ، فروتنی
پشت بر دیوار دادن ، کمال قدرت
و استظهار بر چیزی .

پشت نمودن ، روی برگردانیدن ،
ترک دادن ، در گردان شدن ،

گره بگشیدن
چینه در گشش ، شمش غافل بگش ،

آشنا نه
پنجه در پنجه آوردن ، حریفی
شدن .

پوختن دریدن : افشاندن ، داز
پهلوی پتی کردن ، پرسیز کردن ، کنه
نمودن از کاری و چیزی .

پیراکن کاغذی : روشنی صبح ،
دادخواهی ، شجاع آفتاب ، روشنی
صبح صادق ، دادخواهی مظلوم ، زیرا که

در قدیم ایام ستارغ بوده که مظلوم
پیراکن کاغذی می پوشید که مظلوم
شناخته شود و جای علم دار یعنی علم

عدل دریافت تا پادشاه داد او را از ظلم
بستاند و او را کاغذ جامه نیز
گویند .

پیش کسی ریش راستن : حرمت
اعتبار داشتن .

پیل را بند و شان یاد دادن :
از دستش خوش آمدن پیل را .
تباشر صبح : روشنی اول صبح ،

سفیدی اول صبح :
تخت روان : آسمان تخت حضرت
سلطان ، آب مرکوب خوشتر قدر چارستانه

نقش زبات الشمس .
 ترک فلک : میرنج ، آفتاب
 ترک سحر :
 تشنه چیزی بودن : بیدار شدن
 بودن ، اشتیاق هر چیزی
 تلخ شدن خواب : ناخوش
 دی مزه شدن خواب
 تنگ حوصله : کسی که خفا
 یال دراز نه اند کرد ، دون بهت
 تنگ آمدن از چیزی : عاجز و
 طول شدن
 تنگ دست : منقص ، بی چیز
 سبک بنشین ، منزه کوچک بشود
 که کم به دست آید
 تنگ دل : طول ، ناخوش
 بانی آئین : مثل ، مانند
 نظیر
 جا گرم کردن ، قرار گرفتن در
 جای تادیری ، جای قرار گرفتن ،
 راقبه رفتن .

جان بر میان بستن : آمانه شدن
 برای کاری
 جان دریایی کسی ریختن : جان
 دریایی کسی آفتاب شدن
 جان و یک قالب : کمال خلاص
 که با تمام دویگانگی کشد ، در عرف
 یک جان و دو قالب گویند
 نهایت مهر و محبت
 جوهر رنگینه انداختن : کارهای
 بی حاصل کردن ، حرکت لغو و بی حاصل
 گویا رنگینه آفتاب شدن
 جهان نیاه کردن : خواب و
 ویران کردن ملک
 چادر احرام : برف
 چار بکیر زدن : ترک کلی
 کردن ، تیرای مطلق از ماسک نمودن
 ناز خانه که بعد از آن میت را و داع گویند
 ترک کردن همه چیز ، ناز خانه کردن
 که در ناز خانه چهار تکبیه
 مقرر است .

اخبار فرهنگی و ادبی :

● دوازدهمین کنفرانس استادان فارسی‌پسنده (اجلاس بین‌المللی) در ۶۸ - ۶۹ و ماه بهر سال ۱۳۸۹ در دانشگاه اَبلی تشکیل گردید.
این کنفرانس - چنانکه مستعرض می‌شیم - هر سال در دانشگاه بنده می‌برگردد و اولین مرتبه بود که دانشگاه دولتی اجازه داد اجلاس بین‌المللی آن برگزار گردد. افتتاح‌کننده این نشست رفیق ستیش چند راه استاد نامدار تاریخ بنده قرون وسطی و رئیس انجمن سبک کیسون آغاز و به بحث‌های بنده بود و در این کنفرانس که با حضور غیر کسبه جمهوری اسلامی ایران در بنده جناب آقای ابراهیم بهیم پور - رازین محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای محمد حسن شایگان - نمایندگان دیگر از سفارت جمهوری اسلامی ایران و افغانستان شروع بکار کرد، استادان محترم زبان و ادبیات فارسی از جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، شوروی (تاجیکستان)، بلژیک و ایس و بنده که به دعوت انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی سرسبز بنده و کنفرانس بنده کور به بنده تشریف آورده بودند حضور داشتند. بیشتر سخنرانان در این اجلاس به موضوعیت کلیدی زبان و ادبیات فارسی اشاره نموده خواستار حراست از زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین شدند. این کنفرانس تا سه روز ادامه پیدا کرد و در اجلاس‌های مختلف این کنفرانس، استادان فارسی از سرسبز بنده و حوزه زبان فارسی در جهان مقالات ادبی و تاریخی و تحقیقی خود را قرائت کردند.

شور و بحثهای پرمایه که پس از پرتغال و در اطراف موضوع میشد نشان داد که پاسداران زبان و ادبیات فارسی در پیوند و خارج از بنده نسبت به سبیل و تار و پود این زبان و ادبیاتش آشنایی کامل داشته و درک دارند و باره بعضی جنبه های تاریخ ادبیات فارسی که تاکنون چنانچه باید روشن نیست، اظهار نظر کنند.

حضور و شرکت فعال جناب آقای استاد دکتر سید جعفر شبیدی، رفو، دکتر اسلامی ندوشن، استاد دکتر اسماعیل حاکی از ایران، آقای استاد عبدالله غفاری، آقای عاصموف، آقای روشن از تاجیکستان شوروی، آقای رفو، کلیم سهرابی از بنگلادش جناب آقای استاد احمد جاوید رئیس انجمن دانشگاه کابل افغانستان جناب آقای دکتر حکیم الدین قریشی از بلند دین کنفرانس رونق بی حدی داد و از همین نشست استادان زبان و ادبیات فارسی در پیوند و در دانشگاه و ملی در روز سی ام ژانویه سال ۱۹۹۰ میلادی یک روز به تاریخ به نشر معاصر فارسی تشکیل داد. در این سمینار استادان فارسی از سه دانشگاه مختلف در ملی، دانشگاه ملی، جامعه علمی اسلامیه و دانشگاه جواهر لعل نهرو شرکت کردند. جناب آقای محمد حسن شایبگیان از ایران محترم فرستگ جمهوری اسلامی ایران نه تنها در اولین اجلاس سید این سمینار شرکت کردند بلکه سخنرانی بارز و دربار نشر معاصر ایران فرمودند و ویژگی و خصوصیات نشر معاصر فارسی بعد از انقلاب اسلامی را تشریح کردند.

رایزنی فرستگ جمهوری اسلامی ایران در ملی نو از ۲۴ آگوست ۱۹۹۰

مطابق با دوم شهریور ۱۳۶۹ نایشگاه انکار بنرمندان بنسده رارتب داد.
 انكار خطي سه تن از بن بنرمندان بنامهاي آسمان محمد باسين درخاندني
 و سر فراز نيدني به عرض نایش گزاردده شد. اين نایشگاه با حضور حتمي
 از بنرمندان و بنردوستان بندي و غير بنسده ي و بچنين برخي از مسئولين
 و همكاران نايديگي ناي فرنگي و سياسي و دانشجوي جمهوري اسلامي
 ايران و گروه ي از خبرنگاران و منتقد بن بنرمندان ناي ناي ناي
 رئيس اداره بنرماني زميناي دولت بندا افتتاح گرديد. بعد از زيادي
 بنردوستان به تاشاي انكار ارار شده پرداختند و از بن اقدام
 مفيد تقدير نمودند.

- از ۱۹ تا ۲۶ فوریه ماه سال ۱۹۹۰ سينار در باره روش تحقيق
 و تدريس در زبان فارسي در دانشگاه دلي برگزار گرديد.
- تقریبا نسي نفر دانشمند و استاد زبان فارسي از دانشگاه ها مختلف
 بن در اين سينار شرکت کردند و تجاربات و مشاهدات خود شان در
 زير تحقيق و تدريس در زبان فارسي را با يكديگر رد و بدل نموده ي سعي کردند که در
 جد وجهه ناي تحقيقي و تدريسي خود جديد ترين راه و روش را انتخاب نمایند.
- در بن سينار حضور فعال رايزن محترم فرنگي جمهوري اسلامي ايران بختيالي
 در سر امون موضوع سينار شعوري مضاعف بخشيد. در پايان سينار نيات
 شامي با افتخار دانشمندان محترم و استادان گرامي شرکت کننده در اين
 سينار توسط رايزني فرنگي دولت جمهوري اسلامي ايران رتيب داده شد.
- اولين سينار بررسي و نقد ادبيات محاصر ايران با شرکت عيش از يه نفر

از نویسندگان، ادباء، اندیشمندان، فقیهین و شعرائی از پاکستان و
مسراسه ایران در تالار شبیه آیت الله و مقتیب در شیراز برگزار شد و تاسعه
ادامه پیدا کرد...

در جلسه چهارم سیار آقامی نادر کجوری، مدیر کل فرهنگ و ارشاد
اسلامی فارسی که در آن محاضره نهم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
آقامان صباح زنگنه و کوکشان و جمعی از مسئولین دیگر حضور داشتند گزارشی
از نحوه برگزاری سمینار و موضوعات مورد بحث در آن ارائه داد.

در جلسات مختلف این سمینار آقامی احمد آرام پیرامون
دوست نویسی، محمد رضا رکنده در رابطه با ده سال قصه جنگ مجسمین تسلیمان
و خصوصاً عوامل شده نویسنده گان حرفه ای و دکتر جبر نور محمد خان از پاکستان
به بحث پیرامون جایگاه ادبیات محاصره در شبه قاره هند سخنرانی کردند.
دکتر یعقوب آژند به مقایسه دو سبک قصه نویسی، مرتضی سرشنگی در خصوص
ادبیات مقاومت در دفاع مقدس و نادر ابراهیمی در رابطه با آثار سمینار
فشرده ادبیات داستانی صحبت کردند. همچنین مصطفی رحمان دوست
در خصوص موقعیت شعر کوکشان در ادبیات محاصره، رضا سید حسینی در خصوص
رمان امروز، مهدی حجرائی در رابطه با تکنیک و محتوا در هنر و دکتر ابوالقاسم
راوف در مورد جایگاه ادبیات جهان، پدایت الله بجوردی در خصوص
ادبیات مقاومت در جنگهای ایران و روس، قاسم علی پیرامون نشر داستان
صحبت کردند. در سومین و آخرین روز سمینار دکتر صالح خستنی تحت عنوان
گوشه بر سبک نادر کتب آقامی داستانی در ایران، علی موسوی

گرامر و دی پیرامون نگاهی به شعر، شمس آل احمد در خصوص قصص نوکی
در ایران و تحلیس و نقد ترجمه در ادبیات جهان، و کتبه عباس علی رضایی
در مورد ادبیات مقاومت و احمد عزیز می در مورد نیازهای ادبیات
معاصر و دکتر قاسم علی سرامی در باره رسالت ادبیات و مسئولیت
ادبیات سخنرانی کردند.

● برای ما بنیادین باعث افتخار و خوشحالی است که استاد گرامی
و محقق نامدار ما جناب آقای پرغورنیز را احمد به نخستین جایزه ادبی تاریخی
دکتر محمد افشار (ایران) نایل آورده. از طرف خدمتگاران و
اساتید این زبان و ادبیات فارسی در همه به خدمت آن استاد
از همه تبریکات صمیمانه را تقدیم می نمایم و از خدای متعال منعت
داریم که استاد گرامی را برای خدمات شایسته از زبان و ادبیات
فارسی با سلامتی بهداشت از همه آفات نگهدارد.

شایسته میدانم که از مقامات ارشد موقوفات دکتر محمد افشار تقدیر نمایم
که آنها با انتخاب استاد گرامی جناب آقای پرغورنیز را احمد برای این
جایزه و توجیه خدمات ارزنده دانشمند این تنیدی در زمینه زبان و
ادبیات فارسی را اولین مرتبه رسماً شناخته اند. امیدوارم
که اعطای این جایزه به استاد و دانشمند معروف بنده باعث
تثقی استادن و دانشمندان دیگری هم خواهد شد که با توجه
و علاقه زیادی درین زمینه کارهای ادبی و تحقیقی خودشان را
ادامه دهند.

جلد یکم حایزه مذکور در آن به استاد نامبرده اعطاء گردید و در
روز ۲۸ آذرماه ۱۳۶۸ ش برای استیضاح جناب استاد محیط طباطبائی
برگزید گردید. جناب آقای دکتر ایرج فاضل، رئیس شورای توفیق
موقوفات دکتر محمود افشار و وزیر بهداشت، درمان و آموزش
پزشکی جمهوری اسلامی ایران، با سخنان خود این جلسه را گشایش
دادند جناب استاد دکتر سید جعفر شبیری درباره هدف موقوفه
حایزه آن توضیحاتی ایراد فرمودند. سپس جناب آقای دکتر محمد حسن
مشایخ فریدنی درباره هندوستان و قلمرو تاریخی زبان فاراطباتی
ایران و اشعنه و جناب آقای عزیزالدین عثمانی، دبیر اول (امور پزشکی)
سفارت هند در ایران سرگشته خدمات علمی استادندیر احمد را
اظهار کردند و جناب آقای محمد محیط طباطبائی رئیس این جلسه حایزه
و غنوه آن را به استاد محترم اعطاء فرمودند و این جلسه با اظہار
تشکر از استادندیر احمد پایان رسید.

معرفی کتاب :

اسم کتاب : تنکاهی پرخانیای بند قرون وسطی (سه جلد)

مؤلف : پرفسور محمد اظہر انصاری

مقدمہ و ترتیب : پرفسور جاوید اشرف ، آغا ی نسیم احمد

ناشر : ادارہ ادبیات دہلی ، ۶۰۹ کوچہ قاسم جان ، دہلی ، ۱۱۰۰۰۰

سال نشر : ۱۹۸۹ م

بہا : جلد اول : ۸۰ روپیہ ، جلد دوم : ۱۰۰ روپیہ ، جلد سوم : ۱۲۵ روپیہ

کتابی است در سه جلد کہ پرفسور محمد اظہر انصاری آنرا تألیف نموده و دونفر شاگرد اجماعہ مؤلف پرفسور جاوید اشرف ، دانشگاہ خواہر گل نند ، دہلی نو و آغا ی نسیم احمد ثنوی تحقیقات تاریخی ہند ، دہلی نو آنرا ترتیب داده سہ ماہی تاریخی را ہی ہر جلد نوشتہ اند .
پرفسور محمد اظہر انصاری استاد و دانشمند معروف رشتہ تاریخ ہند

قرون وسطی بعد از تکمیل تحصیل خود در رشته تاریخ از دانشگاه آلمان
در خود دانشگاه آلمان به جامه قضا اسلامی و سپس در دانشگاه جوهر تحصیل نمود
پس تاریخ پرداخت و بعد از خدمات شایانی سی ساله در همین رشته
دی حالاً بازنشسته شده است .

پرفسور انصاری اولین مرتبه تاریخ جزایای هند قرون وسطی را در قرن
هشتم تا سده هجده میلادی (از سی و چهار تا هشتاد و سه) عربی و فارسی ترتیب داده
است . برای ما باسنادان فارسی و دستکاران به زبان و ادبیات فارسی با
خوشوقی است که بیشتر مآخذ مؤلف در این کتاب به زبان فارسی است . باید
یاد آور شد که علاوه بر تاریخ و ادبیات و آشنایی مربوط به رشته های
گوناگون علوم اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی و غیره جزایای هند قرون
وسطی هم به زبان فارسی حفظ و به نسلهای امروزی منتقل شده است ، برای
شناسایی بیشتر این تألیف پرفسور انصاری باید اسامی مآخذ او را
در زیر بیاوریم :

جلد اول :

۱- کتاب الهند : المسعودی

۲- مسالك الابصار فی ممالك الامصار : شهاب الدین العمري

۳- رحله : ابن بطوطه

۴- طغرالواله : عبد الله محمد المکی الاصفی الاکوع خانی حاجی الدبیر

۵- تودک باری : بابر پادشاه تیموری هست .

جلد دوم :

- ۱- لطائف ناصری : مناجح سراج .
- ۲- تارنخ فیروزشاهی : نصیب الدین برلی .
- ۳- تارنخ فیروزشاهی : شمس سراج عقیف .
- ۴- انشای مایهرو : عین الملک .
- ۵- تارنخ اکبری (تارنخ قنداری) : محمد رفیع قنداری .
- ۶- تارنخ قطبی : حسینی .
- ۷- امین اکبری : ابوالفضل .
- ۸- مفتی کلیم : امین احمد رازی .
- ۹- لطائف فیاضی : نورالدین .
- ۱۰- منتخب التواریخ : عبدالقادر بدایونی .
- ۱۱- نوزک جهانگیری : جهانگیر بادشاه تیموری سبک .
- ۱۲- اقبال نامه جهانگیری : نعمت خان بخشی .
- ۱۳- ذخیره الخواص : شیخ فرید .
- ۱۴- تارنخ داودی : عبد اللہ .

جلد سوم :

- ۱- یار شاه نامه : محمد امین فردوسی .
- ۲- حصا حسن : چند راجهان برهمن .
- ۳- عمل صالح : محمد صالح کنبوه .

- ۴ - منتخب اللباب : خافى خان .
- ۵ - تاريخ نخب : رستم على .
- ۶ - تاريخ جهان شاهى : خوشحال راي .
- ۷ - سفرنامه مخلص : آشفتم مخلص .
- ۸ - لب التواريخ : راي بنده رابن .
- ۹ - حقيقه الاقالم : مرتضى حسنى .
- ۱۰ - مرآت احمدى : على محمد خان .
- ۱۱ - رياض الساطين : غلام حسين زيب پوريب .
- ۱۲ - مختصر التواريخ : سبحان راي .
- ۱۳ - مجموعه فيض : سند لال .
- ۱۴ - مجموعه خطوط تاريخى : نامعلوم .
- ۱۵ - مرقع دلى : قلى خان .

چنانكه از فهرست بالای ۳۶ مأخذ كتاب بدست مى آيد اين كتاب داراي ابجیت فراوانی است كه در این تعداد زیاده مأخذ مربوطه استفاده قرار گرفته است . باید عرض شود كه بعضی ازین مأخذ مؤلف تاكنون چاپ نشده است و يكس می توان گفت كه این فهرست كامل آشناری مربوطه خوانی بسند قرون وسطی نیست . علاوه بر این منابع و مأخذ ، آشناری دیگر هم وجود دارد كه در این اطلاعات مفید و معتبر در باره جغرافیای هند میباشد و در اینجا تنها به تذكره های شعرا و ادبا و عرفا اشاره میشود كه اطلاعاتی بارز در باره جغرافیای هند در آنها گنجانده شده و در این كتاب به آنها استفاده نشده است .

مؤلف این کتاب تنها اقیاساتی مربوط به جغرافیای هند اگر شامل حقایق
درباره زندگی کانی اقصای فرنگی و باستانشناسی است، گرد آورده است.
براین اقیاسات بزبان فارسی است و در آخر جلد دوم و سوم ضمیر شده است
یعنی است که بر فرد محمد اظهر الفارسی برای اخذ مطالب خود لازم بود مانده
خود را از اول تا آخر مورد مطالعه قرار دهد و اطلاعات مطلوب را که در
سراسر اثری در لایه‌های صفحات مختلف قرار دارد، جمع آوری نماید. مؤلف این
کار چهل و یک وقت و نوبت زیادی و به نحو شایسته‌ای انجام داده است و باز
دیگر بیانات رسانده است که اگر میخواهیم جنبه‌های مختلف و معتبر زندگی کانی قرون
وسطی را روشن سازیم به منابع و مآخذ بزبان فارسی باید رجوع کنیم و در
تجسس و مصورت حقیقی و دقیق آن دوره را ترسیم کنیم.

بر فرد جاوید اشرف و آقای نسیم احمد خلاصه اقیاسات فارسی را
بزبان انگلیسی برگردانده اند، مقدمه این دو نفر و نخستین به هر جلد از
لحاظ تاریخ و جغرافیا و تاریخ اجتماعی است باید مورد توجه قرار گیرد و بعضی
مطالبی مربوط به این موضوع که قبلاً شایع بود، نظر به نتایجی که با چاپ
این کتاب بدست آمده، در مقدمه مورد تجدید نظر قرار گرفته و حقیقت حال
روشن ساخته شده است. در باره بعضی محصولات هند که فکر میکردند از او را
بدیده است، معلوم شده است که از محصولات هند باشد و از اینجاست که کشور
خارجی صادر گردیده است. در این ضمن گفته میشود که پر ثغالی با ذرت را
در این قرن پنجم میلادی به هند آورده اند، این عقیده اروپاییان را برآور
میکند، کسی به آن اطلاعی که برنی در تاریخ فیروزشاهی داده و توجیه نکرد.

در آن کتاب قرن چهاردهم آمده که ذرت در آن زمان یکی از محصولات هندی بوده و این بطوطه در رحله از برنی تصدیق میکند .

خلاصه اینکه کتاب مورد نظر تاریخی و جالب و معتبر مساعی هندیهای قرون وسطی برای شرف کشت و کار ، توجه به کندن کانالها ، شوکاری و دو بدل انواع مختلف محصولات پوشیده میوه های خشک و تر با کشتورهای بسیار و توجه به پروراندن نسل های جانوران خانگی و شکاری ، آبارانی شهرها ، جاده ها طرح ریزی شهرها ، شهر کرده ها و روستاهای جدید ، ساختمان های مختلف نهادن باغها و حسن زارها و غیره میباشد .

مؤلف اقتباسات آخذ فارسی را به ترتیب تاریخ و زمان تألیف آنها کرده آورده ، بنا بر این تاریخها تحولاتی را که در نشر فارسی در هند بوجود آمده میتوان از این اقتباسات مشخص ساخت ، بعلاوه از بیشتر این اقتباسات بدست می آید که نویسندگان فارسی در هند از لغات هندی زیاد استفاده کرده اند و آنها را به آلتها فارسی خود آزدانه گنجانده اند ولی این روش نویسندگان در زمان تیموریان هندی تا حدی تغییر یافته بود و علتش اینست که قصد او زیاد نویسنده گان این دوره ایرانی الاصل بودند و غالباً سعی کردند اصالت فارسی را حفظ کنند و در نتیجه لغات و ترکیبات هندی در آلتها آنها یافت و ما اگر بگفت بسیار نادراست .

با چاپ این کتاب باید خوشحال شد زیرا که این کتاب آشکار میسازد که حداقل مؤرخین عصر ما مستحضرینند که برای شناسایی و بررسی حصول اوضاع مختلف هند قرون وسطی مطالعه عمیق آلتها فارسی

ناگزیر است همین نازیری فارسی دریا رخ نمیداشت مفعول این زبان دریند و بقای آن در آینده خواهد شد.

قطعه تاریخ ارتحال آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

فاتحه باب الف لام میم

مرعشی آن نایب بجا بزمنا	حجت اسلام و شریعت مدار
سید عالی نصب و پاکدات	بحر قدس راست در شاهوار
رخت مغربسته ز دیای دون	گشت به دار ابدی بسیار
طایر و حش چو به پرواز شد	در جسم خلد گرفته قرار
پیر من نقشه چاک چاک	شرع پیغمبر بغمش سوگوار
سجده گزار ره تسلیم داور	متقی و زاهد و شب زنده دار
دانش و فکر و حسد و آس کج	گشت ز خود رفته و حیرت نکار
راه نورد ره عبرت افان را	بود وجودش شجر سایه دار
عالم و دانا و حکیم و خبیر	عبدقیس و نابغه روزگار
زنده جاوید شده مرعشی	مکتبه ای هست از ویادگار
حاصل او گشت کتب اشهار	ضرب چو صد را بر زنی در هزار
اَزَلَفْتُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ	گفت بفرقان حسین کردگار
مفت چو بگذشت ز ماه صفر	روح روان گشت به دار القرار
بود سن بجزای خیر الانام	یازده و چار صد و یک هزار

ه ۱۴۱۱

سید محمود حسن قنبر امر دہوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی رازنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی نو

- ۱- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۱) ۱۴۰۶ هـ، بهاء : ۵۰ روپیه هندی
- ۲- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۲) ۱۴۰۶ هـ، بهاء : ۵۰ روپیه هندی
- ۳- عصمت نامریا داستان لورک وینا، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، ۱۴۰۶ هـ، بهاء : ۴۰ روپیه هندی
- ۴- فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانه ندوة العلماء، لکھنؤ، ۱۹۸۶ م
- ۵- بهاء : ۲۰۰ روپیه هندی
فهرست نسخه های خطی کتابخانه شعبه تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانه حمیدیه
- ۶- بهوپال، ۱۹۸۶ م، بهاء : ۱۰۰ روپیه هندی
فهرست نسخه های خطی عربی کتابخانه ندوة العلماء، لکھنؤ، ۱۴۰۶ هـ
- ۷- بهاء : ۶۰۰ روپیه هندی
فهرست نسخه های خطی کتابخانه راجه محمود آباد، لکھنؤ، ۱۴۰۸ هـ
- ۸- بهاء : ۲۰۰ روپیه هندی
غزلیات حافظ، بر اساس نسخه مورخ ۸۱۳ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد
- ۹- دیوان حافظ بر اساس نسخه مورخ ۸۱۸ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد ۱۴۰۹ هـ، بهاء : ۶۰ روپیه هندی
- ۱۰- فهرست نسخه های خطی چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، ۱۴۰۹ هـ، بهاء : ۱۰۰ روپیه هندی

از موقوفات زبان فارسی
مجلس شورای ملی

Advisors :

Prof. Nazir Ahmed

Prof. S.A.H. Abidi

Prof. A.W. Azhar



QAND-E-PARSI is published by
The Office of the Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran,
18, Tilak Marg, New Delhi-110 001. ☎ 338 3232-4

Composed by: **Abdur Rehman Qureshi**

Printed at: **Pressworks**

30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054

The views expressed do not necessarily represent
those of the Editorial Board.